

جلد اول تحفة الابرار

کتاب تحفة الابرار فقه فارسی

بخط شریف حجة الاسلام شفتی رشتی

الحاج محمد باقر اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحیم وبه الاستعانة فی الخلاص من نار الجحیم

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا نفاد لملکوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له فی
جبروت کبریائه وحارت الاذهان الثاقبة فی مبداء عظمته وقدرته والحسرت
الابصار الخاطفة فی بدایع صنعه وغرایب فطرته واشهد ان لا اله الا الله
شهادة مذعن باحدیته وواحدیته وواثق به ولجمیع رسله وسوانه وملئکته
واشهد ان جدی محمدا صلی الله علیه وآله سید رسله ومتخرا انبیائه وباعث خلقه
وسمائه وان علی بن ابی طالب والائمة الاحد عشر علیه وعلیهم الاف التحیة حجج الله علی
علی عباده وان من اعتصم بهم فقد اهتدی ومن عاداهم فقد هیا نفسه للنفور
وبعد خادم شریعت فخر انبیا وسید رسل وخاک درگاه ملائکه اولیا وما ...
ابن محمد تقی الموسوی محمد باقر ... که ...
... وافلاک ... نظر ... کرده وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون ... دربوستان ... برای ... شوده
تحصیل ... عبادات ... مفهوم حدیث ... الدنیا مزرعة
الاخرة ... مثل زرع ... زرع ...
... اعمال ... که موجب رفع درجات ...
وباعث استماع فواید وعطاهای حضرت ... زوال شود
وچون ... که ارتکاب آن موجب
... وباعث ... بطالهای حضرت ...
... خلاق جهان آفرین ... انبیا ورسل ...
هدایت ... صلوة وصوم وزکوة وخمس
وحج وعمره وغیرها ... بعضی ...
... ودر ... وبعضی ... رتکاب ...

بنده ذلیل ... شود ... های ... خداوند جلیل ... اول عرض اکبر
از ... ونداشت ... شاء ... واز ... بر ... میدان
کثیر الفضای صحرای محشر محفوظ واز فواید ... عطایای بی منتهای حضرت
کریم وهاب ... الاطلاق محفوظ ... اعمال مذکوره باشد اگر
در اصل ... محبوبیت ... ... در فضیلت ... اشرف
از همه وافضل از کل ... که فوق کل طاعات بدنیه وعبادات ...
... ماطبه قربات وموجب ... ادراک ... وباعث
... ضامن وذریعه قبول ... اعمال صالحه ... ارکان دین ... حضرت رب
العالمین ... اذا قبلت قبل ماسواها واذا ردت رد ماسواها ... فی الفقیه
عن مولانا الصادق علیه السلام اول ما یحاسب به العبد علی الصلوة فاذا قبلت قبل
سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر ... کلام حقیقت
انجام آنست ... موقف حساب ... مواخذه ... اول
... سوال از حال نماز ...
... نماز ... مقبول ... موجب مقبولیت سایر اعمال ... شود
... سایر اعمال ...
نماز ... اعمال ...
... اعمال ...
...
... که ... زکوة وخمس وصوم ... هرگاه ... بود
مکلف ... هر یک از ... در شریعت مقرر وثابت ...
وحکمت ... قبول وترتب ثمرات ... صلوة مقبول ...
... ... صلوة ...

امور معتبره دران ملائم با تفصیل حکم علی الاطلاق بعدم ثواب باز کرم واهب متعال نیست
واما اینکه قبول اعمال مشروط باشد برعایت امور معتبره در قبول صلوة بشرط
باشد در قبول سایر اعمال منسوخ است باطلان دعوی اجماع برخلاف آن نظر
تصفح کلمات اصحاب کاشف است برخلاف این احتمال است چه در مباحث هر یک مشروح شده اند
امور معتبره اند هر یک [illegible] و باحال ندیده ام احدی متعرض این شده باشد که معتبر در قبول
زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة است و حدیث مذکور را اگر چه ناطق بران است لکن
بارسال و اعراض اصحاب از ظاهر آن قایل این نیست که توان اعتماد بران نمود ممکن است
که حدیث حمل شود بر اینکه در صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنا بر اینکه
معنی حدیث چنین شود هرگاه نماز مقبول شود [illegible] سایر اعمال اینکه مستجمع شرایط
قبول [illegible] مقبول [illegible] و هرگاه نماز رد شود [illegible]
شدن سایر اعمال است که به برکت نماز مقبول میشد ملخص کلام آنکه هر یک از عبادات
که غیر صلوة است باشد مقبولیه نفسی دارد و مقبولیه غیری اول در صورتیست که مستجمع
شرایط معتبره نفسیه باشد خواه شرایط مقبولیه صلوة در صلوة موجود نیز باشد
یا نه و مقبولیه غیری در صورتیست که صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرایط
قبول نفسیه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیه صلوة [illegible]
میکند در افضلیه صلوة نسبت باینها و ممکن است که حمل کرده شود قبول [illegible] بر
کمال و حمل نمود [illegible] بر عدم آن بنا بر این [illegible] لکن حمل کلام
بر خلاف ظاهر لکن امر دران سهل است [illegible] در فضیلت [illegible] افضلیه
آن بر سایر اعمال [illegible] اول حدیثی است که مذکور شد [illegible] و آن حدیث اگر چه
در فقیه [illegible] مروی است لکن [illegible] در اول کتاب صلوة روایت فرموده اند [illegible]
لکن [illegible] حدیث [illegible] مذکور [illegible] در کافی باین [illegible] قال سمعت
ابا جعفر علیه السلام یقول [illegible] الصلوة [illegible]
ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها [illegible] وان ردت
رد ما سواها مذکور نیست بنا بر [illegible] که از حدیث [illegible] ضد این خلاف ظاهر
دران نیست یعنی [illegible] اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست به برکت

مقبولیه صلوة [illegible] بعضی از معتبر و شرطی بوده [illegible] باینکه [illegible]

مقبولیه صلوة [illegible]

در [illegible] لیس [illegible]

در بیان [illegible] افضلیه [illegible] اعمال

در کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات [illegible]

صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرطی است که اگر صلوة قبول نشود
آن اعمال نیز قبول نمیشود و نظر بانتفای شرایط قبول در آنها [illegible] حدیث [illegible] که شیخ
[illegible] در کتاب مجالس در باب عقاب من تهاون بالصلوة ذکر فرموده اند بسند ضعیف
هکذا اول ما یسأل العبد اذا وقف بین یدی الله عز وجل عن صلوته فان زکت صلوته
زکا سایر اعماله وان لم تزک صلوته لم تزک اعماله حدیث دوم [illegible] حدیث
معتبری است که در کافی و تهذیب موید حدیثی است که مذکور شد و آن حدیث این است
که جناب کاشف الاسرار والدقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از [illegible]
و سرور رسل [illegible] و منجی از [illegible] و هادی سبیل جناب [illegible]
صلی الله علیه واله که [illegible] حاصل مضمون آن این است مثال صلوة نسبت بدین
و ایمان [illegible] مثال ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و حج و صوم و غیر اینها مثل طناب
و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد [illegible]
ثمر [illegible] میشود [illegible] طناب خیمه و میخ آنها و پرده آن و اگر ستون مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته باشد
مطلقا ثمری [illegible] بر آنها [illegible] و دلالت [illegible] منتهای [illegible] مدح و صریح است و افضلیه
صلوة نسبت بعبادات [illegible] اول [illegible] وقتیکه حاضر شود در
محل [illegible] اول [illegible] از او [illegible] و تعالی از نماز است اگر نماز [illegible] از او
راضی درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او راضی میشود [illegible]
اگر نماز او [illegible] درگاه معبود [illegible] جمیع عمل او [illegible]
شیخ طوسی [illegible] در تهذیب بسند [illegible] دیگر روایت فرموده
از مقتدای ارباب [illegible] جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن سرور ابرار
از سید [illegible] صلی الله علیه واله که فرموده اند ان عمود الدین الصلوة وهی اول
ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله
[illegible] الاسلام [illegible]
صحیح در کافی و فقیه و تهذیب از معویة بن وهب که از ثقات رواة است که [illegible]

روایت فرموده که [illegible]

حدیث [illegible] اعتبار سند [illegible]

فوده که از استدعا و مسئلت کردم از خدمت کاشف الاسرار والاوقات جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که می فرموده باشند بهترین عملیکه وسیله قرب عباد میشود
بخداوند عالم جل شانه چه چیز است و محبوب ترین اعمال نزد خلاق عالم چه چیز است
ان حضرت در جواب فرموده اند بعد از معرفت خدا چیزی که بعد از معرفت بهتر از نماز بوده باشد
یعنی نماز بعد از معرفت ائمه و معرفت نبوت خاتم انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم الاف السلام و الثناء مذکور
افضل از قاطبه عبادات است چهارم حدیثی است از کافی و فقیه و تهذیب روایت است
از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک
بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم
فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع نار است مثل انوار و نیره هم بکسر نون وفتح
یا وراقال فی القاموس و النار معلوم و قد تذکر جمعه انوار و نیران و نیره و نور و نیار رم کقرده
~~بلو نیران در این مقام معاصی است مجاز استعمال یا سببیه یا مشابهه~~
قال فی الصحاح النور الضیاء والجمع انوار الی ان قال والنار مونثه و هی من الواو
لان تصغیرها نویره والجمع نور و انوار و نیران انقلبت الواو یاء لکسر ما قبلها
و مراد از نیران در این مقام یا معنی ظاهری است یا معاصی است بنا بر ثانی مجاز استعمال
یا سببیه است یا مشابهه در اول اطلاق لفظ مسبب بر سبب است بعبارت اخری
تسمیه سبب است باسم مسبب و بر ثانی استعاره است اقتران او قدتموها
ترشیح است ~~استعاره تخیلیه~~ و حاصل معنی حدیث آن است وداخل شود مرحوم
هیچ وقتی از اوقات نماز مگر آنکه ملکی می آید مقابل مردمان خطاب میکند
که ایها الناس برخیزید بآتشی که مشتعل بر خود کرده اید بجهت خودتان بسبب
ارتکاب معاصی آن آتش را خاموش کنید بسبب اقدام بنماز و دور نیست که مراد
از خاموش کردن آتش گناه باشد از استخلاص ... از آتش آن آتش یعنی نظر بار تکاب
معاصی جزای آن جنبی ... که در خلانه بکار ... از حقیقت معاقبه شود و لهذا از ان
بسبب عظمت و شرافت نماز از آن ... بعد خواست ... شود یا
آتش جهنم ممکن است حمل بر ظاهر شود و باین که ... ملائکه در جهنم ... آتش در ان در بدو

المنعل

از مشتعل شود بعد از آن اشتغال بمعاصی موجب اشتعال او شود بعد از آنکه بنده
محافظت نماز در وقت خود نماید بجهت ... شود قیام و اهتمام در صلوه باعث
اطفاء آن آتش شود این معنی بنا بر آن است که نیران حمل شود بر ظاهر خود و اما هرگاه
حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی ضمنی خواهد شد بر خیزید بسبب ... وسعی نماید
بمحافظت باقامه نماز و محافظت آن در ابطال معاصی صادر شده از شما که موجب
عقاب در نیران است بنا بر آنکه اعمال حسنه مکفر معاصی است کما هو المدلول
علیه بالکتاب فی السنه قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و دیگر ایقاع
بعد از آن که از ملائمات مشبه به است بعبارة اخری که از ملائمات موضوع له
لفظ نیران است بجهت تنبیه بر کمال سببیت ... در سببیت گانه نفس مسبب است
بنا بر استعاره استعاره مصرحه مرشحه خواهد بود پنجم حدیثی است که الشیخ قاطبه مشایخ عظام
اطباق بر روایت آن کرده اند حاصل مضمون آن آن است که یک نماز در حقیقه بهتر است
از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه مملو از طلا بهم باشد تصدق کرده شود
از آن تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان آن اشکالات
ع دفع انها مذکور در مطالع الانوار است ششم حدیثی است معتبر روی است از فخر الاوائل
~~مضمون آن این است~~ که نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهت ادای نماز
مگر آنکه احاطه میکند بر آن بنده ملائکه بعدد آنچه مخالفان شنیده بوده باشند
~~ایستادند و آن ملائکه~~ ملائکه میکنند نماز میکنند از عقب
سر او و کل آن ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهت
او تا آنکه فارغ میشود از نماز خود ممکن است مراد از مخالف هرکس بوده
باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی
بوده باشد یا غیر سنی بر فرق شیعه بنا بر این عدد ملائکه
معادل میشود با عدد هر کسی که در سطح ارض هست غیر از شیعیان

واداکه مذکور شد ظاهر
میشود که کلام محتاج
بتقدیر است یعنی قوموا
الی استخلاص من نیرانکم
او قوموا الی اطفاء
نیرانکم والاول اقرب
معنی والثانی لفظا حم

این مرحمات نوش کن ملاحظه مفهوم حدیثی است معتبر روایت شده از ثقة الاسلام الاوایل
قال الاول وفی صاحب حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که حکایت فرموده
از حکایات جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله که فرموده اند
بنده مؤمن هرگاه که مشغول نماز شد التفات میشود از جانب خلاق
آسمان و زمین بسوی او تا از نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شانه احاطه
میکند بر او تا آسمان بالای جل جلاله ملکی مأمور میشود که بایستد بالای سر او
و آن ملک ندا میکند که ای نمازکننده اگر بدانی که کیست التفات میکند به تو
و کیست معبود تو هرگز از نماز فارغ نمیشدی و از محل خود بر نمیخیزیدی
یعنی هیچ نمی خواستی که از نماز فارغ شده باشی مخفی نماند که مراد از التفات
الهی بسوی بنده مؤمن آن است که بسبب حضور او در آن وقت نامه عمل
نسبت به وی میشود که التفات رافته بنده صرف
او است و اظهار رحمت زیاده و شیم حدیث صحیح است روی
از کافی شریف اسرار و جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده
محبوب ترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز آخر
وصایای انبیا است مخفی نماند که اینکه نماز آخر وصایای انبیاء بودن دال
بر کمال مدح و فضیلت و مبالغه در آن است نظر باینکه آخر وصیت در وقت قطع
در حین قطع حیات میشود مگر چیزی که نهایت اهتمام در آن وقت باشد
شان او بوده باشد تنها حدیث صحیح است روایت شده از ثقة الاسلام الاوایل قال الاول
جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هرگاه ادا کند مکلف یک
نماز را با جمیع آداب و شرایط قبول میشود از او جمیع نمازهای او اگرچه
سایر نمازها همگی مستجمع شرایط قبول نبوده باشد و اگر هیچ نمازی از او
مستجمع شرایط قبول نبوده باشد همگی از نمازهای او مقبول میشود ای
برادر از خواب غفلت بیدار شو تأمل کن در این حدیث شریف

که نص آن کلام با جلال شفاف و رتبه منزلت این حدیث شریف معلوم میشود که صحیح روایت
شده از کافی شریف الکافی و الراوی جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آن حضرت فرموده مدلول صریح این حدیث سعادت قرینی این است که بنده ذلیل
هرگاه سعی و اهتمام نماید بنده ذلیل در اینکه یک نماز رسول نقل بجا آورد
بنحوی که مقبول درگاه رأفت قرین خلاق آسمانها و زمین شود جمیع نمازهای
او مقبول میشود اگرچه همگی مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از
ملاحظه مضمون این حدیث را با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد که
مقبولیت نماز موجب آن میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود
و اگر این مضمون مردود است ثابت شد پس از ملاحظه همه لازم
می آید مستفاد میشود که هرگاه یک نماز مکلف ایشان چنانک
بجا آورد بنحوی که مستجمع شرایط باشد مقبول درگاه عطوف رئوف قرین
فیاض بی نیاز شود جمیع اعمال و طاعات و عبادات او مقبول
و قبول میگردد اگرچه همگی مستجمع شرایط
قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه کرم و الطاف و غایت مرتبه
تفضل و افضال است پس ای اهم او رحمت تعاطفه عنایات که سعی
و اهتمام نموده اگر کل نمازها ایشان نشود بنحوی که مستجمع شرایط قبول
نیستم باعث لا اقل بعضی از نمازهای خود سعی نموده که باید
تا خود را از فیض سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت عظمی
محروم نکرده باشند از فیاض علی الاطلاق ای که
و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الآلاف التحیة والثناء فاطمه

نفوس را نوعی خاص عطا فرموده تا موجب تیقظ از خواب غفلت گشته
الحب ... وثانیا تحصیل های فضیلت برابر سعادت جلیل المنفعه گردد
وهم حدیث مروی است روی از حضرت کاینات صلوات الله وسلامه علیه واله
که خطاب فرموده اند یکبار [illegible] منشرف لشرافت برابر سعادت حاصل
ان سرور مشرف شوند فرموده اند کلا مثله حاصل مضمون حق شود ان ای آ
بوده که هرگاه در در خانه یکی از شما نهری بوده باشد وان کس بدن خود را
بشوید دران نهر در هر روز پنج مرتبه ایا باقی ماند در بدن او
کثافتی عرض کردند خیر فرموده اند مثال نمازهای پنجگانه مثال ان نهر جاری است
ملخص مراد از ان حدیث سعادت انتظام ان است که معصیتی که از کسی صادر شد
بسبب ان معصیت یا اشتغال [illegible] حدوث خباثتی میشود در نفس
ان کس بعبارة اخری ان شخص اتیان بنماز نمود ان نماز باعث [illegible] میشود
تطهیر ان نفس میشود از ان خباثت و همچنین هرگاه ان شخص بسبب غلبه
هوا وهوس نفس اماره ومتابعت قوای بهیمیه بعبارة اخری اقدام
نمود بمعصیت تا زان معصیت موجب اتصاف نفس ان شخص میشود
بخباثت باطنی در وقت نماز دیگر هرگاه که اتیان بنماز نمود باز ان
نماز موجب رفع ان خباثت باطنی میشود و همچنین حال است حال فیما بعد
ذلک پس با وجود محافظت صلوات پنجگانه در پنج وقت خباثتی
در نفس ان کس باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج دفعه بدن خود را
دران نهر بشوید چرک و کثافتی در بدن او باقی نخواهد ماند احادیث در باب فضیلت
نماز بسیار است انچه مذکور شد [illegible] کفایت میکند [illegible] حملی است
که استدلال کرده بود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت ان از سایر عبادات

از چند راه

از چند راه اول نظر بنصوص وارده از حجج الهیه جلت عظمته در این باب چنانچه
چنانچه دانسته شد دوم ملاحظه ارشاد شارع است برعایت امور مستحسنه
واجتناب از امور غیر مستحسنه در حالت اشتغال بنماز بخلاف غیر نماز از
عبادات وبرای توضیح مطلب مقتضی انست که گفته شود که معتبر در حال
اشتغال بنماز انست که باید مصلی با وضوء بوده باشد [illegible] وثوب
او از نجاسات پاک بوده باشد وباید متوجه شود بجانب کعبه معظمه
که از اشرف مواضع است وهمچنین متوجه شود بقلب که اشرف و عقل معبود
[illegible] اشتغال بانچه ترک انسب وممنوع است از دخول در نماز با حدث [illegible]
بدن ویا لباس ولازم است اجتناب نماید از اکل و شرب وتکلم با غیر و ضحک
و[illegible] از قبله گردیدن بلکه روا از قبله گردانیدن واجتناب از کشف عورت
نمودن واز اجزای حیوان غیر ماکول اللحم دور [illegible] از عبادات
اعتبار امور مذکوره نشده ولهذا جایز است ادای زکوة وخمس [illegible] با حدث
وبانجاست ثوب وبدن و در حالت [illegible] قبله وکشف عورة
وبا تکلم با غیر و در حالت اکل وشرب وضحک از اینجا مستخفی میشود
که نماز اشرف وافضل از انهاست که امر فرموده است شارع بمراعات
امور مستحسنه در حال اشتغال بان ونهی فرموده از امور غیر لایقه
دران حالت نظر باشرفیت [illegible] شرافت وفضیلت نماز بخلاف
غیر نماز پس نماز افضل از انها خواهد بود سیم نظر بملاحظه جامعیت
نماز است بیان این مطلب مقتضی انست که گفته شود که اصول [illegible]
منحصر است در نماز وزکوة وخمس وصوم وحج وعمره وجهاد [illegible] از
ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتیکه در نماز هست [illegible]

نبودن م
غیر از نماز م
صحیح در حالت [illegible]
عملیه ه

از عبادات مذکوره نسبت بوضع مرام مقتضی آنست که کعبه بود

نماز ترکیب از افعال و اقوال چندی که حکمت بالغهٔ الهیه مقتضی

ترکیب آن شده بکیفیت مخصوصه اما در هر یک از این افعال و اقوال

حکم چندی است که اطلاع بران کانفاء حقیقت حال است که افضلیه

اصل صلوة بوده باعث شیب بر عبادات اول از آن افعال

قیام است یعنی ایستادن است حکمت ظاهر در این آنست که بنده ذلیل ملتفت

شود که در خدمت جنس سلطان ایستاده است که قاطنه ~~... وطن بودان~~

~~از ... او ... از ... انتظام سلطنت~~

این سلطان است اعظم سلاطین جهان ~~...~~ ما که ملاحظه میکنی که قاطنه

عساکر و امراء و عقلاء و وزراء و رعایا از خوف سطوت او در اضطراب

وار قیامی می کنند در حضرت سلطنت و حضرت اله جل شانه مشهود و مشخص

می باشد سلطان با این اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطنهٔ اهل

مملکت او مستولی شده ملاحظه کن ببین که هر گاه حیوان ضعیف مثل ورغ

با عقوبت متوجه او شود چگونه مضطرب میشود مجمل حکمت در علم اعتبار

قیام در نماز این است که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست و از

برای چه چیز است در حدیث معتبر وارد است وقتیکه بنده مومن ایستاد بجهة

نماز ملکی از جانب خداوند عالم براو موکل میشود در مقام آن ملک بالای سر

این شخص است و ندا میکند با و که ای ... ... اگر میدانستی کیست

که نظر بجانب تو میکند و کیست که او را مناجات می نمائی ... و اطاعت

او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زائل نمیشدی دوم از افعال بجهة نماز

رکوع است در مصباح الشریعه در بیان رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار

و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که خلاصه مضمون آن اینست هیچ بنده

نیست که رکوع کند بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه الا آنکه زینت

بنوده م

ونقصیلت و نواب الواح م

مسطوت م

در سطوت م

آثار خوف و اضطراب از آن

ث ... ... حقیقت

هر گاه چنین حیوان ...

... در ظلمت ... اتفاق

اتفقه م

بخشد خلاق عالم جل شانه این بنده را بنور بها و بزرگی خود و پناه دهد او را در سایه

عظمت و کبریائی خود و بپوشاند او را لباس ... اصفیائی خود را و زینت

حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده که بنده اول در قیام نحویکه مذکور شد ملتفت که

عظمت خداوند عالم جل شانه شود و اقرار نماید ملتفت شد که عظمت معبود شد

متعالی است آن نذکر موجب اظهار ذلت و خشوع میشود پس برکوع

میرود و تقصد دل اظهار ذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار زیاده

بر سجود علاوه بر آنست که توان استقصا نمود جمله از آن شود در سجده سجود و قول الملک

الودود و مطلع خواهی شد در کتاب مذکور در آن تب سجده بی فردی است که تا عصر معمول

ان اینست که غفران بکرده و ضرور نبوده که کسیکه در مدت عمر یک مرتبه اثبات

حقیقه سجود نموده باشد مجملاً ذکر استقصای حکم و فضیلت افعال واجبه و مندوبه

نماز موجب طول کلام میشود در این مقام مناسب نیست انشاء الله هر یک در مقام خود

نقوش نکرمناسب مقام انشاءالله واما افضل اقوال ثابته در نماز اول تکبیرات

بعد سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر از سور قرآنیه مجید بعد از آن

تسبیح و ذکر ... اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت ... و ثواب

و مثوبات مترتبه و بر هر یک ... از امور مذکوره اگر از آن است

که توان استقصا نمود نماز جامع همه اینها است پس اطلاع بحکم و محسنات نحویکه

در نماز متحقق شده در هیچیک از عبادات نیست لهذا نماز افضل از جمیع

از جمیع عبادات بوده چونکه اطلاع بتفضیلات ... بنصوص وارده در بیان فضیلت

امور مذکوره ... در محال خود در ضمن غالب اینها ممکن نیست و اطلاع بر ... ثواب

مطالب موضعیت نافی است زیرا تاثیر قلوب امثال غافلان لهذا مناسب

دانسته اشاره به جمله از آن شده بلکه باعث مزید رغبت ... قلوب

مومنان گردد و در اتمام این ... بکلام شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف

السر والعلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام که آن حضرت فرموده ... سوال نمود

شرف شد اند جناب رسول خدا صلی الله علیه واله پس عالم ترین ایشان سوال کرد از آن سرور د

بلاغت م

واولیای م

قسم بخداوند عالم جل شانه م

بعلاوه م

بعد از آن قران مجید

... در رکوع و سجود و ... برای حقیقت رسالت و صلوات بر محمد و آل اطهار آن سرور در تشهد م

و فضیلت ... ثواب م

عابدان و موجب زیادتی م

از اخبار وارده ... الفضائل ...

از جمله مطالب از جمله مطالبیکه سوال کرده بود که اخبار فرموده باشی بما از هفت
خصلتی که خلاق عالم جل شانه تنها تو را ممتاز فرموده از سایر انبیا علیهم السلام کدام است جناب
خاتم الانبیا صلی الله علیه واله در جواب فرموده اند عطا اول از آن هفت چیز آنکه خلاق
عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی عرض کرد جمیع
فرمودی حق فرموده باشد [illegible] ثواب کسی که بخواند فاتحة الکتاب را چیست جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله فرموده اند کسی که بخواند فاتحة الکتاب را عطا فرماید خداوند عالم
جل شانه او را ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده [illegible]
[illegible] از جناب [illegible] ارباب معرفت و یقین جناب امیر المومنین
علیه السلام مسموعه که آن حضرت فرمود که جناب رسول خدا فرموده که خلاق عالم عز شانه
فرموده که قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان من و میان بندگان من تا آنکه
که نصف آن را حمد خود قرار داده ام و نصف دیگر را حمد بندگان خود پس هر گاه
وقتیکه بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله فرماید ابتدا کرد بنده
من باسم من سزاوار است بر من که تمام امور او را باتمام برسانم و مبارک گردانم از برای
او در احوال او [illegible] و وقتی که گفت الحمد لله رب العالمین خداوند عالم عز شانه فرماید
بنده من حمد و شکر مرا ادا کرد و دانست نعمتهای که نزد او است از جانب من باو رسیده است
و بلاها و مهلکات [illegible] دفع کرده ام از او ای ملائکه من شاهد باشید شما چنانچه نعم دنیا را
باو عطا کرده ام نعم آخرت را نیز باو عطا کردم و چنانچه بلایای دنیویه را از او دفع کرده ام
بلایای اخرویه را نیز از او دفع خواهم کرد و در وقتیکه بنده گفت الرحمن الرحیم پروردگار
عالم عز شانه فرماید بنده من اعتراف نمود باینکه من رحمن و رحیم ام ای ملائکه شاهد باشید
حظ دیده او را در نعمت من زیاد میکنم و نصیب او را از عطایای بی حد خود خواهم افزود.
پس هرگاه که بنده گفت مالک یوم الدین خلاق عالم جل شانه فرماید ای ملائکه من شاهد باشند
چنانچه بنده من اعتراف نمود که سلطنت روز قیامت مختص بمن است در آن روز حساب
را بر او آسان خواهم گردانید و شاهد باشید [illegible] گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه
بنده [illegible] گفت ایاک نعبد پروردگار عالم فرماید راست گفت بنده من [illegible]
او [illegible] ملائکه من شاهد باشید این قول ثواب در مقابل عبادت او باو برسانم تعالی

قدر است م

در تفسیر [illegible] کاشف [illegible] از جناب حضرت امام حسن [illegible] علیه السلام روایت فرموده م

و بتفضلهای خود [illegible]

ان را نماید

ان را نماید هر کس که عبادت مثل او نکرده باشد و وقتیکه گفت و ایاک نستعین
خداوند عالم عز جلاله فرماید بنده من از من طلب و استدعای نصرت و اعانت کرد گواه
باشید ای ملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور او و بفریاد او خواهم رسید در شدایدیکه
وارد میشود براو و در وقتیکه تلاوت نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند
جل شانه فرماید این [illegible] بنده من است [illegible] از برای بنده مهیا است
هر مطلبی که بخواهد مطالب او را [illegible] عطا میکنم هر باو هر تمنای
که میکند و ایمن میسازم او را از هرچه خائف از آن است ظاهر این است که این اشاره
بوده باشد بتفسیر غیر المغضوب علیهم ولا الضالین [illegible] روایت [illegible]
جناب رسول خدا صلی الله علیه واله که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرآنیه است
و شفا است از هر دردی مگر موت والعلم در تفسیر مذکور روایت شده
از جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام که جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده که خداوند
عالم جل شانه فرموده [illegible] ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم و فی التفسیر المذکور
نقلا عن الامام علیه السلام انه تعالی افرد الامتنان بفاتحة الکتاب و جعلها بازاء القرآن
العظیم مقصود از این کلام نفیس در کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است باینکه فاتحه
قرآن است خلاق عالم جل جلاله در مقام امتنان [illegible] بر نبی صلی الله علیه واله اول
سبع المثانی که مراد سوره مبارکه حمد است ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن العظیم
مراد از این تمام سوره مبارکه حمد است [illegible] سوره مبارکه حمد را در مقابل
کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده این دلالت [illegible] ایضا [illegible] شده از تفسیر عیاشی
از جناب رسول خدا صلی الله علیه واله که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرآنیه است
بدانکه وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است اول
آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه [illegible] اول قرآن است
اول سور قرآنیه است بحسب ترتیب سور در مصاحف بنابر آنکه بعضی ادعا کرده اند
که ترتیب سور قرآنیه [illegible] در عصر شریف [illegible] ثابت شده بمقتضای فرموده
الجناب دوم آن است که این سوره را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سوره نازله است
لکن این مخالف چیزی است که [illegible] حادث است که اول سوره نازله

دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه.

در بیان وجه تسمیه سوره مبارکه بفاتحة الکتاب

سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین برآن رفته اند سیم
آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه بعضی ادعا نموده اند که در لوح محفوظ بعد از
که اول سوره مثبته در تحمیع در لوح محفوظ این سوره است چهارم آن است که فاتحة الکتاب
میگویند بجهة آنکه اول ~~کل~~ قرآن بمقتضای آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة مبارکة کل
قرآن در شب قدر نازل شد باسمان دنیا یکدفعه و این سوره مبارکه اول سوره قرآن بود
که یکدفعه نازل شد پنجم آن است ~~که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه این اول قرآن~~
~~است که معتبر در نماز است~~ پنجم آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهة الحمد اول
قرآنیکه ثابت در نماز است این بعد از بنا برآن است که کتاب چنانچه اطلاق میشود
برکل قرآن اطلاق شود بر بعض از آن چنانچه بعضی از مفسرین در باب آیه اسم اشاره
در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه سوره گفته است سوره است یا میگوئیم که
متعارف بنا شد قرآن در زمان کتاب نیست لیکن جزئی اسم کل بعض از باب اطلاق
که خارج از وضع است یا میگوئیم مقصود این که ... مجاز ... که در اینجا
از عبادات ... جمله یکجزء از آن قرآن است که شرافت و فضیلت
... واهمیت ... کل ... که در نماز است در میان سائر عبادات
... است برآنکه نماز اشرف است از قاطبه عبادات
کما ... در اخبار ... معتبره ... که ... از کتاب کافی و تهذیب
نقل شده و هو ان ... عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه ... مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد
والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء وکسرها
وبتبدیل الطاء الاولی تاء والطاء الثانیة تاء ... فستاط وفستات بضم الفاء
~~بالجیم~~ وکسرها کذا فی القاموس وفیه طنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد
حاصل معنی این حدیث چنانچه در سابق بیان شده آن است که مثال الصلوة مثال
عمود و ستون خیمه است ~~هرگاه عمود خیمه محکم و ثابت~~ پس هرگاه عمود و ستون خیمه محکم و ثابت
باشد نفعی نبخشد در طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی

بعد بنده بمقتضای مصلحت نازل شد کما رسول صلی الله علیه وآله

کرده شده است

زراره ع

ترتیب نشود در طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند ای ... منتهای ... مدح و ثنا
بر نسبت ... کمال است مناسب در این مقام ختم کلام است بایراد حدیثیکه رئیس المحدثین
شیخ صدوق قدس الله روحه در مجالس روایت نموده حاصل معنی آن حدیث
شریف آن است که ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم علامه در کتاب
خلاصه فرموده ~~خلاصه~~ ذکر فرموده ان ... کمال تعظیم و احترام فرموده است
حال این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص بخدمت جناب حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مشهورتر از آن است ~~که محتاج~~ که مخفی باشد که محتاج به بیان باشد مجملا
همین ابن عباس روایت نموده از فخر کائنات ~~صلوات الله علیه وآله~~ صلی الله علیه
وآله که فرموده خداوند عالم را ملکی است که اسم او سخائیل [sic] ...
او این است که اخذ برات میکند وقت ~~...~~ از خلاق ابدان
وزمینی جل جلاله وقت هر نمازی از برای مصلین پس وقتیکه صبح کرداند مؤمنین
ایستاده اند مشغول وضو شده اند بعد از آن ایشان نماز صبح نموده اند آن ملک
اخذ برات میکند برات میگیرد از خداوند عالم جل شانه از برای نماز گذارندگان
مکتوب در آن برات این است منم خداوند عالم که فنا نیست برای من نیست
ای بندگان من وای کنیزان من در پناه خود گردانیدم شما را و در حفظ
خود گردانیدم شما را قسم بعزت و جلال خود خوار و ذلیل نخواهم
کرد شما را و معاصی شما را ... بخشیده میشود تا ظهر بعد از آنکه وقت نماز ظهر
داخل شد پس ایستاده اند مؤمنین و ایشان بوضو نموده اند همان ملک میگیرد از
خداوند عالم جل شانه برات دوم را نوشته شده است در آن برات و نماز ظهر
انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است ای بندگان
و کنیزان من تبدیل کردم همه گناهان شما را باعمال حسنه و حلال گردانیدم بر شما
بسبب داخل شدن در رضای من از شما خانهای بهشت را که دار جلال است بعد از آنکه وقت

محلی عادت

انا الله الباقی

از زبدم ... کتابا ...

نماز عصر داخل شود والبته ده مومنین بجهة وضو واتیان بوضو ونماز نموده اند
ملکی از خداوند عالم جل شانه میگیرد براتی سیم را که مکتوبست در آن انا الله
الجلیل منم خداوند جلیل بزرگ جلیل شانی کرمن ... سلطنت من ای
من وای کنیزان من حرام کردانیدم بدنهای شما را از آتش جهنم و ساکن میکردانم شما
در مسکن در رضاهای خود ... ابرار و نیکان مغرور داشته ام و دوغ کردم از شما اور جهد
خود شرار را بعد از آنکه وقت نماز خفتن داخل شد و ایشان ومومنین فرا آیند بوضو
مغرب بعد از آن ملکی میگیرد از خلاق عالم جل شانه براتی چهارم را مکتوبست در آن
انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوند که جبر کسور و قصور و نقایص بندگان ... و منم خدای
عظیم که منزه هم از کل نقایص و صفات مخلوقین ای بندگان من و کنیزان من ملئکه من معاودت
کردانیده از نزد شما برضا و برد شما وار بر من که شما را راضی کنم و عطا نمایم
شما را خواهشهای شما را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد و مومنین
ایشان ایستادند واتیان بوضو و نماز عشا نمودند ان ملکی میگیرد از خداوند عالم عز شانه
براتی پنجم را مکتوبست در آن انی انا الله لا اله الا انا الغنی ... منم خداوندی که متصف
بجمیع صفات کمال و منزهم از جمیع نقایص و معایب و زوال معبودی که سزاوار معبودیت باشد غیر
من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساخته و رو
آورده بسوی خانهای من که مساجد است بخضوع و خشوع مشغول ذکر من شدید
... جمیع ... واجب کرده بر خود ... بعمل آورده پس شما ...
... ملئکه من که من راضی شدم از بندگان خود ...
بعد از نماز عشا ... ندا میکند که ای فرقه ملئکه ...
از ... مصلین ... پس ... ملئکه در ...
استغفار میکنند از برای مصلین و دعا میکنند از برای ایشان برانکه موفق شوند
همیشه بر طاعت و عبادت خداوند عالم جل شانه ای عزیز من نماز یکی از همه شرافت
و فضیلت ... افضل از همه عبادات بلکه موقوف
علیه قبول کافه طاعات ... و ... را ... شغل ...

مشعل واقفان ...

مشغول و کج شدن وافتادن نیست چنانچه در حدیث صحیح وارد است که جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته بودند که مردی داخل در مسجد
شد پس شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع ... سجود نماز را افعال
صلی الله علیه وآله فرمودند لان مات هذا وهکذا صلوته
لیموتن علی غیر دینی یعنی اگر این رکوع و سجود و ... مطلوب در نماز ...
بلکه سر بر زمین ... مثل سر بر زمین زدن غراب که دانه از زمین
بر میدارد ... ایکاش ... نماز ... بوده باشد ...
... ان من لیس له عمل ... موقوف ...

~~... کیفیت ...~~

ادای نماز تحقیق بوده باشد که اگر در ... موقف ... سوال از جانب حق ... متعال
صفت عظمتش ... متوجه شود که ای بنده ... که نماز تو ... در ...
... از ... که ... نماز ...
خواسته ... ~~کیفیت ...~~
... جوابها را
از خود مهیا نموده باشد که اگر ان جواب را ... سوال ...
... مقبول و مواصفه کردن ... بوده باشد پس اگر

وعظیم ...

نزد ما بندگان نماز است
معراج ... نماز است
... موقوف ...

که ای کنیز ... میکند ...
... بر ...
... خواهد بود ...
ادای نماز ... نیت ...
... مکلف ... اول
که خداوند عالم جل شانه
ادای ...
در ...
دفعه ...
... ان ...
... اکرام ...

بانی کی متوجه باشد نماز او بی ثمر و عمل او بلا حاصل خواهد بود و ملخص مقال
در بیان این احوال آنست که هر مکلفی در مقام نیت نماز حسنی نیت
من ادای این نماز را بجهت امتثال و اطاعت او پروردگار عالم جل
پس باید بداند که معنوی او مسوده آن نماز آنست که مطلوب خلاق
عالم عز شانه باشد و چونکه نماز از جمله کیات محمولات پروردگار
یعنی نماز را واجب فرموده است چنانکه انبیاء بیان نموده باشند مصلی
الیه صلت عظمته مقتضی این شود که نماز را ترتیب فرموده باشد اول تکبیر
الاحرام ~~بعد قراءة حمد سوره مبارکه خمد~~ مکلف باشد بقصد اطاعت
الرحمن نه بعد از ان تکبیرة الاحرام بگوید پس قراءة حمد و سوره نماید
بعد از ان در رکوع رود و تعطیلی در رکوع دیگر بعمل آورد بعد از فراغ از آن
رکوع رابی از رکوع نماید بنحویکه باشد چونکه راست شود بعد از ان بسجود
برود و کو بهفت عضو که عبارتست از جبهه و دو کف و دو کنده و دو انگشت
وابهامین قدم بر زمین بگذارد و بعد از ان مشغول ذکر شود بعد از ان
فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از انکه راست بنشیند و مکرر رکعت
تا بنا بسجود رود و هکذا تا ختم نماز و المنع و شرایطی چند که از آن
چملت ~~فهمیده~~ مقرر فرموده مثل آنکه باید با وضو یا با غسل یا تیمم
بوده باشد در وقت معین بوده باشد در مکان مباح بوده باشد با مستور
وان ساتر آن عورت نیز مباح و مصبر و از اجزای غیر ماکول اللحم نبوده باشد و حریر
و ذهب نباشد اگر مرد باشد و ازین وقت و بدن و لباس خالی نیز باشد از اثر نجاست که ازاله استیفای آن
باید در جمیع احوال نماز مشغول قلبه بوده باشد با رعایت جهت حضوری از
باید در جمیع احوال احتیاط اجتناب از نماز نماید و حکم بعد اکل و شرب و انحراف از قبله
و تشبیهات آنکه سابق ذکر آن نماید بجهت لازم است که عالم باشد که مکلف به که
اوکه مسمی باسم صلوة است چه ضرورت و چونکه این همه ترتیب صحیح از حصول جواد عالم

حکمت

حکمت نموده پس تعلیم آن لا محاله منحصر در ذات اقدس الهی خواهد بود و چونکه تعلیم از جناب
خالق متعال الله عز شانه هرکسی غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت ابدا اخلاق عالم جل شانه بعضی را
که ممتاز نموده باشد از میر عطای او بمنزلت شان را متضمن فرموده اند عباد ذات را تکلیف
مطلوبه تعلیم اخص فرموده است آنرا فرموده که بتبلیغ کماهی نموده باشند چنانکه از روی کمال
فرموده که آثار اعد نموده باشد که بعضی اول آن نبی و پیغمبر و رسول می نامند این الفاظ همه قریب
بیک معنی باشد نبی میگویند بجهت آنکه خبر از جانب خداوند عالم و پیغمبر میگویند بجهت آنکه
پیغام می برد پیغمبر دارد از جانب خداوند عالم جل شانه بسوی عباد و رسول میگویند
بجهت آنکه فرستاده شده است از جانب پروردگار عالم عز شانه بسوی بندگان او
~~و بعد الاوصیاء جهان آن نموده در درگاه رحمن تبلیغ شوکان فرموده اند~~ فعلا و قولا
~~تا آنکه~~ منتهی در هر عصری از اعصار بحکمت الهیه حکیم متعال چنین اقتضا نموده تا آنکه او
منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیا و سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است آنرا بعباد خدای او فرستاد از جمله نماز
بکیفیت معهوده این نماز را فرموده که تبلیغ نمایند فرستاده باشد چنانکه امت سو
او فرستاد که آثار را اقتدا فرموده بمقتضای آن محول داشته باشند حسب الامر خلاق جهان
آن نموده در درگاه رحمن تبلیغ شوکان فرموده اند فعلا و قولا در هر عصر و زمان او ان
~~که نموده جهان نمود حال آن نماز منور~~ ~~تصحیح~~ ~~حافظ شریعت آن او صافی~~
که نموده جهان نمود حال آن نماز منور بود تصحیح حافظ شریعت مقدس
~~نطلبه~~ آن او صافی طریقه منوره تصحیح فرموده اند که بعد از آنکه رحلت
آن که شوق اتصال بعالم قدسی از زینت بخش فاطمه اهل انس کردند آن حج مقصود به
ملزم حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه منوره آن که منبع تبلیغ تکالیف الله
عباد که بوده اند و از آنکه حکم الله جلت عظمته مقتضی عدم ظهور حجت در هر عصر
از زمان بود که در زمان غیبت عباد ذوی العقول رامی سعادت الحباب فاجر لعدا ضوابط
للشریعه عن الاندراس و حفظا للمطر دفعا عن الاندراس فرستاد اند علماء امتی کانبیاء

روایت شده که البته

بنی اسرائیل و [illegible] ثبوت معتبر از حجج مطهره فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء

پس [illegible] اقتضا نموده در هر عصری از اعصار جمله از اعیان

علما را [illegible] نفوس قدسیه و قلوب صافیه زاکیه که قابل استفاضه بوده باشند

از فیوضات الهیه و انوار [illegible] مطهره [illegible] و قابل [illegible] احکام الهیه و استفاده

تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم الاف التحیه والثنا

نموده تا حافظ فرائض و سنن در اوامر و نواهی [illegible]

العباد و موصل [illegible] عظمی [illegible] باشند و از انجمله [illegible]

[illegible] نفوس [illegible]

محتاج باشد [illegible] مثل [illegible] و ماکل و [illegible] تحصیل

و سایر امور [illegible] و هر یک از اینها مقدمات [illegible] نفوس میکنند

تا اینکه [illegible] ممکن التحصیل نیست مثل [illegible] موقوف بر اینست که بذر دانه مثلا

کاشته شود و آن موقوف بر اینست که زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد به بیل

و بیل از آهن است و آهن را [illegible] آهنگر [illegible] توقف دارد

بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجائی برسد که مستعد آن باشد که توان او را بیل ساخت

آن وقت [illegible] وجود [illegible]

در آن بلکه محتاج است [illegible] تحصیل آن توقف دارد [illegible] که نتوان [illegible] قطع

[illegible] کلام در تحصیل مقدمات [illegible] رشته کلام منقطع شود

[illegible] و توقف دارد [illegible] مقدمات

بسیار دارد [illegible] مقدمات [illegible]

[illegible] موقوف [illegible] مقدمات [illegible]

شاغل از وصول [illegible] محتاج است [illegible]

[illegible]

[illegible] تا بتوان

[illegible] و محتاج [illegible]

مقدمات دیگری مثل مقدمات امور مذکوره [illegible] همچنین است

حال در چگونگی [illegible] و غیرها بعد از جمیع اینها که بیل موجود شد موقوف است

[illegible] که در پا باشد که تواند به بیل زد تا [illegible] زمین کنده شود

و مقومات آن مثل حیوانات [illegible] که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوف است

[illegible] زمین را هموار کنند بعد از همه اینها [illegible] دانه کاشته شد

موقوف است [illegible] دادن آن [illegible] و توقف دارد

[illegible] و کلام در مقدمات اینها مثل کلام سابق است بعد از آنکه

سبز شد [illegible] بعد از آن [illegible] ضرور است که [illegible]

از محل آن [illegible] محتاج است [illegible]

آن [illegible] محتاج است [illegible]

[illegible] توقف دارد

[illegible] توقف دارد [illegible] مقدمات

که [illegible] موجود شد موقوف است [illegible] شود

آن [illegible] دارد [illegible] محتاج است [illegible]

[illegible] موقوف است [illegible] موجود میشود

[illegible] مقدمات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امور [illegible] موقوف علیه [illegible]

امور [illegible]

نفوس [illegible] عظمی [illegible]

[illegible]

قرآنیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام بلکه این منصب شریف مطلوب است
جهة انفعال قاطعه نفوس بر آن مطلب حضرت معبود و موصوف شدن بما ینبغی علما [illegible] است
قطعا بلکه این منصب شریف مطلوب است از جماعتی که متمیز باشند از سایر علما
بصفا و ذکاوت و ورع و تقوی و تکلیف دیگران این است که اخذ از ایشان نمایند
ظاهر اهل اجتهاد باشند و دیگران را مقلد این است و چه کمال علما که فرموده اند
امت مکلفین در این اعصار منحصر اند در دو فرقه مذکوره اینجا جهت که تحصیل
استفاده تکالیف الهیه ملت عظمیه از کتاب و سنت نمایند ایشان را مجتهدین نامند
[illegible] که [illegible] کرده اند و سیکت در استنباط تکالیف
شرعیه از ماخذ و مدارک معلومه و [illegible] و اخذ نمایند تعلیم
[illegible] ایشان [illegible] استنباط احکام شرعیه نموده اند می نامند
از ماخذ و مدارک معلومه ان بسبب بذل جهد و صرف طاقت خود را [illegible] و دران
و دیگران را که اخذ احکام شرعیه را از نامند بتعلیم وارث و مجتهدین بواسطه
یا بواسطه ایشان مقلدین نامند و اما طریقه احتیاط پس ان در مسائل عبادات یعنی
است آنکه او دران مردد است ما بین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه
کسی شک حاصل کرد در حال قیام [illegible] انکه رکوع کرده است یا نه واجب است که
برود برکوع بعد از وصول در رکوع متفطن او شد که رکوع کرده بود است و در این
صورت جماعتی از فقها را اعتقاد این است که واجب است [illegible]
از همان حالت رکوع برود و [illegible] نماز او [illegible] صحیح است قطع نماز در
حق او جایز نیست و جماعتی حکم فرموده اند به بطلان نماز او و قطع مختار
[illegible] است و همچنین هرگاه کسی [illegible] رکعت [illegible] او شد که اخلال
برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی [illegible]
دیگر را اعتقاد این است که نماز صحیح است لازم نیست عود نماید برکوع
لیکن [illegible] اتمام نماید قطع نماز حرام است و مختار
این است که نماز باطل نیست قطع آن لازم است لیکن خواهد احتیاط

بتواند بود

چگونه ممکن است که کسی احتیاط نماید و همچنین هرگاه صبی ممیز سلام کند بر مصلی
از مصلی دران صورت مردد است ما بین وجوب رد و حرمت آن خصوصا بنا بر مذهب
مختار اول است و همچنین هرگاه کسی سلام کند بر جماعتیکه مشغول نماز بوده اند
از جمله مسلم علیهم صبی ممیز بعد ان صبی مبادرت کرد در رد سلام او و در حق دیگران
مردد است ما بین وجوب رد و حرمت آن بنا بر اینکه رد از صبی اگر مسقط وجوب
باشد از مکلفین که مشغول نماز می باشند پس رد در حق ایشان حرام خواهد بود و اگر مسقط
نبوده باشد رد بر یکی از ایشان واجب خواهد بود مختار عدم سقوط وجوب رد است
مجملا عمل باحتیاط در صورتیکه ممکن است که او مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر
حرام یا مردد بوده باشد ما بین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در عمل است
و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه او مردد بوده باشد ما بین واجب و حرام
پس دران عمل باحتیاط ممکن نیست مقرر نیست [illegible] مثل اینکه مرجع که
مختص مجتهد است یا مقلد بلکه پس تحصیل احتیاط [illegible] لیکن مجتهد نموده باشد و همچنین
مقلد مجتهد نباشد بگوییم احتیاط میکنیم در مثل این صورت چه کار [illegible] بلاوه میگوییم
در موضعیکه او مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر حرام مثل قراءة سوره
در نماز و مثل این دران صورت نیز میگوییم عمل باحتیاط ممکن نیست چرا که از
احتیاط آن است که این شخص اتیان بعمل نماید بنحویکه قاطع بوده باشد بحصول برائة ذمه
قطع نظر از طریقه احتیاط اجتهاد و در این صورت بر این شخص نسبت بنظر
یا بتحقیق کثیری از فقها نیت وجه و سوره در عمل لازم دانسته اند و این شخص که [illegible]
و استحباب [illegible] را اراده باید اگر قصد وجوب نماید عمل باطل بنظر بعدم اعتقاد [illegible]
و همچنین هرگاه قصد استحباب نماید و اگر قصد هیچ یک از وجوب و استحباب نماید
باز قاطع عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول بوجوب اعتبار وجه پس منفرد از
اجتهاد و تقلید نخواهد بود اگر گوئی این شخص اعتقاد این است که نیت وجه معتبر نیست
میگوییم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد و علی التقدیرین از راه [illegible] بیکی از طریقین

خواهد بود
واجب هم
خواهد کرد
خواهد بود

پس طریقه ثالثه درست نباشد و هو المطلوب علاوه بر اینکه عمل با حتیاط هم که
قاطع نمی باشد که باتی به او میشود زیرا که بنظر تحقیق خلاف اینست چه
در کلمات جماعتی از متقدمین فقهاء اعلی الله مقامهم که فرموده اند او اعمال
در این اعصار منحصر است در اجتهاد و تقلید بنا بر این هرگاه بنا را کسی بشنوند یکی
از این دو طریقه نبوده باطل خواهد بود پس در اینجا دو مقام است اول صحت کارست
در صورتیکه مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان کارست
در صورت عدم استناد به یکی از این دو طریقه اما صحت در صورتیکه پس بنا بر این
مقام ایراد کلام است در رشته منحت اول در بیان صحت کارست در صورتیکه
مستند بوده باشد باجتهاد بواسطه انکه باید مقتضای اجتهاد در این مطلب قطعی
الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع بجمیع مسائل محتاج
الیها در نماز و قطع بعدم تکلیف بالاتفاق پس هرگاه ضمنی جوابی عرض شود در مقام
القای سؤال سابق در موقف قضا عقل قاضی است بقبول ان و نفع مواخذه
پس هرگاه عرض شود سؤالی از جانب خلاق علام عز شانه القاء شود بجهت تخفی که این بنده می
این کار که اتیان نمودی از کی شنیدی و کی منوی تو مانند مطلوب من بود اینکه جواب را
عرض نماید که ای پروردگار من اتیان نمازرا بر من واجب فرموده بودی و در شناخت
بذل سعادت بحجت تو شد بتوسط کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر
استعداد و طاقت خود در تحصیل کوشیدم انچه را فهمیدم این کیفیت بود که اتیان
بان نمودم قطعی ضمنی جوابی معقول و مقبول مواخذه از ان قبیح و غیر معقول است
بنا بر این پس عملیکه بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی الصحة است لکن عمل
در این مقام که موجب لغزشها اقوام و باعث القای نفس است بمهالک مناسب است اینکه
دو چیز است یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بقصور در مبادی و حیا دیگر
دوم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر بانکه مکرر تجربه شده در بادی او کسی
مطلبی بنظر رسد که رجوع نمود بکوشش بعد از تحصیل یقین و تامل تمام ظاهر میشود فساد
ان این اول است و اهمال ان موجب تعالی الوب و باعث اضطراب نفوس است
مجمل آنچه لعبارت دیده ام از طایفه که فتح باب طعن کرده اند برایشان طعنی دیگر و انشاء

ابراهیمی

رب العالمین و ثواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلام العزار با مل در مقالات
و اهنه الهیه منحصر شده است باعث اینطعون زکلیکه نسبت میدهند بتعک ضعف
و قصور در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مسائل این نعوذ بالله تعالی منه
ضالحه در مواقع متشتته بسط تمام انها توضیح این مطلب معظم و تحقیق مکرر
ملاحظه شود از اینجا معلوم میشود که بمقتضای انصاف نقصان در اینها باعتبار اول
نیست مع ذلک باینکه طریقه شده اند ظاهر میشود منشأ ان قلت تحصیل
و تامل است نعوذ بالله تعالی منه و نسئله التوفیق و العصمة عن الخطأ و الزلل فانه
اللهم بتفضلک علی عبادک بجودک و جنبنا عن سبیل سلک فیه و لیکن بسعادة عصیانک
و جنبک البحر الجلوک لعبادک الناس و البلاد کرامة لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و البطش
و تقصیری فیما بقی من عمری عن التقصیر فی خوفک و اهتمام طاعاتک و تقصیر عما صدر
منی فیما سلف من عمری من المافی و التقصیر و تعفینی کمال حقیقتک فی الوصول
الی رضوانک و نیرشدنی بوجه انفتک الی ما ینبغی الارشاد الیه من صالح اعمالک
ای عزیز من صالحه منافع فقه لسانه و مقاس ان بیشمارست کفایت میکند در ان که حفظ
نوامیس الهیه حلبت عظمتی مربوط بانست و افاضه وظایف شرعیه و احیای معالم دینیه موکول است
بان چه و اخبار در مقام ان بسیار قال علیه السلام و انکه بعثت انبیا و ارسال رسل
بجهة نشر وظایف دینیه و حفظ معالم شرعیه پس شرف ان بشرف منصب انبیاء
انبیا علیهم السلام ازاینست که فرموده اند العلماء ورثة الانبیاء
منفعتی از وراثت این است که منصب انبیا علیهم السلام بجهة انکه با کسانی
فرمودن کل بی موصل اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در مدح اهل علم بسیار است
روایت ابن بابویه صدوق در کتاب خصال احادیث بسیار از حضرت عیسی که از اصحاب روایت
روایت شیخ از کاشف الاسرار و الافاق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده که از جمله وصایای لقمان به پسر خود آنست ای پسر من علم بیاموز
علم بهتر از هر چیز علمی که نزد او باشد اگر عالم مستحق عمر را صرف نمود در طلب ان نماید

سه چیزست العلم بالله و بالحبیب و بالکره اول علم بوجود خداوند عالم
جل شانه و بصفات الله جل شانه دوم علم بمحبوبات یعنی بانچه محبوب خداوند
عالم است این شامل عبادات و عقود و ایقاعات و احکام است سیم علم
بانچه مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات
[illegible] اول معقول بعلم کلام است دوم و سیم بعلم فقه و ابضاً ان
بزرگوار در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمونش این است
شخصی مشرف شد خدمت جناب امام [illegible] عرض کرد پسری دارم خوش
دارم که [illegible] مشرف شود و سوال نماید مسائل از حلال و حرام حضرت در جواب فرموده اند
[illegible] که سوال کرده شود از چیزی که افضل از حلال و حرام بوده باشد و در کتاب
عوالی اللئالی روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده
لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه ~~[illegible]~~ یعنی هر چیزی ستونی
[illegible] که قوام آن چیز بآن ستون است و ستون دین اسلام فقه است و انضمام [illegible]
[illegible] که فرموده الفقهاء امناء الرسل و [illegible]
عنه صلی الله علیه و آله انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال
الذین یأتون بعدی یروون حدیثی و سنتی و من اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة
و هو عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان
و باز در کتاب مسطور از قدوه [illegible] معروفست و مشکور جناب امیر المؤمنین
علیه السلام روایت نموده که فرموده ان الفقهاء ورثة الانبیاء و در اصول کافی هم بسند
صحیح روایت نموده از شیخ الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام [illegible] جعفر ع
که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم
او بهتر است از هفتاد هزار عابد [illegible] منتفع شود بعلم او بهتر است از هفتاد هزار
عابد [illegible] و فضیلت این علم [illegible] اگر چه بسیار است لکن
[illegible] از اعظم [illegible]
[illegible] مسائل [illegible] در مقام حاجت
از علما سوال کرده [illegible] عبادات یا در معاملات بوده باشد
[illegible]

[illegible] از کتاب [illegible] صلی الله علیه و آله روایت [illegible] که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد

[illegible] ان [illegible] اهل بیت [illegible]

این کعبه که مقصدی جوانب است اگر اهل جوانب ایران بوده باشد و مطابق واقع تحقیق
نموده و کتب خود گفته باشد این کعبه اعتنی خواهد بود از امثال خداوند عالم
جل شانه [illegible] و نسدیج خواهد بود [illegible] عموم [illegible]
[illegible] عالمیکه از علم او نفع ببرند بندگان خداوند عالم [illegible]
از هفتاد هزار عابد پس این کعبه [illegible] نقطه های [illegible] و [illegible]
[illegible] و اکر العباد [illegible] از ایران بوده باشد [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] الظلم [illegible]
[illegible] ظالم [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] ظالم [illegible]
بود در عالم [illegible] فوق کافر [illegible] اعظم
از کل [illegible] چگونه [illegible] و حال آنکه [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] صادره از [illegible]
صلت عظیمه [illegible] در کتب معتبره [illegible] در کتاب [illegible] و [illegible] الاسلام
~~[illegible]~~ [illegible] و شیخ الطایفه [illegible]
تهذیب روایت فرموده اند در حدیث صحیح از شیخ الاوائل و الاواخر جناب
حضرت امام [illegible] علیه السلام که فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی
من الله لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب حاصل معنی این کلام
[illegible] از [illegible] بیاید یوم [illegible]
کسی که فتوی بگوید در میان مردمان با عدم علم و با عدم [illegible] دلیل و حجتی که

[illegible] حنیفه [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

کران فتوی با خود دستخط ایشان دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلکه هم

از جانب خداوند عالم عزشانه باشد که دلالت کند بر انکه چنین فتوی جایز باشد
یعنی چنین دلیلی در دست او نبوده باشد لعنت میکنند بر او ملئکه رحمت
و ملئکه غضب هر دو صنف ملائکه [illegible] و مخفی نماند که این حدیث
ترتب استغفار دارد بر انکه بر عدم جواز تعویل بظنی که مستند بدلیل شرعی
نبوده باشد کمال نظر بتأمل و ایضا شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب
عیون الاخبار از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند
من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الارض و ملائکة السماء و ایضا در کتاب محاسن
و در اصول کافی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده اند من افتی
الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک
یعنی کسیکه فتوی بگوید بجهة مردم با عدم علم از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و فرق نکرده
باشد مابین ناسخ و منسوخ و مابین محکم و متشابه از آیات قرانیه و متشابه آن با تمیز
نکرده باشد مابین محکم و متشابه مطلقا پس چنین کسی [illegible] هلاک کرده است [illegible]
بسبب و با غیر هلاک کند دیگران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام
در اصول کافی و شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده من تو را نهی میکنم از دو خصلت بسبب آن دو خصلت
هلاک میشوند [illegible] مردان یکی از آن دو خصلت فتوی گفتن است با عدم علم
مجملا [illegible] ظهور فساد فتوی با عدم علم [illegible] حاجت باظهار آن
بوده باشد نظر بآنکه فتوی افترا بستن است از جانب خدا [illegible] بر زبان [illegible]
اقوام کثیری حضرت [illegible] با عدم علم بواقع کذب است [illegible] عالم [illegible]
کذب [illegible] خصوصا کذب بر خدا و بر رسول [illegible] بنی آدم ابنی
[illegible] که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب [illegible] کفاره است
[illegible] در صورتیکه [illegible] با عدم علم و عدم [illegible]
مابین آنکه فتوی او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع [illegible]
[illegible] حدیث معتبر که ثقة الاسلام در [illegible] کافی و در [illegible]
در فقیه و خصال و [illegible] و در تهذیب روایت

ماتکه هم

از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند قضاة بر چهار قسم میباشند
سه قسم از انها در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت و از آن بیان فرموده اند
سه قسم را که معذب در جهنم خواهند بود اول آنست که حکم میکند بجور و به باطل و میداند
حکم او بجور و باطل است دوم آنست که حکم بجور و باطل میکند لکن نمیداند که حکم او بر جور
و باطل است سیم آنست که حکم بر حق میکند لکن نمیداند که حکم او بر حق است لکن در واقع
اتفاق افتاده که مطابق حق بوده لکن این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود
و اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت خواهد بود آن قاضی است که حکم بر حق میکند و میداند
حکم او بر حق و با فقدان چه خبر است و همین حدیث را شیخ [illegible] روح السعید در مقنعه
ذکر فرموده اند لکن اسناد داده اند بحضرت امیر المومنین علیه السلام و عبارتش این
مرسوم در کتاب مذکور این است روی عن امیر المومنین علیه السلام انه قال القضاة اربعة
ثلثة فی النار و واحد فی الجنة [illegible] لتقع المعرفة لهم و التمییز منهم فقال قاض
قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی
النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی
الجنة و این حدیث معتبر است [illegible] در قاضی وارد شده است لکن ظاهر در این باب مابین مفتی و قاضی
[illegible] باشد [illegible] و در هر دو مقام ثابت است پس فتوی از کسیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده
باشد حرام و موجب عقاب است اگر چه مطابق واقع شده باشد بلکه ممکن است [illegible] فرق گذارده شود مابین
در حکم و [illegible] مابین مفتی در [illegible] روز ماه مبارک که چنین [illegible] شده حکم [illegible] در صورتیکه
مطابق واقع اتفاق افتاده باشد [illegible] نبوده [illegible] محل کلام و در این مقام نیست مجملا
[illegible] مذکور شد مابین فتوی و حکم فرق باشد اگر چه حکم [illegible]
[illegible] که مقتضی حکم [illegible] مستجمع شرایط آن نباشد [illegible]
چنین کسی [illegible] احادیث [illegible] باشد [illegible] در صورتیکه مستجمع شرایط فتوی
نبوده [illegible] مقتضای عقل و نقل اما عقل [illegible] مستلزم [illegible] و تفرق
در فروج و دماء [illegible] حکم بر خلاف واقع در آن [illegible] فتوی بخلاف واقع
و اما نقل [illegible] تهدیدات شنیده که در حکم بغیر ما انزل الله [illegible] در فتوی بغیر ما انزل
الله نیست [illegible] ذکر شود تا [illegible] اطلاع بر آن

موجب تنبیه عاقلان گردد و از مفاسد شدیده ان اجتناب نمایند پس میگوئیم ادله دال
بر مقصود شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت لبیبار است اما کتاب یعنی ایات
قرانیه پس ایات میگوئیم ایات قرانیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله
بسیار است لکن در این مقام اقتصار میکنیم بر سه ایه متقاربه در سوره مبارکه مائده در اول فرموده
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده ومن لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در ثانی
بظلم و در ثالث بفسق کهنه تنبیه بر اختلاف مراتب حکم است قبح بوده باشد شده و
ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در جائیکه موجب سفک
دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله
موجب غصب مال فقط بوده باشد و همچنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه
حرمان ایتام بوده باشد از اموالیکه خلاق عالم جل شانه انها را مالک [illegible] گشته
این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار نیز باشد
از اموال انها یا [illegible] پس تعبیر [illegible] در مثل قسم
اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل قسم ثالث
و ممکن است [illegible] نکته بوده باشد در تکرار ذکر [illegible] تاکید [illegible] حکم در ایات
مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی از [illegible] حاکم صادر شود [illegible]
در مقام رافعه [illegible] نزاع [illegible] فتوای بغیر ما انزل الله
نیز مندرج در تحت عموم ایات شریفه خواهد بود و اما اخبار داله بر
مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفه
در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار و حقائق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز و جل
فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر انچه مقرر شده است از
جانب خداوند عالم جل جلاله پس این شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم

و ممکن است که گفته شود [illegible] اختلاف تعبیر [illegible] تعبیرات [illegible] نکته [illegible] تعبیر بکفر [illegible] در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل [illegible] باشد با علم بانکه باطل است و تعبیر بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد با جهل بانکه [illegible] باطل است [illegible] موجب حرمان [illegible] از حق [illegible] و حکم بفسق در صورتی [illegible] باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم بانکه حق است [illegible] ظاهر است

کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثیکه مذکور شد در باب
تقسیم قضاة باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی رافعه و حکم ما بین المتنازعین مسلمانان
میشود با عدم استجماع شرایط یا حکم میکند بباطل با علم بانکه باطل است مثل انکه زید
ادعا میکند بعمرو که فلانه مبلغ از تو میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع در مقام رافعه
بکسیکه متصدی رافعه میشود لکن مستجمع شرایط افتاء و حکم نیست [illegible]
با علم باینکه شخص مدعی در ادعای خود کاذب است [illegible]
نظر باغراض و مقاصد فاسده حکم میکند بانکه عمرو ان مبلغ را [illegible] داده باشد معلوم است [illegible]
[illegible] اقسام است [illegible] حدیث مقدم الذکر [illegible] شده است لکن این قسم اگرچه [illegible]
[illegible]
با انکه حکم میکند بباطل لکن با عدم علم بانکه این باطل است بلکه باعتقاد انکه این حق است مثل
انکه ضعیفه برادر زوج خود را شیر داده است [illegible] و حد رضاع شرعی متحقق شده است
بعد زوج با زوجه [illegible] میکند در این باب رجوع میکند بشخصی رافعه پس این شخص حکم
میکند بحرمت زوجه بر زوج خود نظر بانکه این ضعیفه در صورت مفروضه مادر [illegible] برادر زوج
شوهر [illegible] بتوهم میکند [illegible] حکم میکند شوهر [illegible]
زن و شوهر بجهت این اعتقاد که اگر [illegible]
ضعیفه طفل دختر با خود شوهر شیر داده و حد رضاع متحقق شده بعد نزاع مابین زن و شوهر
میشود و [illegible] میگوید بزوج خود [illegible] زوج انکار میکند طرفین رجوع
میکنند بشخص رافعه پس این شخص در اول حکم میکند بحرمت [illegible]
[illegible] و در ثانی حکم میکند
بعدم حرمت نظر بانتفاء [illegible] در صورت دوم [illegible]
این شایع و بسیار است با انکه حکم بحق میکند لکن نمیداند که حق است [illegible]
مطابق واقع است لکن [illegible] استفاده حقیقت [illegible]

که مادر برادر

چنانچه مذکور شد

[illegible]

باقوه و استعداد این بود دارد ولکن مسامحه در تحقیق مطلب کرده حکم می‌نماید یا فتوی
میگوید بمجملا لحدس و تخمین یا با عدم رجوع بمآخذ حکم [illegible] و مدارک حکم می‌نماید یا قول علیه
بصریح حدیث معتبر مذکور را [illegible] که هر سه قسم هالک و معذب [illegible]
بالنسبه چنین خواهد بود پس حاکم و مفتی در هر صورت از صور ثلث مذکور آثم و عاصی
بلکه معاند شریعت و صاحب شریعت است چه [illegible] که مخالفت شریعت عامدا
معانده با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه منها [illegible] واقع شده که از
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
عالم [illegible] والحکم [illegible] از صور ثلث مذکوره تهاون باوامر خداوند
عالم است لذا کلینی در اصول کافی و [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده
ایاکم والتهاون بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم القیمة [illegible]
[illegible] تهاون [illegible] اعتنائی در حکم خداوند
عالم جل شانه [illegible] تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خوار و ذلیل میکرداند
خداوند عالم اورا در روز قیامت نعوذ بالله منه من ذالک الذی [illegible]
پس این مجلس [illegible] امور [illegible] و فصال [illegible]
نیست بلکه مجلس [illegible] و معانده با خلاق عالم عز شانه [illegible] لازم الاجتناب
ضمن الامتثال خلاق [illegible] اجتناب از آن مجلس
لازم است [illegible] مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب من لا یحضره الفقیه
و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم روایت فرموده اند از [illegible]
[illegible] روایت [illegible] حضرت امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام [illegible] روایت [illegible] که گفته [illegible] مجلس [illegible] الشیعه
[illegible] حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام [illegible] عبور فرموده اند [illegible]
از [illegible] فرموده اند که چه مجلس بود که [illegible] الشیعه بودی عرض کردم

در بیان لزوم اجتناب از مجالس حکم
در اینکه حکم و مرافعه [illegible]
متصف [illegible] نباشد

خداوند

خداوند عالم مرا فدای تو کرداند این شخص قاضی از جمله اقران [illegible] منظور ندارد ۷ بندرت
[illegible] اتفاق می‌افتد در مجلس او می‌نشینم [illegible] فرموده اند [illegible] که المفتی
از جانب خداوند عالم عز شانه نازل شود پس احاطه کند بهمه اهل آن مجلس ~~[illegible]~~
~~که از خزان علوم [illegible] امام جعفر صادق [illegible]~~ و این شخص قاضی
اگر [illegible] اذعان نموده [illegible] از حضرت [illegible]
مجلس [illegible] عامی بودن [illegible] منع [illegible] فرموده اند
بلکه [illegible] منصب قضا [illegible] عدم قابلیت [illegible] شرایط [illegible]
[illegible] که فرموده
علیه السلام در اصول کافی از خزان علوم آل الله امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
ان ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست
از برای مومنی آنکه بنشیند در مجلسی که در آن مجلس معصیت خداوند عالم عز شانه
میشود و این شخص قدرت بر تغییر آن را نداشته و منعش نتواند که حکم بغیر ما انزل الله
که خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید بغیر از آن بکفر و ظلم و فسق فرموده نسبت [illegible]
ثقة الاسلام و رئیس المحدثین [illegible] در کتب مسطوره روایت نموده اند
از جناب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده ای شریح قد جلست
مجلسا لا یجلس فیه الا نبی او وصی او شقی [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
خطاب فرموده اند بشریح که یکی از قضاه عامه بود [illegible] ای شریح تحقیق
نشسته در مجلسی که نمی‌نشینند در آن مجلس مگر [illegible] یا وصی پیغمبر یا شقی پیغمبر م
[illegible] وصی [illegible] عام که [illegible] شرایط فتوی [illegible] باشد نظر المجتهد [illegible]
مجتهد [illegible] که متصدی مرافعه شود و [illegible] شرایط فتوی
بوده باشد [illegible] وصیا علیه الاف التحیه والثنا حکم
فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه [illegible] فرموده
باشند بر شقاوت او [illegible] در کتاب [illegible]
روایت نموده از [illegible] حضرت امام جعفر صادق

عقبه را که فرموده ان النواویس شکت الی الله تعالی من حرها فقال لها اسکنی

فان مواضع القضاة اشد حرارة منک نواویس جمع ناووس است بعضی گفته اند

ناووس اسم موضعیست در جهنم و بعضی گفته اند که ناووس مقبره نصاری است

پس ظاهر معنی حدیث اینست که این موضع یا شدت حرارت از مواضع قضاة جور اینست که موضع ... از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره نصاری شکایت کرد

بدرگاه حق تعالی از شدت حرارت جور خطاب رسید باو که ساکن باش یعنی

شکوه از شدت حرارت مکن زیرا بدرستیکه مواضعیکه قضاة در ان

می نشینند بحکم ناحق رسیده اند از مواضع شدید بدترست از حرارت تو

نعوذ بالله تعالی منه مجملا متصدی شدن امر فتوی و قضا و محاکمه و افتا از امور خطیر

و مفسده ان مفسده ایست بزرگ بدرستیکه در صورت عدم اجتماع شرائط او اعظم

مهالک است بلکه و اسوء منافع مهالک است چنانکه شنیده از فقها سلف هم از ان شنیده است اخبار

ارباعه اطهار علیهم السلام الاف التحیه من الله الجبار در ان باب بسیار است و بعضی از انها در مقام تنبیه الی ما

الحجة مذکور شد اگر اعتقاد و ... خصوصا از انواع در ان باب بسیار ... که سابق

کفایت میکند و در صورت اجتماع شرائط و بیگانه از خطر ان هم توان بود و نظر بعدم

اطمینان در عدم تقصیر در مبانی و اطراف حکم تعوذ بالله سبحانه از تضییع حقوق

مسلمانان و تخلیط و تغییر و تدبیر تلبیط غیر مستحق بسوی مستحق چه این قطعی است که

شده و منجر نشود بر نهایت بعید و در دید ... بلکه اقبح منافع عقلیه و اردات

موبقات شرعیه است ... از ضلال و حسد و فریب است کی که متوجه بی در کار

احدیث و مشغول و باعث قلوب و باعث حزن قلوب خاصان همه را از خصوص

این مشتمل بوادی غفلت و ضلال شده از شر شیطان و از مکر نفس لوامه می خطاب اید

عاجز در این مقام ابواب تحصیل سعادت تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذوالجلال

فانه الواقی عباده عن مهالک الهوی و مادیهم الی سبیل الحق و سالک العلیا

فاسئلک اللهم بفضلک ... عبادک ان تحفظنی من الخبط و الخطاء و الزلل فی الحکم و الفتوی

و القول و العمل لحق اشرف خلیقتک سید المرسلین و امنائک فی بلادک و حکامک هداة

السبل و ان لا تکلنی الی نفسی المبتلاه الی المساحه والغفلة البطالی و الراغبة الی

الی الرشاد فی بساط الغفلة کالغافلین و الامارة بالسوء و الفحشاء و الصادة عن مناهج

الحق و سلوک الصراط التقی و اقطع ان وصلنی الی الحق و الصواب اجب الیک من

الثروة فیا نوب الیه و العقاب فاهدنی الحق بحق لما هو محبوب عندک

و اعصمنی عما لا ترضی ان اقع فیه لحبک بحق محمد و علی کافه خلیقتک الاول لا بکاد و

لحصیه العدو الحسبان و لا لحیطه الاستقصاء فی الدهور و الایام و الازمان بعوار الکه

ان خطاب شنیع شد بر مردم باصل ... نظر که ... مستند باجتهاد

بوده باشد و مسامحه در این مقام ... از مدارک ... ان شده نبوده وان

شخص هم از اهل ان بوده باشد ... در ان اعصار که جعله الله القائم ... غایب از انظار است

قطعی التهمه است چنانکه ... شد و اما هر گاه ... اهل ان نبوده باشد لازم است عمل

ان بمقتضای تقلید از ضعفی کسی بوده باشد که مذکور شد اگر ضعفی نبوده باشد ناز

از باطل و فتوای کسی چنانکه وجه ان مفصل بیان خواهد شد فرع در ان باب بیشتر

باشی الکه رجوع باو کند بانه چه رجوع با عدم حصول شرائط مثل عدم رجوع

بحث دوم در بیان حجت ... از مکلفین است در ان اعصار در صور ... که

مستند بوده باشد بعنایت اهل اجتهاد و این خطاب ... قطعی الثبوت است ... الحکم

مستند ان از انچه در سابق بیان شد ظاهر ... بلکه ثبوت تکالیف الهیه

جملت عظیمه مقطوع به است و استفاده انها ... از کتاب و سنت

در حق قاطبه عباد با افتقار عباد در امور معیشت با وجود متکثره ممکن

پس مطلوب ... از حاصل شانه ... از هر فرد از افراد مکلفین

لو اجب بود قطعا پس ... تکالیف با بیان تمام ثابت است ... شخصی است

اتیان بانها موقوف ... ثابت المفروده ...

و معلوم است ... اعتبارات ... بیان ان ...

لا محاله اجزای مادیه ... چنانکه ... لازم است ... بود

با جزای مادیه ای که عبارة اخری علت ما ... اجزا مستند و ...

صوری که تعبیر از ان بشناسی بعلت صوری باشد اجزاء صوریه ان عبارت از قیام

و تکبیرة الاحرام و قراءة در رکوع و ذکر در ان و سجود و ذکر در ان و هر یک از اجزاء مادی

و صوری ان منقسم میشود به مقوم که با انتفای ان انتفای اصل نماز لازم می اید و به مکمل

و محسن فرق بین القسمین ان است که انتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیت است

بخلاف قسم ثانی که انتفای ان موجب انتفای کمال ان است و حسن ان است پس لازم است

علم به یک جهت از قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و قراءة حمد و سوره

و رکوع و سجود و ذکر در انها در هر دو و تشهد و سلام قسم ثانی مثل تکبیرات ست افتتاحیه

و ادعیه معهوده و استعاذه قبل از قراءة در رکعت اول و تکبیره از رکوع و تکبیرات اربعه

و دعای در رکوع قبل از اشتغال بذکر و تکرار در اصل ذکر و صلوات

بر محمد و ال او و اطهار ان شانخ عرصات و تکبیرات اربع که بعد از رفع سر از سجود

و رفع را با ان و رفع یدین در احوال تکبیرات و دعای قبل از اشتغال

بذکر در سجود و تکرار در ذکر و صلوات در ان و دعا بین السجدتین و هکذا الامر

فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه الکلام و در هر یک از اجزاء مقومه و محسنه

معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل ادای حروف از

مخارج در قراءة و اجتناب از وقف بحرکه و وصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه

مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و فصل ما بین فراغ از کلمه سابقه و افتتاح کلمه لاحقه

تمکن شده باشد و اما امر محسن در جزء مقوم مثل رعایت محسنات قراءة

و لحن در قراءة مثل رعایت صفات حروف و رعایت اخفا و اظهار

و غنه و مد متصل و منفصل و امثالها و از انچه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم

در جزء محسن و محسن از محسن در امور جزء محسن از انچه مذکور شد در جزء

قول صلوة بود و محسن است حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس

امر مقوم در رکوع انحنا است که ممکن نبوده باشد بسبب ان تکلف از مقوم

بدن از کیفیت و امر محسن در ان انحنا است که کف را بزانو رساند بلکه استوی

ظهر باید بلکه اگر قطره بر پشت او ریزد واقع نشود چنانکه در خبر است

سمت نماید و کیفیت را منوجات الاصابع محیطه باید بر رکبتین و هکذا الامر فی

غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه المقال و چون معلوم شد اقسام اجزاء صوری انچه مذکور شد

در اجزای مادیه نماز و اما اجزاء صوری پس ان عبارت است از ترتیب اجزاء بکیفیت

مخصوصه مثل انکه بعد از این هم مثل اجزاء مادیه منقسم میشود بجزء مقوم که اخلال با ان

موجب اخلال باصل نماز است یعنی با مثال ان کیفیت کمالیه لازم است و جزء محسن

و مکمل و اصل که رعایت ان موجب رعایت کمال نماز است پس اخلال با ان موجب

اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمال ان است اول مثل تقدیم

تکبیرة الاحرام بر قراءة و تقدیم قراءة حمد بر قراءة سوره و تقدیم ایات

سابقه هر یک از حمد و سوره بر ایات لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه و حروف سابقه

بر کلمات و حروف لاحقه و تقدیم اصل قراءة حمد و سوره بر رکوع و هکذا الامر

فی الاجزاء الباقیه که اخلال بای ترتیب عامدا موجب اخلال بنماز است دوم مثل

~~و صورت اخلال ... ترتیب ... اجزاء ... موجب~~

از نماز ... و مثل انکه در قنوت هر گاه دعا که مشتمل بر ثنا و طلب حاجت باشد

میخواند اهمیت مشتمل بر اظهار مسکنت و حاجت او ثانی است مشتمل بر ثنا مقدم باشد

بر کلام مشتمل بر حاجت پس هر گاه اخلال بای ترتیب باید اول اظهار حاجت در قنوت

باید بود با نبان بکلامی که دال بر ثنا باید اخلال بهیئت مذکوره باشد کمال باشد شده

بکلی اخلال با مثال ان شده است و هر یک از اجزای مادیه و صوریه منقسم

میشود بر دو قسم یک قسم ان است که اخلال با ان سهوا و عامدا موجب اخلال با نماز است

مثل تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام در حین تکبیرة الاحرام و قیام متصل بر رکوع در اجزاء

مادیه و تقدیم سجود بر رکوع در جزء صوری و قسم دیگر ان است که حیثیت نیست یعنی اخلال

با ان عامدا موجب اخلال است لکن اخلال سهوا ... مثل

اخلال بقراءة ... سوره ... نمود شد ... از دخول در رکوع در جزء ...

فالحزم

باطل است اتیان بقرائت و سوره نمود قبل از تقدم بر قرائت فاتحه رنسوک بعد از دخول در رکوع
در رکوع صوری پس علم لله ان را تیا بد منه است انها همه امور داخلیه در نماز است
واما امور معتبره خارجه از نماز پس ان نیز بسیار است مثل وضو و غسل و تیمم و وقت و قبله
و ستر عورت و اباحه مکان و لباس و طهارت بدن مصلی و لباس و او از اکل ساتر
و غیر ذلک اینها خواه شرعیه بوده باشد یا نه و خلو مکان از الات مشعوله و کود و رما
بعض الحو و غلبه و طهارت محل جبهه و بودن محل جبهه از خطای طاهره است اگر چه مغفو عنه
بوده ان کمتر نه نماید و همچنین اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول و خوردن لحم وارجامه حریر
بودن از برای رجال و در ابریک از امور مذکوره مسائل شکنده معتبره باشد مثل
مسایل وضو و غسل و غیرانها و این امور مذکوره نیز منقسم میشود به دو قسم یک
قسم انست که اخلال بانها سهوا و عمدا موجب اخلال بامتثال است و قسم دیگر
انست که عمدا موجب اخلال بامتثال است لکن سهوا نیست بعد از ان که معلوم
امور معتبره خارجه از نماز شد ان نیز منقسم میشود به دو قسم قسمی اخلال بان موجب
اخلال بنماز نیست بلکه لازم است مثل انها که مذکور شد و قسم دیگر انست
که اخلال بان موجب اخلال بامتثال نیست مثل اذان و اقامه و بعضی از غیره
نامیده قبل از دخول در نماز و قسم اول منقسم میشود بر دو قسم یک
قسم انست که اخلال بان سهوا و عمدا موجب اخلال بامتثال است و قسم
دیگر ضمنی نیست بلکه اخلال عمدا موجب اخلال بامتثال است لکن اخلال
بان سهوا جنسی نیست بعد از ان واضح میگویم بار دیگر و بعبارة ضرور بار دیگر
بعنی امور منضمه مشرع ضمنی است که ارتکاب انها در نماز موجب بطلان است
و اخلال بامتثال است مثل قهقهه و اکل و شرب و تکلم و اشتغال بامور خارجه
از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد و استدبار و عدم استقرار و نحو اینها بعد از انکه
این مطالب الینه شد میگویم تکلیف بنماز ثابت است مطلقا و انسان بنماز بوجه
بنحوی که فرع از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم باینچه مذکور شد از امور
داخله و خارجه و علم مکلفین از خلاق انسان و زمان غیر ممکن و همچنین رنسبة حف
و غیر اینها

عبارا

دو حاشیه: در اشاره بحالت انسان معتبره خارجه از صلوة و تقسیم اخلال بانها بعمل باینه

حاشیه: در وجه عبارت مجتهدین با اصل اهل نکر عبارت تقلید عبادت از ایشان ابدا از نیز بعد ان بالاصطحاب ایشان است که قدر بعضی تکلفات عبادت ایشان

۲۰

عبادات از تمسک بدلیل میمنت اقتران انتظام سعادت اقتران بحجه الله الرحمن قائم عجل الله تعالی فرجه قاهر
و استفاده از ایات قرانیه واثار نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام والثنا والتحیه
نیست لا اقرار و اقرار و مکلفین غیر متقدر و غیر مطلوب بلکه غیر مقدور و پس منتهی میشود
مگر انکه امور معتبره در نماز از قرار که مذکور شد اخذ شود از شخص عالم باینها ای مجتهد لیکن
پس اخذ مسائل نماز از شخص عالم بان مسائل واجب و عمل بمقتضای ان لازم حتی عمل کو
عمل بمقتضای تقلید میگوید کن ولا یمنعهم
عمل و در این مقام معرفت ان شخص است که توان اجتهاد نقل ان اعتماد نمود در امور
و ان شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد می نامند و ان شخص متعلم را مقلد ظاهر این است که اشاره
بعضی دو صنف حدیث شریف روی از امام صادق علیه السلام عن النبی صلی الله علیه وآله
قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر و برکتی در عمر و زندگانی
احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم بامور دینیه ثابته و دینی که مطاع بوده باشد
بامر او و دویم استماع این بوده که مطیع که دیگران مطیع او بوده باشند و تابع گشته
از این شخص عالم اخذ کنند امور دینی خود و از حفظ نما بدان سوار از شهود و لسان و عمل بمقتضای
ان نماید مجملا این بود که بر مکلفین لازم است که اخذ امور دینی خود را اخذ کنند از شخص عالم
بامور دینی که متصف باشد بحسن الکلیک و ملکات دینیه لکن عمده در این مقام تعیین فقیه و
در ظلمت و معرفت ان شخص است و در اوائل اصول کافی از فرزند ابرار الرسول امام جعفر
صادق علیه السلام روایت است در تفسیر این ایه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه که مراد از
طعام فرموده علمه الذی یاخذه عمن یاخذه حاصل معنی این حدیث شریف انست که مراد از
طعام در ایه شریفه علم است که حق تعالی امر فرموده ای شخص است پس معنی انه بنا بر این انست
که لازم است بر انسان که تامل نماید در حال شخصی که امور دینی خود را از ان شخص اخذ می نماید
بعد از تفحص و تجسس اگر متصف باو شد که موثوق به در دینش اخذ امور دینی و باعث حجت
رب العالمین است اخذ کند امور دین خود را از او تعلم کند پس بمقتضای ایه شریفه بعد
از حدیث مذکور انست قبل از تامل و تفحص در امور دینی اعتماد و غیر توان نمود و اعتقاد در اصول

حاشیه: در ذکر حدیث شریف استفاده میشود از ان انکه اناس صنفان مجتهد و مقلد

حاشیه: در بیان انکه احدی از علماء غیر مجتهد است در این باب نیز مجتهد و مقلد در ذکر حدیث شریف دو انواع حصول طعام مذکور در حدیث

و تفحص و تجسس

اخذ

کافی ایشان مخزن فیوضات الهی عز شانه اوست که فرموده اند انظروا علمکم هذا عمن
~~الا انبیاء وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا احادیث~~
~~من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا فانظروا علمکم هذا عمن~~
تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین
وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین محصل معنی این حدیث شریف این است که لازم است
بر شما که تامل وتفحص کنید از حال کسیکه امور دین خود را از آن اخذ می نمایید مقصود
~~این است~~ که کسانی هستند که نزد ایشان هستند که دیگران در امور دین رجوع
بایشان نمایند وکسانی نه هستند که قابل نیستند که رجوع بایشان نمود تامل کنید که ابتدا از
مابین این دو صنف تا به ... اشاره فرموده ~~...~~ اهل مراد بقوله فان فینا
اهل البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین وجاهلین
قسم ثانی پس محصل معنی حدیث این است که شما تامل و نظر کنید در کسیکه امور دین خود را از آن
از ایشان اخذ می نمائید و نظر اینکه هر کس قابل این مرتبه و رتبه نیست ازانکه اهل بیت
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند در هر عصری شخصی چند میشوند عادت ایشان این است
که دفع می نمایند از دین خداوند عالم جل شانه آنچه را غالین نسبت داده اند وکسان از جاهلان
~~...~~ تحریف وتغییر داده اند و همچنین دفع می نمایند آنچه
را مبطلین زیاد کرده اند و بخود بسته اند و همچنین آنچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب
سنت یعنی حرف کتاب و سنت را از ظواهر خود رد و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد
و دلیل مخبر نمانند ایشان لفظ عدول بصیغه جمع ابدا از آن است که حمل شود بر آنکه مراد
خصوص امام زمان است ~~...~~ بوده امام زمان در غیر از اعصار که بوده باشد
پس حدیث محمول است بر اعم از امام زمان وغیره و ظاهر ... حدیث شریف این است
که می باید این جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله باشند واحتمال آنکه مراد
~~شیعیان ایشان باشد~~ آنچه باشد که این جماعت از شیعیان ایشان ~~...~~
از ذریه طاهرات نبوده باشند با غیر از جهة قابلیت لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن
بعید

ان قال صح
نظر حکم در هر زمان صح
کرده اند صح
نظر صح
در استفاده این مطلب از این حدیث اشکال است ... حالی ... از اهل بیت علیهم السلام باشند ... حدیث شریف

بعید است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است هر چند که مخالف ظاهر در این صورت اشد است
از بسیار مخالفت ظاهر از حدیث این است که در هر عصری از اعصار می باید جماعتی از ذریه
فخر کاینات صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله عارف باحکام الله جلت عظمته بوده
باشند که مرجع و مرجع باشند در احکام دینیه و رفع بدع ومفاسد مهلکه مراد معصوم
علیه السلام این است که می باید صنفی چنین باشند انتساب ایشان ایشان باشند که در امور دین
رجوع بایشان شود نه بدیگران آن ... مقال در این مقام این است چونکه مقصود مکلف در
مقام اتیان بنا بر این است که اطاعت خداوند عالم جل شانه نماید در ایشان مراد
الهی عز شانه پس باید بدانند که آنچه را ایشان می نمایند در آن جهت یعنی آن مطلوب خداوند
عالم است چنانچه مکرر مذکور شد پس هر کسی اعتماد در آن غیر توان نمود بلکه می باید
از کسی سؤال و تفحص نماید که معتقد این بوده آن شخص معتمد وامین خداوند عالم
نسبت ببندگان ~~... توضیح مطلب ذکر میشود ... تحقیق حال شخص~~ مناسب
این است در این مقام مثالی ذکر شود بجهت توضیح حال پس میگوییم مثال ما نحن فیه مثال
رعایا وعساکر ورؤسا عسکر است نسبت بسلطان هرگاه کسی اخبار نمود بر رؤسا
لشکر که سلطان شما را امر کرده است بروید فلان بلد را تسخیر نموده اهل آنرا ...
... مجرد استماع این خبر ملاحظه حال مخبر نمایند که اگر آنان
مخبر امین الدوله است بلا تامل اعتنا بان خبر نمایند مهیا امتثال میشوند
واما هرگاه مخبر کسی است که اعتنا بان نیست اعتنا بقول آن نمی نمایند و اگر
~~...~~ امور مانحن فیه نیز چنین است پس در امور دین اعتماد نمی توان نمود
مگر بکسی که معتقد شخصی باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین او وضع آنچه
مذکور شد واضح است مقام این است که فرض شود که کل عساکر ورعایا وارکان
دولت سلطان شدند که شاه بجهة ... خود ترتیب داده و ... بر آنکه هر فرد
از افراد رعایا وعساکر وارکان دولت ... معنی ایشان ... نموده باشند
و هر کسی ایشان را نمود ... بر ... های سلطانیه خواهند شد وهر کسی ایشان نه نمود ~~...~~ خواهد
... که ...

شخص صح
ان مجون صح

او هوا فقد خواهد بود لکن این قدر هم متحقق شده است که بعضی علما مایل شده
که این معجون مضرت ندارد لکن نیست که در این صورت عقل قاضی بر این است که هر کل علما
و غیرهم در قصد لا از ملت در صدد این بر آید که این نحو علم بان معجون هر سب ... متحقق
در صدد معرفت کس و قصد می‌نماید که معتقد و امین سلطان ... باشد نه هر کس
اتفاق افتد اگر چه غیر این ... باشد که بین علما ... بان اسم بس هرگاه کسی غیر
معتمد او عمل نماید که کیفیت آن معجون این است که می‌گویم کسی اعتنا بان نمی‌نماید
حقیقت حال در محل کلام چنین است که این صلوة بمنزله آن معجون است که حکیم متعال
جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امر و اصله و فعل ... را
و در آن اعتنا فرموده و مقرر فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه اتیان بآن
نموده باشند و در فعل آن وعده ثواب و در ترک آن ایعاد عقاب فرموده پس در مقام
تعلیم بان باید شخص امین و متعلم ... تحصیل نمود ... علم و علاوه بر آن ... از طرف
و غیر معتقد ... پس مطلعات ... نمی‌تواند بود ... دلیل
بر اجتهاد و اعتقاد بر آن ... تفصیل ... منتخب ...
در بطلان تارک ... مستند باجتهاد و تقلید ... نبوده باشد ... طلب
اگر چه ... در رسائل ظاهر میشود ... اتفاق ... احکام
را اکتفا بان نموده‌اند ... بس میگویم که ... اعتماد آن شخص ... عمل ... اورد
یا بابا و امهات ... یا ... قرآن ... یا بکتب ...
وارد ... والفیه ... و شرح لمعه ... در جواب سوال ...
... جواب ... نموده ... نحو ... در ... علم ...
... در ... نما ... که ... قم ...
... اکتفا بان نمود ... متعارف ... کردن ...
... مستحسن ... عقاب ... در مقابل ... اعلال ...
از ... ثواب ... که لازم است ... کردن ... کسی
که ... خداوند عالم بوده باشد پس مکلف ... که ماخوذ باشد از امنی ...
... صاحب ... در این صورت غیر مکلف به خواهد بود پس اتیان به غیر مکلف

مکلف به غیر ما به بس الخ را اتیان نموده است خروج از عهده تکلیف خواهد بود
... از بطلان ... و این معنی بطلان است بلکه الخ ... اتیان ... به معاقب
... نظر با انتفای ... که اتیان ... بس ... منه خواهد بود
... به فاین الامتثال ... فقهاء کرام که ثواب ... متعلق ...
... علی انه ... و ورد ... معلومه ... فرموده ... بطلان ...
... اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریق ... برخط اهل ...
فقد قال العلامه نور الله ... التذکره المقصد الثانی فی افعال الصلوة ...
وکل منها اما واجب او ندب یجب معرفة ذلک کله اما بالدلیل او بالتقلید للمجتهد فلو قلد
غیر المجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته وقال فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة واجب
... الواجب المطلق وهو الاتیان بها علیه الی ان قال لکن یشترط استناده الی دلیل
او تقلید من له اهلیة التقلید وقال شیخنا الشهید فی الالفیه ثم المکلف ...
... المجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها ... و کیفیه ...
... المجتهد ولو بواسطه او بوسائط ... عدالة الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه ولم یاخذ
کما وصفناه فلا صلوة له وقال المحقق الثانی فی الجعفریة وطریق معرفة احکامها ای احکام
الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل
ان کان ... مجتهدا او الرجوع الی المجتهد ولو بواسطة وان تعددت ان کان مقلدا
وقال ... الشهید الثانی فی روض الجنان ... بطلان ... عبادت ... باشد
و امهات ... و اقران ... و ... ظاهر میشود
... از ... در مقام ... مذکوره
در این مقام نظر ... در مقام ... مذکور خواهد شد ...
یا تقلید اموات از مجتهدین ... تقلید اموات ...
... تقلید ... از مجتهد ... کلام ان است که

تقلید مجتهد متعین است کلا مگر جهت اینکه اگر ادا معلوم است اجتهاد ای از مجتهد
یا تقلید اموات نیز جایز است بنابر بطلان نماز در صورتیکه مستند بتقلید نبود
باشد مطلقا مشخص است عمل در هشت صورت با عدم تصحیح است و بر سبیل احوط اصول کافی
از حضرت صادق ضا است حضرت امام جعفر صادق روایت است که فرموده العامل علی غیر بصیره
کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا و در بعض النسخ بجای بعدا لا تزیده
کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در این مقام این است نمازیکه ماخوذ از ابا و امهات از آباء باشد
بوده باشد نقل کلام در نمازهای ماخوذ در نماز نمازیکه از ماخوذ منه صادر شده
یعنی نمازهای پدر و مادر یا امثال ایشان اگر نمازها مستند بوده باشد بیکی از دو طرق
که مذکور شد یعنی اجتهاد و تقلید کلامی در آن نیست و اگر مستند بهیچ یک نبوده
باشد نماز اصل فاسد خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود پس بطلان نماز در ضمن صورت
محل اشکال نیست کلا مگر که در این مقام مشتبه است که آیا حکم به بطلان مختص است بصورتیکه
اضلال به بعض از امور معتبره در نماز شده باشد یا عام است یعنی نمازی که مطابق حکم نفس الامر است
اگر چه مطابق رای مجتهد نبوده باشد مقتضای بسیاری کلمات اجله علمای مذکور عموم است
تعمیم است چه مشخص است عموم در ضمن صورت ظاهر میشود نظر باینکه بطلان نماز در صورت
اضلال به بعض از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که منافی به معان بوده باشد
پس ادعای حکم نفس الامر است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما در تعمیم
او را اهم در صورت ثانیه بوده باشد نظر باینکه ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهت
انتفای تقلید به جهت اعمال و نیز مثل اضلال به بعض امور واجبه چه در صورت اضلال به بعض امور
معتبره نماز حکم نفس الامر است اگر چه مستند بوده باشد به تقلید محقق تمام متفق آن است
که گفته شود نمازیکه از کسی صادر شده بدون استناد باجتهاد و تقلید بنابر آنچه صورت
نیست اول آن است که اضلال کرده شده به بعض از امور بجهة اعتبار او ثابت است در نماز
باطل باتفاق کل فقها خواه به بعض از شرایط کرده باشد یا به بعض از افعال مثل اینکه اضلال کرده باشد
بوضو یا به بعض از امور معتبره در وضوء مثل اینکه وضو به آب غصبی گرفته وضوء غصبی منحصر با علم
بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال آب وضوء به بعض از اعضای بدن چنانکه متعارف شده
در غسل بدن اقتصار مینماید بغسل آن تا بند دست که تعبیر از آن میشود بر مفصل

بوده باشد در ایصال آب به بعض از مواضع وضوء و نحو آن یا آنکه اضلال کرده باشد به بعض
اجزاء مثل اینکه آیات اینکه اضلال نموده باشد بعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب
بلکه بعض حروف آن اگر چه به تبدیل حرفی بحرف دیگر بوده باشد قسم دوم آن است
که ایشان نماز نموده بنحویکه آن نماز محکوم بصحت است نزد بعض علما و محکوم بفساد است
نزد بعض دیگر مثل اینکه در مقام تشهد اقتصار بشهادتین نموده باشند بنحو اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه صحت نماز در ضمن صورت محل خلاف
ما بین علما است جماعتی حکم فرموده اند بصحت نماز و جماعتی دیگر حکم فرموده به بطلان
آن و اینکه ایشان تشهد را باین نحو نموده اند که تقلیدشان اشخاص نموده باشند که نماز را باین
نحو صحیح دانسته اند یا آنکه در مقام صلوات بر محمد و آل محمد و الطاهرین شایع
عرفست در تشهد ایشان باین نحو نموده اللهم صل علی محمد و آله یا آنکه ایشان تکبیرة
الرکوع در حال منحنی شدن بجهت رکوع یا آنکه رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات نماز با عتقاد آنکه
رفع یدین در آنها لازم است یا آنکه ایشان نماز نموده در سعة وقت با اشتغال
ذمه او بنماز قضا بدون آنکه در این عمل بنای عمل او بفتوای فقیهی بوده باشد که با اشتغال
ذمه بقضا ایشان نماز را در سعه وقت که بجا آورده باشد که آنرا ثابت نموده اند مسئله نمود
یا تمکن از ادای آن و در آن وقت ایشان نماز نموده یا آنکه دینی در ذمه او بوده و متمکن از ادای آن
آن بوده و عالم بوده بعدم رضای صاحب دین از تاخیر در ادا و مع ذلک تاخیر در ادا نموده
در آن وقت مشغول بنماز شده یا آنکه خمس لازمی در ذمه او بوده با تمکن و ترک ادا
آن نموده و ایشان نماز نموده در سعه وقت که کل آن موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علمای
اعلام است قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء
الدین و لا یحل تأخیره مع مطالبة و تمکنه من الاداء و مطالبة صاحب الدین فان اخر
مع الحال هذه کان عاصیا و وجب علی الحاکم الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول الوقت
بل اذا تضیق و لا یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول
اوقاتها و کذا غیر الدیون من الحقوق الواجبة کالزکوة و الخمس و قال ... ... الصید
و ان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون و قال فی القواعد للعلامة
الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین و لا ما فی الکلام و لا یصح ضیق صلوته

فی اول وقتها ولا من الواجبات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء
مع المطالبة وکذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وقال فی التحریر
کل من علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة وان اخرجها
اثم ولا یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اعادتها وقال شیخنا الشهید فی مباحث
منافیات من کتاب البیان ولو ترک رد السلام او رد الودیعة المطالب بها
فی الصلوة وهو قادر علی ادائها من غیر ابطال او ایفاء الدین الواجب
کذلک فالاقرب عدم الابطال سواء اتی بشیء من افعال الصلوة بتلک
الحالة اولا اما المطالبة بالودیعة او الدین فیصح مع سعة الوقت لعدم
المطالبة فالمشهور بطلانها وکذا باقی العبادات الموسعة کل ذلک
مع المنافات لاداء حق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال وحکم الزکوة
والخمس کذلک وان لم یطالب انتهی کلام البیان و این عبارات صریح است
در بطلان نماز در سعه وقت در صورتیکه زکوة یا خمس در ذمه او بوده
باشد و تمکن بوده باشد از ادای ان ترک ادا نموده و همچنین دین در صورت
تمکن از ادا و عدم رضای صاحب دین بتاخیر کلام شیخ شهید صریح است
در اینکه مشهور ما بین فقها این است و جماعتی دیگر از اجله علما اعتقاد دارند
که این شخص در ضمن صورت الی جبران گردد و عبادات لکن نماز باطل نیست که
اعاده ان واجب بوده باشد ضمنی نیست صریح کلام در این است هر از
مسلمانان که ذمه ان مشغول بخمس حقوق بوده در صورت تمکن از ادا و
ان نموده ایشان نماز نموده در سعه وقت لکن نه از این راه که بجهت عمل خود
مستند ساخته باشد بقول ان کسی صیغه حکم به بطلان نماز کنند الحاصل
مجملا این قسم این جو که ایشان به نماز نموده صحیح که نماز او صحیح است بنا بر قول بعضی مجتهدین
و باطل است بنا بر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن نه از این راه که این شخص عمل خود
مستند ساخته باشد بقول ان کسی که صحیح میدانند عمل او را در ان صورت
بلکه یا عدم بصیرت ضمنی عمل از او صادر شده لیکن مطابق شده که ان عمل
بمقتضای فرموده بعضی باطل و بمقتضای فرموده بعضی دیگر صحیح بعضی

بعض

الصلوة م

یا قضای م

نیست در بطلان صلوة در قسم اول یعنی در صورتیکه اخلال نموده مکلف ببعضی
امور که اجماع علما منعقد است بر اعتبار ان در نماز و جزان ظاهر است نظر باینکه
صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف اتیان بمامور به نموده باشد من وجهی
آراد با خواسته باشد مفروض این است که مکلف اتیان بمامور به را بر وجهی که آن وجه است
اتیان نه نموده است پس اتیان به غیر مامور به است و مامور به غیر اتیان به پس این شخص
مخالف است بر ترک مامور به و مطلقا عمل بمقتضای بر هان هم این شخص است حالا است
نسبت بشخصی که بامره اتیان نه نموده باشد نظر باینکه اگر هر دو در اثم ترک مامور به علاوه
این شخص نظر بارتکاب غیر مامور به بقصد اینکه مامور به است ممکن است که گفته شود مشرع
شریع و مبدع خواهد بود و مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت مفروضه نیست ظاهر
اما قسم ثانی پس ظاهر این است که ان نیز چنین بوده باشد نظر باینکه هر گاه فرض شود که
صحت عمل در ان صورت حکم بصحت فی الجمله اعتقاد مکلف است که منوی او مامور به
یا لحجیت ان است که اتفاق افتاده که عمل او مطابق شد بارای بعضی از علما همچنین ان
رد در موضع حکم بصحت نمی تواند شد اما الاول پس بجهت اینکه اگر مجرد اعتقاد قبل النقص
والحل اما نقض میگوییم اگر مجرد اعتقاد بمامور به از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او
اینجا باشد در اول نیز حکم بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در اینجا نیز موجود است اما حل
پس میگوییم اعتقاد مکلف ثمر در صحت وقتی می تواند شد که دلیلی قائم
باشد بر ماخذ اعتقاد مثل اینکه هر گاه این اعتقاد مستند بود بقول مجتهدی
در ان صورت حکم بصحت ان ظاهر منقطع به بود اگر چه فی الجمله بطلان
با بعضی الا نبوده باشد و اما هر گاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد بان
ماخذ پس وجود اعتقاد یا عدم ان مساوی است مثل اینکه فرض شود ضمنی
اعتقاد ان مستند بر جهل باشد یا بجهت دیگر مثل ان مجملا اعتقاد مامور به از
صور مذکوره نافع نیست که حجت شرعی باطل باشد بر جواز اتکال مستندات اعتقاد
مفروض انست که اعتقاد ذاتی یا جاره مستند است بقول ملا مکتبی یا مثل ان ولیکن دلیلی

بر جواز اعتماد ندارم بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه از بعضی ظاهر
میشود و علاوه عدم انفعال دلیل بر جواز اعتماد کفایت نمیکند در حکم بعدم جواز اعتماد
لو صح ان انتفاء الدلیل علی الاعتماد دلیل علی عدم الاعتماد وکلا لا یخفی مع المنافی بل واما
ثانیا مبنی محض مطابقه باواقع یا رای مجتهد یا عدم علم مکلف باین نیست بجهت آنکه شخص
مناط در امور تکلیفیه صلاة عظمیه اعتبار [illegible] داده است مکلف
مفروض این است که این شخص صحة العمل مبنی اعتقاد او صحیح بود که اعتماد
بران صحیح نبود و بعد از فراغ عمل مراه تفصیلی منتقل شده باشد یا نه منتفی شد
که بعضی علما عمل و باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح میدانند
در وقتی میدانند که صحة العمل ایشان عمل بجهه مطابقت و موافقت اعتقاد
او بوده باشد نه آنکه مبنای عمل او صرف تقلید باشد و اما بنا عمل بجهه آن معنای
غیر صحیح بوده باشد تقلید از قرار مثل منتفی شود [illegible]
این بود که عمل [illegible] صحیح است مطابقه با آنچه او با اعتقاد تقلید از مجتهدین علما
مجمل مناط در صحت عمل مقتضای قواعد عدلیه اثبات عمل است بجهت مبنای صحیح و آنی
در محل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در محل کلام [illegible] مطابقه عمل است با رای
بعضی از مجتهدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود گشت در محل کلام و موجود
که محض مطابقه بوده باشد [illegible] اراده کفایت نمیکند در صحت پس این قسم نیز مثل قسم
اول محکوم بفساد است مجملا آنچه که مبنای عمل این شخص است که اعتقاد بلا مکلفی بوده باشد
مثل قابل این نبوده باشد که منشاء تواند شد و آنچه نیست و آنچه که میتواند منشاء شد منشاء
در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای منشاء صحت محکوم بفساد است تنقیح مقام مقتضی
این است که گفته شود که این دو نوع که احدهما عمل او و مصداق قسم اول است و ثانی عمل
او مصداق قسم ثانی مقتضای قواعد عدلیه باید هر دو معمول نبود یا هر دو
مردود و مقبولیه هر دو قطعی الفساد است نظر بانتفای شرط قبول از قسم
اول قطعا نظر باینکه مفروض این است که اضلال شده است به بعضی از امور معتبره دران
اتفاقا پس معین است که باید هر دو مردود شود نفرقه بر دو نه اول مقبول لیته ثانی
بجهه محض مطابقه اتفاقیه مدفوع است به برهان عقلی هم حکمی است که عمل اول در موقف

[illegible]

[illegible] عرض نماید این معنی و حکم [illegible] دو نفر در امور اختیاریه که مناط
در تکلیف است مساوی نیستم تفرقه مابین این دو نفر هست این است که اتفاق افتاد
با مجتهد منظور داده و صفتی در عمل او ظاهر شد و در عمل این موجود الت مقتضی
این است که هر دو [illegible] واحد شوند [illegible] عقل مستحسن است
نظر این است که دو نفر دو کاسه مطلوب را که مملو [illegible] از مایعی بقصد آنکه
مایع الکاسه شراب است تناول کرده اند بعد اتفاق افتاد که احدهما شراب
بوده و ثانی غیر شراب [illegible] در امور که مناط در تکلیف است که عبارت است
از اراده و اختیار [illegible]
[illegible] و محض اتفاق آنکه یکی احدهما غیر شراب [illegible] باب [illegible] هر دو در امور
اختیاریه متمیز نیست و همچنین است حال هر گاه دو نفر بعد وضعیفه در شب تار
مقاربت نموده اند با اعتقاد آنکه زوجه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه [illegible]
و دیگری زوجه معقوده و واطی ظاهر این است استحقاق اثم و مذمت نسبت بهر دو ثابت
وایضا ممکن است که اگر کسی عارف بمسائل عدالت فقها بوده باشد دعوی اطباق فقها نماید
نمود بر بطلان چنین عمل اما بنا بر اعتقاد آن شخص که مجتهد بلکه آن شخص اصلا [illegible]
نموده ظاهر است و اما بنا بر اعتقاد مجتهد دیگر پس که معتقد این است صحة عمل
صحیح است نظر باینکه مشخص است الشخص حکم بصحت در وقتی باشد که صحة العمل مکلف
ناوی آن بوده باشد [illegible] که عالم بوده باشد [illegible]
حکم نموده علت اعتبار او آن عمل و فتوای مفتی او بوده باشد مفروض این است
که در این مقام چنین نیست پس مقتضای برهان این است چنانچه عبارت محکوم
به بطلان است در قسم اول باطل است در قسم ثانی [illegible] و اما قسم [illegible]
یعنی اتیان عمل بازیگوشی نموده که مقتضای اعتقاد کل مجتهد اصلا [illegible]
[illegible] نه نموده است پس بگوییم حکم بصحت در این قسم نیز محل [illegible] است [illegible] مقتضای
الحجه در قسم ثانی مذکور شد این است که [illegible] در این صورت نیز حکم شود

[illegible]

به بطلان نماز نظر بانکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه حجت نمی‌باشد
و دلیل بر جواز اتکال بان جنین در درست نیست بلکه دلیل بر خلاف ان موجود است
چنانچه تحقیق شد پس ظهور مطابقه با رای کل یا ظهور مطابقه با رای بعض کفایت
نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صورتیست که مبنای عمل مکلف فتوی مجتهد
مفتی باشد که دلیل بر درستی ان دلالت کند بر انکه فتوی او مبنی عمل می‌تواند
و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز منتفی است و اتفاق مطابقه با رای
کل یا اتفاق مطابقه با رای بعضی باین جاهل مثمر ثمری نتواند شد پس انچه مبنای
عمل این شخص است منشا ثمری نتواند شد شرعا و انچه مبنی عمل نتواند شد مبنی نشوده در این
مقام بلکه نتوان گفت اخذ بان باعتقاد ان مبنی مبنی غیر است و این شخص
بطلان است کلا بلکه در این مقام سخن این است که انچه مذکور شد اگر چه مطابق
احتیاط است و مقرون باعتبار لکن مستفاد از اخبار معتبره خلاف ان است
چنانچه از اخبار مذکوره ظاهر است که از اوسع امور است بلکه نظر بانکه استفاده از جمله از اخبار معتبره میشود
که هرگاه کسی جاهل بکیفیت حال بوده باشد و پیش خود عملی بکند بنحوی شود که ان
عمل مطابق باشد با واقع بعد از ان چنین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگر چه جاهل
بالعمل عالم نبوده باشد بکیفیت حال
و اتفاق افتاده که ان عمل مطابق واقع شده کفایت میکند در حصول
امتثال فمن جملته زراره از و شرایه الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه و اله ذات یوم لعمار فی سفره یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت
قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت
کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه
و کفیه احدهما بالاخری ترجمه ظاهر حدیث این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه
و اله روزی بجناب حضرت امام ابو جعفر علیه السلام فرمودند که جناب عمار ابن یاسر
رضی الله عنه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله در سفری بعمار بن
یاسر فرمودند که ای عمار بما رسید که تو جنب شده بودی چه
کار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود را بخاک غلطانیدم

جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند این عمل خرست که بانی نوع
خود را بخاک می‌غلطاند چرا چنین نکردی بعد از ان دو دست مبارک خود را
بر زمین گذاردند بعد از ان دو جبین خود را با انگشتان خود مسح کردند
بعد از ان دو کف دست را هر یک را بدیگری مسح کرده اند و جه استفاده
این است که فرموده افلا صنعت کذا مستفاد از این این است که اگر چنین
کرده بودی عمل تو صحیح بود و عیبی در عمل تو نبود تا انکه عمار سوال است که
چنین بکند که در موضع دیگر فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بود
پس مقتضای این کلام شریف این است که جاهل مسئله هرگاه پیش خود عملی
کند و منتج شود مطابق واقع بعینه چنین قدر کفایت میکند در صحت عمل او
و منها الصحیح المروی فی باب العله التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثه احجار
والعله التی من اجلها صار یستنجون بالماء من العلل عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
الناس یستنجون بثلثه احجار لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون بعرا فاکل رجل
من الانصار الدبا فلان بطنه و استنجی بالماء فبعث الیه النبی صلی الله علیه و اله فجاء الرجل
و هو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فی استنجائه بالماء فقال له هل
عملت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله لا والله ما حملنی علی الاستنجاء بالماء الا اکلت
طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجاره شیئا فاستنجیت بالماء فقال له رسول الله صلی
الله علیه و اله هنیئا لک فان الله عز و جل قد انزل فیک ایه فابشر ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین و اورده فی الفقیه ایضا و سلاقال و کان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل
من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله سبحانه فیه ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین فدعاه رسول الله صلی الله علیه و اله فخشی الرجل ان یکون قد نزل فیه امر
یسوءه فلما دخل قال له رسول الله صلی الله علیه و اله هل عملت فی یومک هذا شیئا
قال نعم یا رسول الله اکلت طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارک
و تعالی قد انزل فیک ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین فکنت اول التوابین و اول
المتطهرین و یقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور الانصاری حاصل ترجمه مذکور در
[illegible]

در ذکر اخبار دال بر خلاف بعض مطالب مذکور و جواب از ان
ازاخبار مذکوره
فالمنافاه للنصوص المذکوره فی ذلک
حبذا فهمه
جبینه
حکایت اول با آنکه اینجا با دلیل بجهت ذلک
حکایت عمار [illegible]

عمل ان است که عادت ناس این بود که استنجا به سنگ میکردند چونکه ماکول انها
بر بود یعنی خرما تین ازانکه بعد رطب برسد خشک بود لهذا الحجه در حین تغوط
انها نارم متولش بود چونکه از اهل مدینه اثر کسی نیکه نصرت جناب رسول خدا
کرده صلی الله علیه و آله کرده بودند و قال کلو خوردند لینتی در مزاج او هم رسید باین
سبب عمل کرد از استنجا باحجار استنجا به آب بان وقت این آیه شریفه ان
الله یحب التوابین و یحب المتطهرین بر ان سرور انام نازل شد پس جناب حضرت او
ما حضار ان شخص فرمودند ان شخص با خوف و اضطراب خدمت ان سرور انام مشرف شد
با ضطراب ملکه مکان انکه مبادا درباره او نازل شده [illegible]
استنجا نمودن ما به جناب فخر انام آرا و [illegible] فرمودند ازاین [illegible] عمل
[illegible] عرض کرد [illegible] استنجا بآب کردم لکن باعث بر ان نبود مگر
انکه چونکه کلو خوردم لینتی در مزاج من هم رسید از ان نجاست سنگ نمیشد لهذا
استنجا بآب نمودم پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که ترا [illegible]
که حق سبحانه و تعالی شانه این آیه در تحسین عمل تو نازل فرموده ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین [illegible] دوست میدارد توبه کاران را و
[illegible] دوست میدارد [illegible] را که در صدد این هستند که خود را پاک
کنند از کثافات و [illegible] شد که مردم راغب [illegible] شوند [illegible]
وقت از جمله [illegible] و منها ما فی المعتبر المروی فی باب احکام السهو فی الصلوة
من الفقیه عن علی بن النعمان الرازی انه قال کنت مع اصحابی فی سفر و انا امامهم
فصلیت بهم المغرب فسلمت فی الرکعتین الاولیین فقال اصحابی انما صلیت بنا رکعتین
فکلمتهم و کلمونی فقالوا اما نحن فنعید فقلت لکنی لا اعید و اتم برکعة فاتممت
برکعة ثم سرنا فاتیت ابا عبد الله علیه السلام فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی انت اصوب
منهم فعلا انما یعید من لا یدری ما صلی وجه الدلالة ان قول المأمومین اما نحن فنعید ان
الامام لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان برکعة بل کان متحیرا و مترددا فی ذلک الا انه
المأمومون فی ذلک و مع ذلک صوبه المعصوم علیه السلام فی فعله و منها ما فی [illegible] صحیحه
من [illegible] الموقف مع الجهل بلزوم الوقوف فیه کما فی المعتبر المروی فی [illegible] عن ابی [illegible]

عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک ان صاحبی هذین جهلا
ان یقفا بالمزدلفه فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر ساعة قلت
فانه لم یخبرهما احد حتی کان الیوم و قد نفر الناس قال فنکس راسه ساعة ثم
قال الیسا قد صلیا الغداة بالمزدلفة قلت بلی فقال الیس قد قنتا فی صلوتهما
قلت بلی فقال تم حجهما [illegible] ظاهر ترجمه این حدیث آن است که ابو بصیر عرض
کرد خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام که خداوند عالم مرا فدای تو گرداند
این دو نفر رفیق من جاهل بودند [illegible] وقوف در مشعر الحرام حضرت [illegible] فرمودند
واجب [illegible] ان وقت که [illegible] عالم شدند بوجوب وقوف لازم است عود
نمایند بمشعر و ساعتی در انجا توقف نمایند راوی میگوید عرض کردم که [illegible]
بانها نکرده تا امروز که کوچ کرده اند [illegible] حال که مطلع شده بود [illegible]
مردمان و حال که مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باینکه کوچ کرده اند
مردم راوی میگوید که این را عرض کردم حضرت سر مبارک را بزیر انداختند
ساعتی ان وقت فرمودند ایا این دو نفر نماز صبح در مزدلفه که مشعر است
ایشان نکرده اند عرض کردم بلی و فرمودند ایا در نماز صبح قنوت نخوانده اند
عرض کردم بلی قنوت خوانده اند پس فرمودند که حج انها تمام و صحیح است وجه
استدلال بر مدعا ان است که این حدیث دلالت میکند بر انکه هرگاه [illegible] جزء
از مکلف صادر شد با جهل بر انکه ان جزء مطلوب از او هست و در نفس الامر واقع
و نفس الامر مطلوب بوده باشد [illegible] که از او
صادر شده قائم مقام الجزء المطلوب میشود در صحت عمل بنابراین هرگاه کسی
در نماز اتیان [illegible] مطلوبه [illegible]
[illegible]
صحیح بوده باشد بطریق اولی [illegible]
هرگاه کسی جزء [illegible] اعتقاد نمود که مطلوب از او هست [illegible]

باشد اگر که [illegible] در مختلف و عبارت آن [illegible] قال فی روض
علی الارشاد فی مباحث اوقات الصلوة کل من فعل فعلا فی الاوقات ان لم یعرف
کونه کذلک مالم یکن عالما بنهیه وقت الفعل حتی لو اتفق [illegible] بل من حضر
اهله بل لو علم بانه [illegible] وظنها کذلک فانه یصح ما فعله وکذا فی الاعتقادات
~~فی الاعتقادات~~ وان لم یاخذها من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده دلیلا
واوصله الی المطلوب و لو کان تقلیدا کذا یفهم من کلام منسوب الی المحقق
نصیر الملة والدین قدس سره الوزیر وفی کلام [illegible] ان الایات الدالة مثل
[illegible] للطهارة بالحجر والماء مع عدم العلم بحقیقتها وصحة حج من حج بالموقف
وغیرها مما قیل الخبر الاثر بطلع علیه ان یا ملکت مثل قوله صلی الله
علیه وآله لعمار حین غلط فی التیمم الا فعلت کذا فانه یدل علی انه لو فعل
کذا لصح مع انه ما کان یعرفه وفی الصحیح من نسی [illegible] علیه الا
~~مع عدم العلم انتهی کلام [illegible] والجواب اما عن الحدیث الاول فنقول لا نسلم~~
~~ان یکون التمرغ بالتراب من قوله صلی الله علیه وآله ان الله ما جعل التراب طهورا کما~~
~~جعل الماء طهورا [illegible] الحدیث من وجه الاول فی ذکر [illegible]~~
~~فی لفظ الحدیث فنقول ان الحدیث علی ما المذکور مروی فی الفقیه واما فی الکافی والتهذیب~~
~~[illegible]~~ اما در کافی پس مذکور در آن بسند صحیح در باب التیمم روایت کرده کلینی از علی بن [illegible]
از ابی ایوب الخزاز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قال سألته عن التیمم فقال
ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله
صلی الله علیه وآله یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع یده
علی الارض علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا روایت کرده اند
همین حدیث را بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور و اما در تهذیب پس مذکور
در آن باب تیمم روایت کرده بسند صحیح از داود بن النعمان قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن التیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له
رسول الله وهو یهزأ به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة ~~فقلنا له~~ فقلنا له
فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا

و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس در اواخر سرائر نقلا من کتاب
[illegible] روایت کرده [illegible] از احمد بن محمد بن ابی نصر که از بزرگوار
روایت کرده است از عبد الله بن بکیر از زراره از حضرت امام باقر علیه السلام
که فرموده اند عمار بن یاسر رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله اجنبت
اللیلة ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید
فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا صعیدا طیبا
فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینیه ثم مسح کفیه
کل واحدة علی الاخری ~~[illegible]~~ مسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری
دوم در بیان ما هو باعث تخطئه عمار براینکه در مقام غسل خود [illegible] که غلط نمیند
میگوییم که روشن نیست [illegible] بر این مطلب این بوده باشد چون جناب رسول
خدا صلی الله علیه وآله در مقام حاجت بغسل جنابة حسین فرموده اند یکفیک الصعید
عشر سنین این مثل آن است که فرموده اند ان الله تعالی جعل لی الارض مسجدا
وترابها طهورا یا مثل آنکه ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا
منتهای [illegible] آنها این است که تراب بمنزله و قائم مقام آب میشود و در مقام حاجت
بغسل مشخص است طهوریت آب در مقام حاجت بغسل [illegible] که باید بجمیع
اجزاء بدن رسانید یا مثل غسل ارتماسی که باید همه بدن را در ظرف آب داخل
نمود بالمقایسه بر آنکه تراب نیز طهور است چنین توهم کرده بیان کیفیت نظر
تراب بمثل الطهر است لهذا [illegible] بدن خود مالید که غلط نموده است
بعد از نزع لباس این بنا بر غفلت از آیه تیمم بوده که فرموده فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه [illegible] واضح مطلب است که جواب [illegible]
این حدیث [illegible] اثبات آنکه هر گاه [illegible] در مقام امتثال
[illegible] نزد خود [illegible] فاما ان عمل مطابق واقع شد عمل [illegible] صحیح صورت
[illegible] حکم بصحت [illegible] میگوییم [illegible] دلالت حدیث مذکور برای مطلب ظاهر است.

مکر تحقیق امتثال حدیث بلفظ اصل صنعت کذا یعنی استعمال خاک یا بی کی
تیمم نبوی صحیح دیو میکو نیم ان بنی عمل الا اعتاد بر این حدیث را نباشد این مطلب
ممکن نیست اما اولا تحقیق انکه ظاهر میشود این واقعه در سفری بود که عمار در صحبت
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بود با وجود مکثی از هیئت ف از حقیقه حال از ان
سرور ابرار چگونه ممکن است که از ان اصل نفیه فرموده باشد که اگر بعینه خود جنبی کار
مکرر در صحیح نبود خصوصا در سفر جنبی واقع و اما ثانیا میکوئیم متوجهی این که عمار
جاهل بود از کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت را او را تو قیفیه است که فرا باید و دست را
تا کی بزند و بود و کیف مسح جبینه بید و غلط کنی عمودا این جواب اوی است بعد که کی
بلعل تعلیم معلم نتوانند بان رسید با وجود آن که چگونه می توانند جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
که اگر جنبی با عمل نزد خود نمونه نقوی خوب صحیح لغت با وجود انکه نظر شو تیقیفیات امی نبود
که نتوانند کی نزد خود جنبی عمل نماید بقصد امتثال بخلاف غلطیدن که کی آن را اصلا نیست
که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم و اما ثالثا میکوئیم توهم دلالت این
صورت تحقیق معنی لفظی است که مذکور شد از انچه ذکر کردیم در اول معنی شد که این حدیث
مذکور نیست در کتب معتبره این لفظ در هیچ یک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این واقعه
بلکه نه بود است عمار بنظر تحقیق بقرین توهم که مذکور شد خود را که غلطانید
جناب رسول خدا این را تعلیم فرموده اند که این فعل حمار است [illegible] چنانچه
مذکور در کافی و در فقیه و تهذیب و استبصار بعضی فرموده است بلاده سند فقیه منتهی میشود
بزراره چنانچه در آواخر سرائر هم چنین است در هر دو کتاب روایت معتبر است از جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول مصرحه در اواخر سرائر است که زراره
روایت نمود که جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که عمار بعد از وقوع واقعه
خود خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله مشرف شده عرض کرد جنبی واقع شدم
در شب اتفاق افتاد و آب نیافتم حضرت فرموده اند چکار کردی عرض کرد چنان کردم
حضرت فرموده اند که این فعل حمار است تیمم را نیاموختی که این وقت را تیمم را بلا وی فرموده اند
این وقت و کیفیت تیمم را تعلیم عمار فرموده اند حکایت این لغو شنیع مطلق
اعتبار مقتضای انچه روی در فقیه است این است که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله

از این ظاهر میشود که
در شب نوعی بود که وصول
کنند این حضرت ممکن او
نبود حم

خود لدال

خود لدال فرموده اند ایا اقو و موجود که قصه حاصره گشت است وارد اوی واحدت
مثل روی عنه لیس فلعول این است بیک نیز نقل شده سلطان ابن اعتبار کیفیت
مطلوبه در اواخر سرائر است لیس کلام مذکور در فقیه که عبارت ابا فلا تحقیقت
کذا میم نه نوعی نیست که تواند بان اعتماد نمود در تسلی الفاظ با ان نیست خصوصا
در صحبتی معظم خطری که مخالف عقل و فتاوی اصحاب است تحمل مکایت عمار از اوی ان
بطرق متعدده در کتب معتبره خاصه و عامه این باورند که عبارت اولا صنعت کذا
نیست در هیچ یک از کتب فریقین منظر نشده است مگر در فقیه اما طرق خاصه
پس است نقل و اما در کتب عامه پس در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت
نموده است از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی
صلی الله علیه وآله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی علیه السلام بکفیه فی الارض
ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه و در مشکوة المصابیح وهو اصح کتبهم المعتمدة
عن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء
فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا
فتمعکت فصلیت وذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وآله فقال انما کان
یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه وآله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح
بهما وجهه وکفیه قال رواه البخاری ومسلم و در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول
عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال له لا تصل
فقال عمار ما تذکر یا امیر المؤمنین اذا انا وانت فی سریة فاصابتنا جنابة فلم
نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فذکرت
ذلک للنبی فقال صلی الله علیه وآله انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم
تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک مقصود از تطویل مقال در این مقام این است که معلوم
شود عبارتی که در فقیه مذکور شده ماخذی ندارد بلکه مخالف طریقه ثابته خاصه و عامه
است بعلاوه انچه مذکور شد پس مطلقا التفات بان زیاده نیست و اما جواب
و اعتباری

در طرق حم

اسم تیمم ... [illegible]

از صورت نادره که مشتمل بر حکایت استنجا با آب است پس میگویم اولا
مسلم نداریم که ... دلالت حدیث مذکور شود بر آنکه در آن وقت استنجا منحصر
با حجار متعین بوده که استنجا با آب جایز نبوده باشد چرا که ابتدا و لبا و بعید است
سیما بعد از عمومات متکثره داله بر طهوریت آب بعنوان اطلاق از کتاب و سنت مثل قوله تعالی وانزلنا
من السماء ماء طهورا و قوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به خصوصا بانبیاء ثقات
بانکه آیه شریفه وانزلنا من السماء ماء طهورا جزو از سوره فرقان است و سوره فرقان از سوری است
که در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما نازل شده و حکایت اهل انصار در مدینه منوره است که بعد
بعد از مهاجرت از مکه بعلاوه میگوییم اهل انصار و غیرهم در صورتیکه بدن انها یا لباس
انها ملوث بغایط میشد اگر بگوید تطهیر مطلق تطهیر میکردند یا تطهیر میکردند بتراب
هر یک از آن دو گویا قبول کرد ... پس کلام منقطع است با آنکه تطهیر [illegible]
لباسیکه ملوث به غایط میشد ... چنانکه نتوان قطع نمود که در تطهیر آن اکتفا
با حجار می نمودند پس لباس را [illegible] تطهیر [illegible] با آب معین [illegible]
و تطهیر [illegible] غایط با آب جایز نباشد [illegible] باشد [illegible] ظاهر حدیث
مذکور این است که شیوع داشت استنجا با حجار و عادت بان مستقر شده بود و در [illegible] شیوع
[illegible] اطراد عادت [illegible] ندرت است در مدینه منوره در آن زمان میگوییم دلالت
حدیث بر شیوع و اطراد استنجا با حجار بعنوان اطلاق مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که
فرموده لانهم یاکلون البسر وکانوا یبعرون بعرا یعنی استمرار عادت انها باینکه در مقام استنجا
استنجا با حجار میکردند بجهت این بود چیزیکه دفع میشد از انها در مقام تغوط مثل پشکل بود
در یبوست و در این صورت خاص است بآن نحو و ایهام ندرت دارد ابتدا عادت مستقر در نحو
در استنجا با حجار و اگر کسی بگوید اگر استنجا با حجار مستعمل غیر نحو و انصار و الحق معتقد انصار
تم بود دلیل نمی شود و اضطراب در اداء صدور او از حضرت صلی الله علیه و آله با انصار
بجهت سبب نحو ممکن است جواب گفته شود بانکه عادت مستقر شده بود در استنجا با حجار
بجهت ندرت آب و این عدول از عادت گزیده بجهت اضطراب بجهت ادا امر سبب بود و در آن
وقت بر حرج عمل علی از این ... [illegible] بعد آنکه اضطراب بجهت این
بجهت اختیار اول [illegible] و تطهیر نمودند با نهایت میگوییم استبعاد دیگر اولی ذکر کردیم هر است شاید برای یک و اما نزول آیه شریفه
در مدح این عمل بجهت ممکن است بجهت آنکه استنجا با آب اولی است از اقتصار با استنجا با حجار
[illegible]

دیگر از برای آنچه مذکور شد که بنا لیست در آن وقت استنجا منحصر باشد در استنجا با حجار
[illegible] تجاوز نماید از اطراف مخرج [illegible]
تطهیر با حجار در این صورت ابدا از ساقین است [illegible] جمیع آنچه مذکور شد و تامل
در آن منظر دقیق ظاهر میشود که ... بل ظاهر که در این مقام نتوان گفت که
حکایت انصار مروی در کتاب سیر حسنه صحیح و از آن ظاهر میشود انحصار استنجا
در آن وقت قبل از فعل ان تحقی انصار با حجار روی ثقة الاسلام عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله
علیه السلام قال فی قول الله عز وجل ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون
بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه و آله
وصنعه وانزله الله فی کتابه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ظاهر این است که
مراد از وضوء فی قوله ثم احدث الوضوء استنجا با آب است پس ترجمه ظاهر حدیث این است
عادت مردم چنین مستقر شده بود که استنجا بکهنه و احجار میکردند بعد از آن حادث
شد استنجا با آب و این وضوء صفت خوبی است پس امر فرمود جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله و خودشان نیز بعمل آوردند آن را و جواب ممکن است گفته شود
از این حدیث باین نحو که حدیث مزبور اگر ظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای
ظاهر آن این است که وقتی متداول بود استنجا بخرقه و احجار فقط بعد از آن نسخ شد
و معین شد استنجا با آب فقط این مخالف اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده
شود باین نحو که در سابق متعارف یا بین ناس این بود که استنجا میکردند بخرقه و سنگ
مطلقا بعد احداث شد استنجا با آب یعنی معین شد آن این را حمل میکنیم در صورتیکه
لیست تجاوز کرده باشد از اطراف مخرج و این حمل است صحیح با قوی در آن نسبت مطلق
ملکی که مقتضی مقابله مقتضی این است که قبل از آن وقت استنجا بخرقه و احجار ثابت
بوده مطلقا اگرچه تجاوز کرده باشد ثابت و این صحیح نیست ممکن است
جواب از این باز باین نحو که غایت الحکم آنچه مستفاد از حدیث است از این کلام است الکل
کسانی برای حفظ کار میکردند اما آنکه این مقتضای شریعت مطهره قرار داشت
بوده مطلقا چنین چیز استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت

ناس در جاهلیت چنین نبود مطلقا خواه فرج بول بوده باشد یا فرج غایط لکن ثابت نبودی
کرده باشد یا نه این نسخ شد و استنجا با سنگ منفی شد هم در فرج بول و هم در فرج غایط
لکن اطلاق کلام نسبت به بول مسلم است و لکن نسبت بفرج غایط محمول است بصورتیکه
نقل کرده باشد نظر باجماع و غیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجا در فرج غایط
لکن منحصر در این نیست که در صورت عدم تعدی بنابرین مطلقا اشکالی در حدیث نیست احدث الوضوء دو م
اگرچه حمل نشود این حدیث بر حمل انصاری نظر باینکه چنین خبری از سبیل الاطلاق اعتقاد
انصار حمل بود انصاری در صورت [illegible] نظر بحسن عقلی [illegible] و مقتضای
عمومات کتاب و سنت که مقتضی طهوریت الماء است مطلقا عدول از آنکه سابق
میکردند بسوی آب [illegible] بس بعد از ملاحظه جمیع آنچه مذکور شد باید [illegible] نظر [illegible]
که غرض که حدیث مذکور در ضعیف عمل اگرچه اختراع نزد خود کرده باشد در صورتیکه شخص
بود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا بر فرض عمل علی از جمیع آنچه مذکور شد
ولعل دلالت حدیث باین معنی که حدیث حمل بود بر آنکه استنجا باب منبود و [illegible] نوع
که مقتضی آن بود در نظر انحصر شود و نزد خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاق افتاد که مطابق
با رضای الله حق باشد لهذا عمل الخصم [illegible] شد میگوئیم اعتقاد باین حدیث در
اثبات این مطلب حسیم در محل کلام بسیار بیوجه است نظر باینکه کلام در عبادات است
صحت در عبادات موقوف بر معلومیت امر تعلق او است و نقصد قربت و با جهل
[illegible] بحقیقت حال امر کما هو کونه معلوم میشود که از باب اینکه ممکن است که قصد قربت بود
بر خلاف در مورد حدیث نظر باینکه مقصود از [illegible] است و مطهران در واقع
آب است هرگاه جنبی شد کسی برابر غسل نمود بقصد غسل که ازاله لازم است باشد برای قربت
میشود اگرچه هرگز نکوشش او نرسیده باشد که آب مطهر از حدث است بنابرین میگوییم اگر
کسی هرگز نشنیده باشد که باید ازاله غایط توان نمود لکن از خود چنین فهمید [illegible] ازاله
که ازاله غایط میشود و بمقتضای این احتمال آب را در آن استعمال نمود قطعا این بران م
دلالت [illegible] ترتیب میشود لکن این [illegible] قواعد موسس اساسی شود در عبادات که با جهل
بحقیقت حال اگر کسی عمل آرا و صادر شود و اتفاق افتد مطابق واقع بود حکم نمود

زالحق

در بیان بطلان حدیث ثالث
از احادیث مذکوره

بر صحت آن نظر الحدیث مذکور یا فرق بین المقامین چنانچه مذکور شد و اما جواب از حدیث
سیم که حدیث مشتمل بر حکایت فعل ماموم و امامیکه اخلال بیک رکعت نماز مغرب کرده بود
سهوا پس میگوییم این حدیث نیز متروک الظاهر است یعنی نتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف
آن منعقد است توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی این است که گفته شود که اجماع منعقد است که لکلم بعنوان علم م
هر کلام کسی در اثنای نماز [illegible] عمدا مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموین نسبت
بامام [illegible] بعبارت گفتی [illegible] میکند در اثنای نماز متعمدا مقتضی بطلان نماز است قطعا
پس چگونه نتوان حمل کلام معصوم علیه السلام اینست صواب فهمم فعلا را حمل نمود بر ظاهر خود
که مقتضی این است که اگر امام بعد از تکلم ایشان بیک رکعت اکتفا نموده اند حاجت باعاده نماز نمود
بل حکم در [illegible] بود قبل از تکلم برخیزند [illegible] امام نماز [illegible] باایشان بیک رکعت [illegible]
حال نسبت بامام نظر باینکه کلام امام فقلت و لکن [illegible] اعید و اتم رکعة کلام است صادر
از امام بعد از اعتقاد آنکه اخلال بیک رکعت از نماز کرده چنین کلامی محض موجب بطلان
نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشد در حق او که این اصوب منهم فعلا یعنی
عمل [illegible] عمل نمود از عمل ایشان صحیح تر است این در صورتی بود که حمل نمود حدیث بر ظاهر
خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و میگوییم مراد این است که ماموین فهمیدم امام نموده اند
[illegible] طریق کلام که [illegible] باشد که اخلال بیک رکعت از نماز نموده
و امام نیز فهمید بعد از اعتقاد و توقع فهمیدم ایشان نمودیم [illegible] طریق که من اعاده نماز میکنم
امام م [illegible] اکتفا میکنم با ایشان بر رکعت [illegible] و در این صورت حکم [illegible] نماز [illegible] صحیح و همچنین حکم
باصوبیت فعل امام از فعل ایشان لکن حمل کردن آن بر آنکه امام جاهل حکم است
لهذا م حقیقت حال [illegible] چه نمود که امام واقف مسئله نبود و بمقتضای اعتقاد خود
عمل نمود و لکن [illegible] از فعل امام جز آنکه مظهران است که ماموین اعتقادشان [illegible] نموده
نبود لهذا ماموین [illegible] و ماموین خود هم عالم بحکم مسئله نبوده اند لهذا استیناف نماز
نموده اند و سوال کردن و عرض کردن واقعه خدمت معصوم علیه السلام بعد از آنکه
[illegible] بجهت زیادتی اطمینان [illegible] که اشتباه نکرده [illegible]
[illegible] نبوده

بلکه بجهت اعتقاد ماموم بین والا فرق نکنیم که عدم معتقد بطلوع کم البته ... باید چنین
بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل ماموم جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد
امتثال تواند نمود چه شخص بقصد امتثال ممکن نیست مگر باعتقاد تحقق او و اعتقاد
تحقق او با شک در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتقاد باین حدیث نیز در
اثبات مطلب مسطور بسیار ضعیف و واهی است و اما جواب استاد از حدیث سابع
بنحو صحت شمول در صحت حج کسانی در رد موسی کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در ان
پس ان نیز ظاهر علیه اطلاره نیست بیان ان این است اولا میگوئیم چگونه ممکن است
عاقل احتمال این را تواند داد که هرگاه فعل از کسی صادر شود با جهل براینکه ان فعل
مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع بوده باشد [illegible] محض صدور
ان فعل از ان نه بقصد امتثال بلکه با جهل براینکه مطلوب است کفایت کند در حصول
امتثال و اتیان مامور به سبحان الله این یکی است ممکن نیست که عاقل تفوه بران تواند
نمود او مقتضای لا عمل الا بنیة وکونه ان کی رفت بلاوه میگوئیم اگر چنین باشد کفایت
میکرد پس مقصود در اجمال حدیث ... و برجوع بجهت تدارک ان فعل چرا امر فرموده
فرموده بر صحت مطلقا فیقف فانه الشعر و حال انکه وقوف بجهت جهال که صادر شده
بوده معروض این است این قدر کفایت میکند اگر گویند کفایت نمیکند در صورتیکه فهمیدن او که
ان در وقت ان فعل نباشد میگوئیم با انکه این تفصیل ... بجهت ... سازد
پس بایدکه در ان تفصیل داده شود ما بین اسلان نداوک در وقت و عدم او و این حکم نبود
به بطلان بخلاف تا به و حال انکه چنین تفصیلی در کلام امام نیست مجملا حمل حدیث بر معنی مذکور
صحیح نیست بلکه ... بلکه میگوئیم معنای انچه مدلول حدیث است این است که در
چنین وقتی حج الکعبة المکرم صحیح است و این منافی این نیست که انچه جهلا ازو صادر شده کفایت کند
در حصول امتثال یا انکه مخالف عقل و نقل است چه بر وجه ادائی بوده باشد که در چنین صورتی
ان فعل در ضمن چنین حکمی مطلوب نیست پس حکم بصحت در صورت ... عدم صدور
ان چیز بجهت عدم مطلوبیت ان ضرر است از این حکم و خصوصیت نه انکه بجهت تحقق مطلوب بوده باشد
این از ان قبیل میشود که هر روز که اختیار زیارات را نموده و ذکر بشود مطلقا به شهور است
نه اختیار زمشهور که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس بود در عبادات حج نبوده باشد و نه اصطلاح المشهور با که

عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال یوم مذکور حج چنین حکم بکوم صحت است هم تحقق باشد
اگر بمقدار کلام و رتشنیع مرام الحصر فاید از اعتبار اثبات لکن از انکه مطلب
جه
لبیات نیم شود و محل فراق اقوام و اعلام بود و چاره جز تطویل کلام و اطناب مقال
در تشنیع مرام ندید والله العاصم عن الخطل والزلل فی الحکم والقول و القول والعمل پس
از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد هرگاه کسی ... را ... نموده
و جمله کلمات علما که فرموده اند که کسی از نماز لازم است که مستند بوده باشد با جتهاد و
یا بتقلید از مجتهد و هرگاه چنین نباشد ان عمل محکوم بفساد است خواه اخذ نموده باشد
از اباء و امهات یا از امثال و اقران یا بیش خود کمکی نمود و تحقیق هم نموده باشد ...
[struck through line]
کردان برای فاطمه بود و ذکر نموده بسیار از کلمات اصحاب که منقض این مطلب است الهی تعالی
بعوازاین مذکور خواهد شد و ظاهر این است قرینه نیست در انجا است ما بین انکه عمل او مطابق
واقع شده باشد یا مخالف و ان بسط تمام مستحضر شد مقام ثانی در بیان بطلان ناز است
در صورتیکه مستند بوده باشد بتقلید اموات این موضع ما بین فقهاء است
قال العلامة اعلى الله مقامه فى محل الكرامة فى النهاية اختلفوا فى ان غير المجتهد
اهل الاجتهاد هل يجوز له الافتاء عذهب غيره من المجتهدين الى ان
قال ان حكاه عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت لانعقاد
الاجماع مع خلافه فلا يعتد بقوله بعد موته دون حياته فدل على انه لم يبق
له قول وفائدة تصنيف الكتب مع موت مصنفها استفادة طريق
الاجتهاد من تصرفهم فى الحوادث وكيفية بناء بعضها على بعض ومعرفة
المجمع عليه من المختلف فيه الى ان قال وان حكى عن مجتهد حى فان
سمعه منه مشافهة جاز له العمل به وجاز للغير المحكى له العمل ايضا
ثم قال وهذا هو الاقوى عندى وقال فى التهذيب وهل لغير المجتهد
الفتوى بالحكاية عن المجتهد الاقرب انه ان حكى عن ميت لم يجز له
العمل به اذ لا قول للميت ولهذا ينعقد الاجماع لو خالف حيا

اهل الذكر فى الاية الشريفة من جمع شرايط الفتوى ما هذا لفظه للاتفاق على عدم وجوب استفتاء غيره بل على عدم جوازه ... رجح وتماحه ومعلوم ان الاتفاق على عدم جواز الاستفتاء من غير المجتهد المستجمع للشرايط يستلزم ... عدم جواز العمل بقوله

وان حكى عن حي من اهل الاجتهاد فان كان قد سمعه منه مشافهة جاز
له العمل ولغيره ايضا وكذا لو سمعه ممن يخبر ثقة عن المجتهد وان كان بغيره
فالاقرب جواز العمل به ان امن الغلط والتزوير والا فلا وقال
في مبادي الاصول اذا افتى غير المجتهد بما يحكيه عن المجتهد فان كان يحكي
عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت فان الاجماع لا ينعقد
مع خلافه حيا وينعقد بعد موته وان كان يحكي عن حي مجتهد فان سمعه منه
مشافهة فالاقرب جواز العمل به وان وجده مكتوبا وكان موثوقا به
فالاقرب جواز العمل به ايضا والا فلا وقال في القواعد ولا يحل
لفاقد الشرائط او بعضها الحكم ولا الافتاء ولا ينفذ حكمه ولا يكفيه
فتوى العلماء ولا تقليد المتقدمين فان الميت لا قول له وقال في الارشاد
ولا يحل الحكم ولا الافتاء لغير الجامع للشرائط ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد المتقدمين
فان الميت لا يجوز تقليده وان كان مجتهدا وقال شيخنا الشهيد في الذكرى لا يشترط
مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا وتقييد جواز العمل
بالحكاية عن المفتي ما دام كونه حيا يقتضي انتفائه بعد مماته وهو المطلوب
فلا يخفى عليك ان العبارات المذكورة بين صريحة في عدم جواز تقليد الاموات 1
ولو كان قوية في ... ظاهر المجتهدين بل الظاهر ... الاصحاب
الطباق عليه كما علمته منها ما ذكره شيخنا الشهيد في الذكرى ايضا حيث قال
وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر العلماء المنع عنه محتجين بانه
لا قول له ولهذا ينعقد الاجماع مع خلافه ميتا وجوزه بعضهم انتهى
ان ارادة من البعض بعض علماء العامة ومنها ما ذكره المحقق الثاني في شرحه على الالفية
... ثم المكلف بها الان من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال
على كل فعل من افعالها ومقلد ويكفيه الاخذ عن المجتهد ... قوله اللام في قوله
عن المجتهد للعهد الذكري وكانه قال عن المجتهد المذكور ويكون فيه ايماء لطيف الى
اعتبار كون المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية 2
قاطبة وقد نادوا به في مصنفاتهم الاصولية والفقهية فاسمعوا من كان حيا
ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في المسالك حيث قال وقد صرح الاصحاب في

3 هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيره باشتراط حياة المجتهد في
جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله ولم يتحقق الى الان في ذلك
خلاف ممن يعتد بقوله من اصحابنا وان كان للعامة في ذلك خلاف مشهور
ومنها ما ذكره في المقاصد العلية قال اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري وان
المذكور قبله ... اي عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه
اشارة لطيفة الى اشتراط حياة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلك هو
4 المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه مخالفا منهم وان كان الجمهور قد
اختلفوا في ذلك ومنها ما ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد المجتهد الميت مع وجود
6 الحي ولا معه للجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها
ولهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحكم لا يمنع الحكم بشهادته
بخلاف فسقه والثاني منعه لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت ... بالموت ولهذا ينعقد
الاجماع بعده ولا ينعقد في حياته على خلافه وهذا هو المشهور بين اصحابنا خصوصا المتاخرين
منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن يعتد بقوله لكن هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان العبرة في الاجماع
انما هو بدخول المعصوم كما لا يخفى والثالث المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه ومنها ما ذكره
7 شيخنا الشيخ حسن والشيخ بهاء الدين ... وقدس ... في شرح الالفية حيث قال واللام في المجتهد
للعهد الذكري ففيه ايماء الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره ابن الجمهور في المسالك
الجامعية في شرح الالفية قال ولا يكون ذلك الماخوذ عن قول المفتي بل لا بد في جواز العمل بقوله من
8 بقائه ... فلو مات بطل العمل بقوله ووجب الرجوع الى غيره اذ الميت لا قول له وعلى هذا
انعقد اجماع الامامية وبه نطقت مصنفاتهم الاصولية والفروعية لا اعلم فيه
مخالفا منهم ومنها ما ذكره صاحب المعالم ... لا نعرف خلافا في عدم ... المفتي
في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن
الميت ظاهر الاصحاب الاطباق على عدمه وفي اهل الخلاف من اجازه وقال
ايضا ان القول بالجواز قليل الجدوى على اصولنا لان المسألة اجتهادية وفرض
العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وح فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع
الى فتواه فيها دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتواه ...

الموتة غيرها بعيد عن الاعتبار فما ابعد ما خالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على
المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي بل قد حكى الاجماع فيه صريحا بعض الاصحاب
ايضا قال لا اباحة للمكلف من اخطار التوريط في جنب الله والتعدي لحدوده
بدون الوصول الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها
من اصولها وماخذها بالقوة القدسية او بالتقليد لمن هذا شانه ثابت حياته
او بتوسط عدل فصاعدا الى ان ينتهي حيا والاستراحة في ذلك الى فتاوى الموتى
كما يصنعه الاغبياء الذين يبنون دينهم على غير اساس هذيان يدرك فساده بادنى
نظر وهو تزوير يرى بطلانه كل من له بصر فان التقليد من حيث هو غير مفيد
لليقين وقد دلت الادلة العقلية والنقلية على المنع من اتباعه
على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل الا مع خصوص بمواضع ثبت حكمها
بدليل قطعي لا ظني فان اعتبار الظن في ذلك دور ظني صريح لقضي الدلالة
ببطلانه ومن جملة المواضع ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع ظن القادر
على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحي في قول جمهور العلماء لم يخالف
فيه الا من اوجب الاجتهاد عينا من علمائنا وحينئذ فيحتاج اتباع الظن الحاصل
من تقليد الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور وجوده ولا يعرف
احد من علمائنا الماضين قائل بذلك ولا عامل به ومنها ما ذكره الفاضل المدقق التستري السيد
بالمادان في ... تعليقاته على العبارة التي نقلها من الذكرى حيث قال قوله
وجوزه بعضهم يعني بعضا من العلماء العامة على ما في كتب الاصول فانا لا نعرف الى الآن قائلا
بذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال المحقق الاستاد قدس الله تعالى روحه الزكية
وحشره مع اجداده من النبي والوصي ما هذا لفظه وايضا المستند ليس نفس الظن
من حيث هو ظن بل الادلة التي مرت وهي موجودة في حال الحيوة دون
الموت ومنها الاجماع وربما نقلوا الاجماع على عدم الجواز بل ربما جعل
من المعلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله مقامه والحاصل انه ينبغي عدم جواز العمل

ومنها ما ذكره ... عن ... السيد نعمة الله ...

الفاضل م

٩

بقول الميت من الامور المعلومة والثابتة في مذهب الشيعة وقال سيد
الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا بل استاد الكل
في عصره ان القول بجواز تقليد الميت للعامة منا ؟ مع اصلهم الفاسد واما
الاصحاب فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثاني في
تعليقاته على كتب الاول بالموقف من النزاع عن فخر المحققين انه حكى عن والده
العلامة جواز تقليد الميت اذا خلا العصر عن المجتهد واستبعده فقال بعد هذا
حيث قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه رحمه الله صرح في كتبه الاصولية
والفقهية بان الميت لا قول له واذا كان لم يجب الواقع لا قول له لم يتفاوت
في عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختيار قال ولعله رحمه الله اراد
الاستعانة بقول المتقدمين في معرفة صور المسائل والاحكام مع انتفاء المرجع
... بالبلاد على وجه الضرورة لا انه اراد تقليدهم ... عبارات مذكوره
از اعاظم واكابر علماى مسطوره صريح است در عدم جواز تقليد اموات وانكه
احدى از علماى شيعه قدس الله تعالى ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم في اعلى غرفات
الجنان تجويز اين معنى نكرده اند بنابراين شككى در ضعف آنچه
مرحوم مغفور السيد ... السيد نعمت الله اختيار كرده ... اطلاق
نموده اند باقى ... انصاف ... عبارات مذكوره كه صريح است در اينكه احدى
از علماى شيعه قائل باين مطلب نشده بلكه قول بجواز از بعضى علماى عامه است كفايت ميكند
در ضعف اين قول در توهين وتضعيف اين قول وضاحت باشد ... در اظهار
فساد اين مذهب ليكن ... الافهام واذعان مطلب تنبيه بر بعضى مطالب در اين
مقام مينمايد تا ... اهل انصاف ... ومعتزل از طريقه
... واعتساف دلى ... تمام ... كه با اذعان علما براى مطلب
تامل ... يا ميل بر خلاف آن نموده نشد الا قلت تامل در شيعه واطراف كلام
نموده

في دورانهم ... حشره الله تعالى ... اجداده في المصابيح

ومنها ان ... عدم ... تقليد الميت

توضیح این مرام مقتضی آنست که گفته شود در سابق بیان شد که نظر با لحن غیبه نظر معمول یک
که سلطنت ترتیب داده نشد امر موسوده باشد فساد خود که انسان را معین نماید مشکل است
که عقل حاکم بر آنست که بر عباد لازم است که در صدد تحصیل علم یا تحصیل بر آمده باشند
از آنجایی [illegible] نقل [illegible] معضلات بیان شد
مقصود در این مقام این است که [illegible] ماهیته صلوة و امور معتبره در آن در این عصر غیبت
امام زمان عجل الله تعالی فرجه منحصر است در فقهای عظام اهم امناء الله تعالی فی الحلال والحرام
و سابق بیان شد که جواز اعتماد در این مطلب مهم بر فقها قدس الله اسرارهم از جمله
امور است که محل اشکال نیست نظر به آنکه طریقه استعلام و استنباط فقها غالب امور معتبره در باب
را منحصر است در ادله ظنیه و اختلاف افکار و انظار و تفاوت سلوق و [illegible]
و استعداد و اذهان اوایل است ظاهر و هویدا لهذا اختلاف شده ما بین فقها و منسوب باین فقها
انه ظهور فرمایند [illegible] جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه بلادة فنطهر
و نور [illegible] تعالی و اجماع علما منعقد است بلکه از امور قطعیه است که هر مکلفی
در امور دین هر گاه اعتماد کند با حیای از مجتهدین بی عیب بلکه ماجور و مثاب خواهد بود
[illegible] در اعتقاد نمودن با اموات از مجتهدین است مقصود ما این است که
با عانت حضرت الله جل شانه توضیح [illegible] بسهولت بیان شود که اعتقاد با اموات در این باب
نمی توان نمود میگوییم اشکالی در این نیست که حجت خداوند عالم جل جلاله در عصر غیبت
زمان غیبت امام علیه الاف التحیة و الثنا بر قاطبه مکلفین که متمکن از استنباط احکام
الهیه از مدارک معلومه آن نیستند [illegible] فقهای عظام که امنای حضرت رب العالمین
و ورثه علوم انبیا و مرسلین و حفظه طریقه ائمه طاهرین علیهم الاف التحیة و الثنا بوده
می باشند و این مطلب بعقل و نقل ثابت است چنانکه در سابق مفصلا بیان شد و جمله
از اخبار وارد در این باب نیز علاوه آنکه در سابق بعضی ذکر شد بیان [illegible]
بنا بر این میگوییم معروض این است که این امناء خالق آسمان و زمین و نواب [illegible]
ائمه طاهرین علیهم السلام اخبار فرموده اند که در امور متعلقه با دین لا اعتماد و قبول

اموات از فقها

اموات از فقها نمی توان نمود بنا بر این میگوییم تو که در [illegible] مسائل باز رجوع
اعتماد میکنی بکتاب قواعد یا ارشاد یا لمعه یا الفیه یا شرح لمعه هر گاه [illegible] یا مسالک و امثال آنها
متفرق [illegible] رحمه الله مرحوم علامه از تو سؤال کند که ای بنده خلاق آسمان و زمین
را امین خداوند عالم [illegible] در احکام الهیه [illegible] منحصر در جواب
خواهی گفت بلی بعد از آن هر گاه بگوید چرا که این خداوند عالم دانستی
لهذا بنای تکلیف خود شد بمقتضای قول من قرار دادی من که در کتاب
خود تصریح کردم [illegible] صحیح بود که بعد از ممات اعتماد و نقل من نمی توان
نمود پس چگونه اعتماد با آن کردی در مقام امتثال خالق خلاق جهان آفرین
به بینی در آن وقت چه جواب خواهی گفت و همچنین است حال هر گاه متابعت
هر یک از شهیدین سعیدین قدس الله ارواحهما [illegible] پس هر گاه در ضمن صورت
از عهده جواب [illegible] قدس ایشان مرحوم علامه و مثل ایشان نتوانی
بر آمد چگونه از عهده جواب خلاق آسمان و زمین خواهی بر آمد پس هر گاه فرض
شود در مقام مواخذه و سؤال ضمن سؤال از خلاق عالم جل شانه القا شود ای
بنده من فلان [illegible] که با عتقاد [illegible] امنای من بود [illegible] اخبار نمود
اگر معتقد آن بودی که امین از امنای من [illegible] نکردی
در [illegible] الهیه [illegible] بعد از موت [illegible]
بقول او عمل نمی توان نمود و اگر معتقد آن بودی که امینی از امنای من است پس چگونه
اعتماد بقول او نمودی در مقام امتثال تکلیف من [illegible] به بین چه جواب خواهی گفت
حال خود [illegible] ملاحظه کن نسبت مجتهد [illegible] از سلطان تامل کن [illegible] به بین هر گاه [illegible]
سابق بر این از امنای سلطان بوده در میان اجزای [illegible] و شرایط آن هر یک [illegible]
قلم [illegible] باشند عمل بمقتضای قول هر یک در حال حیات [illegible] بعد از انتقال باشد

نظر باینکه هر یک امینی از امنای آن سلطان بوده اند و هر یک و هرگاه هر یک
در حال حیات خود ضبط احکام نموده باشد که بعد از فوت مین در اینان ممحون
مطلوب سلطان اکتفا بقول او نمی توان نمود زیرا که بسا احکام که مطلع بر آن اطلاع
برای احدی از ایشان نرسد اکتفا نموده در اینان بیان حکمی نگفته اند امنا سابق
بوده اند و همچنین هرگاه فرض شود از آن امنای سابق چیزی در آن باب در دست
نیاشد لکن اشخاصی که امنای سلطان که موجود هستند در این عصر هستند این
مجمع باشد که امنای سلطان هستند هرگاه چنین خبری از جهة امنا بلکه از
بلکه بعد از ایشان استماع نموده باشد هرگز اکتفا بآن نمود در مقام ایشان مطلوب
سلطان بقول ان الشخص پس معلوم هرگاه فرض شود که کسی اکتفا نمود بقول یکی از امنا
سابق در اینان مطلوب سلطان هرگاه منه سلطان در مقام سؤال بگوید
که ای فلان شخص تو که از امینی از امنا من شنیدی که در اینان مطلوب من اکتفا
بقول ان الشخص میت نمی توان نمود حالا پس چگونه اکتفا بآن نمودی به بین اگر
جواب بدان وقت در آن باب نداشته باشی توان گفت در اینها نیز نمی تواند
گفت بلکه با اشتغال چنین کسی در چنین حالتی مستحق لوم و عتاب و مذمت
و عقاب است همین قدر در این مقام کفایت میکند در حق اهل انصاف و متنزل
از مسلک جور داعف و حاجت به بیان علاوه بر آن قدر نیست بعلاوه در حکم
بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مستمسک حکم بجواز
اکتفای بآن محتاج بدلیل و برهان است و عدم ظهور حجت و مستند کفایت میکند
در حکم بعدم جواز نسبی که جمیع اعتماد پس از جمیع الخ مذکور شد متحقق میشود در اعتماد
الخ بیوکوکو یوم مفقود الدلیل النتد کعث الیه اکتفا اعتبار نموده است
از قول بجواز تقلید اموات قول است بین الضعف ظاهر البطلان
کفایت میکند در فساد و بطلان آن عدم ظهور چنین قولی در میان علمای
شیعه بلکه حقیقتا دیده شد که اعاظم علمای شیعه تصریح فرموده اند که چنین
قولی در میان علمای شیعه نبوده و قائل بآن نامنحصر است در علمای عامه چنین قول

جه کلام راجع باین است اکتفای
قول فلان میت حجت نیست
بر مکلفین مشخص است
حکم بحجیت آن محتاج
به برهان است

کفایت میکند در توهین قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق للاصابة الی الحق والصواب
والاجتناب عن الخطاء والزلل وسوء المآب بعلاوه آنچه مذکور شد دلالت میکند بر بطلان آن
قول و نفی تقلید مجتهد حی حدیث صحیح که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده آن
حسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر
یفزع الیه الناس فی حلالهم وحرامهم فقال لا اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت آن آنکه مدلول
علیه الحدیث مذکور آن است که موقوف علیه تحقق عبادت معبود آن است که رجوع نمود در مسائل
آن عبادت بشخصی عالم بحلال و حرام که زنده باشد پس در صورت عدم رجوع بشخص عالم زنده
عبادت متحقق نخواهد بود و هو المطلوب مخفی نماند که کلام در ضعف قول مذکور نیست کلام در حکم مقام
همین است که آیا منع مختص است بتقلید ابتدائی بنا بر آن هرگاه در حال حیات مجتهد کسی
عمل بقول آن مجتهد نموده و بعد فوت شد و مقلد باقی است بنا بر تقلید خود میتواند باقی باشد
منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل ابتدائی و استدامتی هر دو هست پس عمل بمقتضای
قول میت جایز نیست اگر چه در حال حیات تقلید او نموده باشد پس در این صورت عدول از قول
آن مجتهد لازم و متعین است مکشوف است آنچه ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب ملاحظه و تامل
کن در عبارات مذکوره نظر باینکه از بسیاری آنها حکم بعدم جواز تقلید میت مطلقا ظاهر
که آن المیت لا قول له مقتضای آن استدلال آن است که بعد از فوت مجتهد بقا بر تقلید او
جایز نیست نظر باینکه مکشوف است که کسی که در حیات مجتهد بود و عمل نمود بمقتضای قول او و قرار داد
انتفای اجتهاد پس معلوم خواهد بود مکشوف است عمل این شخص در این حالت بنا بر قول حی است
یا بنا بر قول میت اول خطاء مفروض الانتفاء است پس متعین است ثانی پس صادق است
در حق این شخص که عمل او در این وقت بمقتضای قول میت است پس اعتماد بقول میت
نموده این شخص در این وقت بقول میت و حال آنکه مقتضای کلمات علما جماعت
از اجله علما قدس الله ارواحهم آن المیت لا قول له آن است که اعتماد بقول
میت در حق هیچ مقلد جایز نیست و اوضح از این در افاده این مطلب کلام جناب
سعید شهید ثانی است در مسالک که فرموده و قد صرح الاصحاب فی کتبهم المختصرة والمطولة
المجتهد فی جواز العمل بقوله و ان المیت لا یجوز العمل بقوله ~~الخ~~ فی غیرها بالاتفاق
عبارت آن مرحوم که سابق بیان شد وجه دلالت آن واضح است از ظاهر است و اوضح از همه
کلام محقق ثانی است قال ان المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به
وما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الخ مذکور دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید

بس جه

و در حق آن کسی که عمل نموده ... تا وقت ... [illegible]

میت اگرچه بطریق بقا بر تقلید نبوده باشد ظاهر است و همچنین اند بزرگوار فرمود

متی عرض للمقلد فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه

امتنع تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد قبل ذلک بطل حکم تقلیده لان

العمل بقوله فی مستقبل الزمان یقتضی الاستناد الیه وقد خرج عن الاهلیة لذلک

فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه و دلالة این کلام بر عدم جواز

تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر است و اکثر بغیر بعض

اعاظم از مشایخ عظام ما که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ام منهم

المولی الاعظم الاجل الاکرم والاستاد الاکمل الافخم المحیی للشریعة المحمدیة عند ما کاد

ینطمس مولانا آقا محمد باقر و منهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق و ابوه

اماثل المدققین الذی یعجز العبارة عن بیان وصفه و تقصر الخواطر الطویلة عن نحل

موصف سید المحققین سیدنا السید مهدی و منهم المحیی لطریقة المجتهدین والمقوم

للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المسمی مولانا آقا الفاضل سیدنا الاکبر

السید علی اعلی الله تعالی مقامهم و حشرهم مع اجدادهم فی درجاتهم محمدا و آله الطاهرین

میشود از کلمات اکثر اصحاب اینکه تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد

یا استدامتی بلکه قول بتفصیل یا اختصاص منع بتقلید ابتدائی و جواز استدامتی قایلی

بان ظاهر نیست بل از قوم منقول شده رضی السید صدر الدین در شرح وافیه

الاصول ظاهر است فرموده اند بعضی متاخرین میل بان نمایند و حکم بتجویز بقا بر قول

بعضا از ان اختیار این قول بوده قال و مال بعض المتاخرین الی عدم بطلان تقلید المیت

التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته و عدم جواز تقلید المیت ابتداء لکن

موته وهو قریب انتهی کلامه اعلی مقامه و مستند این قول دو چیز است اول استصحاب

دوم لزوم عسر و حرج و ضعیف هر دو تمام نیست اما اول پس بجهت اینکه استصحاب

در موضوعاتی صحیح است که حکم ثابت باشد در وقتی لا بشرط و در وقت دیگر مشکوک

التبوت بوده باشد ان وقت گفته شود در زمانی اول ثابت میشود در حکم مشکوک

[illegible] و قال علیه السلام صحیح المروی فی العلل عن ابن الفضیل عن ابی الحسن [illegible] [illegible] العراق قال قلت [illegible] علیه لم تبق الارض بلا عالم [illegible] حتی ظاهر یفزع الناس الیه فی حلالهم و حرامهم فقال اذا لا یعبد الله

ان درزمانی که مشکوک الثبوت و درزمانی که ثابت نیست بلکه جواز تقلید ثابت است

بشرط حیات مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر بانکه انتفاء شرط مستلزم

انتفاء مشروط است و اما اینکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس بجهت

اینکه عمومات الکتاب و سنت دالّه بر عدم جواز عمل بمظنه مقتضی عدم جواز

مطلق خارج است مجتهد مادامی که مطلوب مکلف موجود باشد و مانند ما عدای ان

از جمله ظن مجتهد عمل بمقتضای ظن مجتهد بعد از اطرشان مطلق اگرچه در حال حیات

تقلید ان متعه باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات مجتهد است بنا بر

وان مدلول علیه بکلام اصحاب است چنانچه بیان شد که اعتقاد می کنند در این باب

کلام مذکور از مسالک فیلسوف مظلم بر فرض اغماض میکنی از این و میگوییم

شرط استصحاب بقای موضوع است و این در این مقام منتفی است نظر بانکه

[illegible] مجتهد ثابت است در حق مکلف و مطلب در حال حیات مجتهد وجوب

عمل بقول اوست و این بعد الممات ثابت نیست نظر با مکان ادعاء قطع بجواز

عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقا نیست بل در عدم ان است از ان ایشان

رحوم سید سند السید صدر الدین تعبیر بلازم بطلان تقلید فرموده اند

فی قوله و مال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی

قلده فی حیاته الی آخر عبارته اه الله و زوال و صف پس شرط استصحاب

که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب صحیح

نمیتواند بود و اگر کسی بگوید منع نداریم و ثابت در حال حیات مجتهد

وجوب عمل بقول ان مجتهد بخصوصه نیست بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است

و اما نسبت بای مجتهد معین [illegible] میگوییم موجود در محل کلام لعوارض

عمل است نه قبل از عمل شخصی بنابر این [illegible] عمل وجوب

عمل الی بقول هم مجتهد معین اه

در صورتیکه اعلم و اوثق از آن بوده باشد چنانچه مفروض ظاهر این است
بعد از فوت او هم و در صورتیکه از عدول مشغول به اجتهاد است ولی الکلی نبوده باشد که کلامیکه است مدتی لزوم
عدول و عدم لزوم است و نظر به آنکه اصل جواز تقلید است نسبت به احکام ادنیه
که مقلد است از وجوب و ندب و اباحه یعنی اقض و کراهت بعضه باشد و ظاهر تفصیل ابن
ضمن تحصیل فضل او بوده باشد بنا بر این زوال وجوب مستلزم زوال جواز بلکه
فی دفع الیأس باشد که تحصیل تخصیص او بوده باشد پس در صورت جواز باشد الحال بعد واما
بعد از موت پس آن نیز تمام نیست نظر به آنکه مفروض این است تعلم مسائل لازم نیست و در آن
عصر موجود نیست و این شخص مفروض این است اخذ مسائل لازمه خود را نموده از آن مجتهد
عرض هم معلوم است مسائل معلومه خود را به کتاب مجتهد دیگر مشخص شود و وفاق و خلاف تمیز دهد در آن
نیست که بتوان تحصیل شد پس نقل بر تقلید جایز نیست بلکه عدول متعین است محملا
مشخص میشود که حسن از جمیع آنچه مذکور شد بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان غیبت امام علیه الصلوة والسلام
اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهدین اخذ نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد
بی واسطه اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتواند نمود
مشخص است که اخذ جمیع مسائل بلا واسطه از مجتهد نسبت به قاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود
چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز ممکن نبود که کل شیعیان را ممکن شود که اخذ مسائل نموده باشند
از امام علیه السلام بلا واسطه چنانچه عرض میکردند در این باب اذن از حضرت صادر میشد
مثل ابو بصیر الاسدی هم بود که رجوع نماید چنانکه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بسیار میشود که محتاج میشوم در مسائل از که سؤال کنم
فرمودند سؤال کن از ابا بصیر الاسدی و همچنین چنانچه روایت شده
از عبدالله بن ابی یعفور که گفته نیز عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن خدمت شما و در احدا این سؤال
جواب هم میکند و گاه هست که سؤال میکند نمیدانم جواب فرموده اند در جواب حاجت
سؤال کن از محمد بن مسلم که مسائل بسیاری از والد بزرگوارم اخذ کرده
و همچنین مثل زکریا بن آدم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفته نیز عرض کردم

(خدمت)

خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام که منزل من دور است و در هر زمانی ممکن من
نمیشود که مشرف شدن خدمت شما مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرموده اند اخذ کن هم
از زکریا ابن آدم که او امین میباشد در امور دین و دنیا و همچنین یونس بن عبدالرحمن
چنانچه عبدالعزیز بن المهتدی گفته که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا
علیه السلام ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که
اخذ کنم فرموده اند اخذ کن از یونس بن عبدالرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل
مواجهه هم از مجتهد بدون واسطه بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه بوسائط متعدده نیز اکتفا
میتوان نمود اما کتابت مثل آنکه کسی در نکاه مسائل متعدده در
طومار نیست خدمت مجتهد مجتهد جواب بنویسد
اعتماد بر این میتوان نمود در صورتیکه متیقن باشد که جواب از مجتهد بوده باشد
و اما واسطه یا وسائط پس این نیز چنین است لکن در صورتیکه ناقل معتقد عدالت
او هم بوده باشد لکن با امکان سؤال از مجتهد ~~بدون~~ بدون مشقت
و عسرت اکتفا بواسطه نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان او است
میتوان تعیین آن کرد و واسطه از مجتهد شده باشد پس جزم در دین متیقن است
که با امکان اخذ از مجتهد باید شفاهة یا از کتاب او بخط مجتهد یا بخط غیر در صورتیکه
ایمن از غلط بوده باشد لکن در صورتیکه قابلیت فهم آن داشته باشد
بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد بواسطه عادل و با تعدد
بسهولت ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با امکان سؤال از متعدد اکتفا بواحد
در صورت عدالت عادل نمیتوان نمود
مگر در صورتیکه قطعیه بوده باشد بعد از آنکه نظم کلام معلوم
رسید که از طرق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوییم
در این مقام دو مبحث است مبحث اول در طرق ثبوت اجتهاد است یعنی طریق

معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است میگوییم طریق ان اختبار است واخبار
اما اختبار یعنی امتحان کردن و استعلام کردن پس این مختص اهل علم وکمال است از مطلعین
بعلوم شرعیه خواه فایز برتبه اجتهاد نبوده باشند یا نه پس کسیکه عالم بطریقه فقها
وعارف بسیره مجتهدین بوده باشد بعد از انکه بملاحظه تالیفات و مقالات این
ما نمود و بنظر دقیق تحقیق شخص شود مشخص او میشود که این شخص متصف بصفت اجتهاد هست یا نه کلامیکه
دراین مقام هست این است که اما مظنه بتحقق ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد
این شخص نمیکند بلکه لابد است از علم بتحقق ان والا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است نمیتواند
نمود ظاهر این است که اکتفا بمظنه خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است
پس علم بتحقق ان است چنانچه قاعده اشتغال و ادله مقتضی ان است واما اخبار پس معتبر هم
هرگاه اخبار باجتهاد شخصی صادر شود از دو نفر عادل فصاعدا اکتفا بان میتوان
نمود درصورتیکه ان دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه غیر مجتهد
بوده باشند همچنین که اخبار باجتهاد شخصی از دو نفر عادل عالم یعنی اجتهاد صادر
شود اعتقاد باجتهاد ان شخص میتوان نمود بلکه ظاهر این است که اعتقاد باخبار
عادل واحد عالم نیز میتوان نمود درصورتیکه ان شخص مخبر از اهل خبرت و بصیر
باجتهاد بوده باشد لکن این اعتقاد درصورتی است میتوان نمود که ان شخص مخبر خواه
واحد بوده باشد یا متعدد مخبر بعلم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد باخبار
عظنه نماید مثل اینکه بگوید مظنون من این است که فلان شخص مجتهد است اکتفا بان نمیتوان
نمود و همچنین است حال هرگاه مخبر متعدد بوده باشد مثل عدلین لکن درصورتیکه
هر دو اخبار بمظنه نمایند واما هرگاه احدهما اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار
بجزم نماید ظاهر این است که اعتقاد میتوان نمود لکن ظاهر این است بعدم ...
اعتقاد درصورتی است کلام در این است انچه مذکور شد که اعتقاد باخبار ...
مستند بمظنه بوده باشد نمیتوان اینهم درصورتی است که ظن انشخص مخبر مستند بسبب
شرعی نباشد یا غیر ملکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد اخبار نمایند
باجتهاد شخصی بمظنه و ظن هر دو یا هر یکی مستند باشد بعدل واحد یا عدلینی که
بقول

اخبار عن ...

که اخبار بعلم نموده باشند باز اعتقاد نمیتوان نمود ظاهر ثانی است پس در این
صورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود و نه در حق مخبر الیه مخفی نماند از انکه
مذکور شد مشخص میشود که گاه هست مخبر و مخبر الیه هر دو اعتقاد بان شخص باجتهاد شخص
میتوانند نمود و گاه هست نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک اعتقاد نمیتوانند نمود
و گاه هست مخبر اعتقاد میتواند نمود لکن مخبر الیه اعتقاد نمیتواند اول در صورتی است
مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم وجزم نماید دوم در صورتی است
مخبر اخبار بمظنه نماید و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اختبار اختبار
مظنون شخص شده کسی شده که ملکه اجتهاد در فلان شخص هست واعتقاد بان مظنه
نمود در اخبار باجتهاد ان شخص در این صورت هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتقاد باجتهاد
انشخص نمیتوانند نمود سیم وقتی است که مخبر مخبر بمظنه بوده باشد که مستند بسبب
شرعی بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلینی اخبار باجتهاد شخصی نموده اند و مخبر
هر دو یا یکی را خود شنوده از اخبار عدل واحد یا عدلینی که اخبار بعلم نموده باشند
دراین صورت مخبر اعتقاد باجتهاد انشخص میتواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر این است
که اعتقاد نمیتواند نمود باجتهاد درصورتی نبود که مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و وثوق
که تحقیق اجتهاد بوده باشد واما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل
مسلم العداله یا یکنفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن نمیدانم این شخص که
عارف بحقیقه اجتهاد هست در این صورت حکمش تفصیل داده میشود در مسئله
بانی که کدام اگر قول ان دو نفر عادل یا یکنفر مفید مظنه شد در اجتهاد در اتصاف
انشخص بملکه اجتهاد اعتماد در این صورت اعتماد نتوان نمود در اجتهاد انشخص
واما هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید مظنه نشد پس ظاهر این است که اکتفا بان نمیتوان
نمود کلامیکه در این مقام هست این است پس از انچه مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر
عدل واحد عارف بحقیقه اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بخبر جزم اعتماد بان میتوان نمود
اما این درصورتی است که مخبر خود مجتهد بوده باشد یا انکه عام است یا نه یعنی هرگاه
مخبر از اجتهاد شخصی متمکن در خود متحقق بوده باشد یا در حکم باجتهاد او اعتقاد بقول

خود آن شخص نتوان نمود مثل اینکه شخص عادل از اهل علم از اول علوم شرعیه اخبار می‌کند
باجتهاد خود و می‌گوید من مجتهدم ... بعنوان قطع این اخبار در این باید
اعتماد نتوان نمود در حکم باجتهاد او باخبار خود او بانه این متصور می‌گردد صورت می‌شود
اول آنست که قول آن شخص مطلق مفید مظنه نیست دوم آنست که قول او مفید
مظنه است فی نفسه لکن معارضی نیز بازده موجود است مثل اینکه مخبر عادل اخبار
می‌کند بانکه او اشتباه کرده است در این اخبار بلکه مطلقا ملکه اجتهاد در او تمام
نیست سیم آنست که قول آن شخص مفید مظنه است چهارم آنست که قول او مفید و معارض نیست هم
قطع است در آنچه اخبار نموده بان تشکیکی نیست در جواز اعتماد بان در قسم رابع
چنانچه تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد بان در قسم اول بلکه ثانی نیز ...
کل مشکل هست در قسم ثالث است ظاهر ... ظاهر در نظر
این قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب عدم جواز اعتماد و عدم حصول برائت
ذمه و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب از جنبین باهم معارض عدم است
معارضی که نتوان اعتماد بان نمود در نظر نیست مگر عموم ... اطلاق یا عموم آیه
نبأ لکن انصراف آن نسبت بمحل کلام ... العدم است یا مشکوک و علی التقدیری
رفع ید از آنچه مذکور شد می‌توان نمود مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص می‌شود عدم
جواز اکتفا در حکم باجتهاد شخص بمشاهده کردن او را که متصدی امور فتوی و اقبال عامه باو آنسوی
و مرافعات می‌باشد اگرچه بر اینکه معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده باشد امر بوده باشد
مگر در صورتی که مقرون بقراینی شود که علم ... باتصاف او بصفت اجتهاد در این امور هم
یا اخبار مقتضیه علم بان بوده باشد قال المحقق فی المعارج لا یجوز للمفتی
ان یتعرض للفتوی حتی یثق من نفسه بذلک ولا یجوز للمستفتی ان یستفتیه حتی
یعلم منه ذلک من ممارسته و ممارسة العلماء ... له باستحقاق منصب
الفتوی و بلوغه ایاه ولا یکتفی العامی بمشاهدة المفتی متصدرا ولا داعیا
الی نفسه ولا مدعیا ولا باقبال العامة علیه ولا اتصافه بالزهد والورع
فانه قد یکون غالطا فی نفسه او مغالطا ... و این قول ظاهر است ...

و مرحوم محقق و غیر آن نیست و مرحوم علامه اکتفا فرموده اند در حکم
باجتهاد و ظن بتحقق ملکه اجتهاد و فرموده اند این مظنه حاصل می‌شود
بمشاهده کردن شخص را که متصدی فتوی بوده باشد در محضر ... و اصلاح
علما ... ابران شخص در اخذ فتوی جماعتی از مشاهیر با آنها موافقت
فرموده اند ... تمام نیست بدانکه هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان
شخص در فلانه بلد مجتهد است خواه آنکس از اهل آن بلد بوده باشد یا نه
آیا بمحض این قدر می‌توان تقلید آن شخص نمود یا لازم است تفحص و تحقیق که آیا الکتفا نمود در هم
در آنکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه پس بعد از فحص هرگاه متفحص شد
مجتهد همان شخص است ظاهر است و هرگاه مشخص شد که مجتهد دیگر در آن
بلد است آیا لازم است تفحص و تجسس تا اینکه در اینکه کدام یک اعلم از دیگری است
و با تحقق تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر این است که لازم نباشد ...
تنقیح مقام متقضی این است که گفته شود در این مقام چند احتمال است
اول آنست که کسی وارد بلدی شد علم حاصل نمود بر اینکه در آن مجتهد هست ...
مطلع شد بر اینکه فلان شخص در آن بلد مجتهد است دوم آنست که ... در آن بلد
فلان شخص مجتهد است لکن عالم نیست بر اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه ظاهر
این است که ... در اینصورت ... اعتماد بان مجتهد می‌تواند
نمود بحقیقت از وجود مجتهد دیگر در آن بلد ... لازم نیست سیم آنست
که عالم است ... بر اینکه ... در آن بلد ... مجتهد در آن بلد خواه این علم در بدایت از
حاصل بوده یا بعد از فحص ... لکن ... اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم این شخص
نیست آیا می‌تواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا تفحص
نماید بعض مسائل تقلید بعض نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری یا ... بلکه
لازم است تفحص از اعلمیت ... بعد از فحص اگر مشخص شد

[illegible]

بعض احکام از دیگر اولی است در فتوی از دیگری عمل بقول وی متعین خواهد بود
والا مخیر خواهد بود و ظاهر تفصیل است درین مقام یعنی اگر مطلع باشد در مسئله
که محل حاجت است بر آنکه اختلاف کرده اند مجتهدین بعضی بجواز و دیگری بر خلاف
آن رفته در این صورت ظاهر آنست که لازم است فحص و تحصیل اعلم او نمیه
نموده باشد تا بعد از آنکه اعلم از دیگری متمیز شد عمل بقول او
او متعین است و اگر متمیز نشد در آن صورت مخیر است در تقلید هر یک خواهد
باشد اما عدم لزوم فحص در صور ثلث مذکوره نظر باطلاق ادله داله بر حجیت قول — قول م
مجتهد مثل قول مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و قوله صلی الله علیه وآله علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل و قوله علیه السلام الفقهاء ورثة الانبیاء ~~و قوله تعالی فاسئلوا اهل~~
~~الذکر ان کنتم لا تعلمون~~ و مقبوله عمر بن حنظله مرویه در اصول کافی و در فروع
آن و در [illegible] من اصحابنا [illegible] ینظران الی من کان منکم قد روی حدیثنا
و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم
حاکما و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما لزوم فحص از
او نمیه در صورت علم بتعدد مجتهدین و ظهور اختلاف ایشان و اعتبار هر یک
خلاف آنچه را که دیگری اعتبار شان نموده پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه
~~حق در واقع و نفس الامر یکی است~~ هر دو اعتبار [illegible] حواله شد
عالم جل شانه و معروض حق و ثابت نیست در واقع نیست مگر یک حق فرمایش است — که او سکوت عد م
اصح حکم عند الله آنست که آن حکم واقع اصحاب حجت که او اعتبار [illegible] و دیگری
مدعی آنست که [illegible] ~~[illegible]~~ الا آنست که [illegible]
در این صورت عقل حاکم بر آنست که فحص نماید از حال مجتهدین تا متمیز شود اعتماد
بلکه [illegible] پس [illegible] فحص هر گاه متمیز او نمیه اعلم اعتماد
نماید پس عمل او مطلق حجت نبود بخلاف عمل دیگری پس عمل بقول
اول متعین خواهد بود و دلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله قال سألت

قال کلا

فان کان لکل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی
حقهما واختلفا فیما حکما وکلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به
اعدلهما وافقههما واصدقهما فی الحدیث مورد حدیث اگرچه در واقعه
و منازعه است لکن مناط یکیست چهارم آنست که متعدد شود
مجتهد در بلد و متمیز شده است اعلم و نمیه بعضی بر دیگری لکن در این صورت
عمل بقول او نمیه متعین است ظاهر آنست که ظن با و نمیه کفایت میکند
و اما طریق حصول و تعیین نمیه ملاحظه فتاوی صادره از هر یک است
این در صورتی است که آن شخص از اهل علم بوده باشد یا باشتهار مابین عامه بلاد
که فلان شخص اعلم و اولی است باشتهار مابین معتمدین و معقولین اهل بلاد
~~کلام دیگر در این مقام باقی مانده [illegible] عدول از قول مجتهد بقول مجتهد دیگر~~
~~مسکوت است پس اگر متمیز شد او نمیه بعضی از دیگری عمل بقول غیر او نمی بقول~~
~~او نمی متعین است اگر چه بعد از عمل بوده باشد و اما هر گاه او نمیه متمیز~~
~~نباشد بحسب آن مسئله عمل نمود از قول مجتهد دیگر خواه مطلع بود و نبود مجتهد~~
~~باشد لکن بلد [illegible] از آنکه عمل نمود از قول مجتهد دیگر [illegible] در کتاب~~
~~شد مجتهد دیگر در آن بلد لکن او نمیه او در فتوی کلام [illegible] مصرح به در کتاب~~
~~وجود [illegible] [illegible] علامه در کتاب [illegible]~~
~~معتبر در [illegible] [illegible] [illegible]~~ قال فی المعتبر اذا اعتقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی
~~[illegible] الاحکام~~ قال فی المعتبر اذا اعتقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی
عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم فلا و نحو
فی العلم والعدالة لم یقدح فی عدالته و فی التذکرة اذا اعتقد المجتهد شیئا
من الفروع و فعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و کذا المقلد
اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم منه او مساو له لم یقدح فی الدلالة
و مثله ذکر فی نهایة الاحکام و مصرح به در کلام علامه در تهذیب لا صول

مقصود کسیه سکوت این واجب صفت میشود
العدول ممتنع العدول جایز الا اولی واجب العدول در صورتیکه [illegible]
که کسی تقلید مجتهدی کرده [illegible] بعد از مطلع شد مجتهد دیگر که اولی از وی است
در فتوی در نظر او ممتنع العدول مثل عدول از اولی در فتوی با غیر او الی متساوی
الا این در صورتیکه او تقلید و عدم آن [illegible] بوده باشد

[illegible] [illegible] قول [illegible] متساوی [illegible]

خلافی است و اذا تساوی المفتیان فقلد العامی احدهما لم یجز له الرجوع
عنه فی ذلک الحکم والاقرب جوازه فی غیره فما ظهر منه فی النهایة من دعوی الاجماع
علی عدم جواز الرجوع مطلقا کما لا یخفی فیه قال م اذا تبع العامی بعض المجتهدین فی حکم
حادثة وعمل بقوله فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا
والوجه عندی جواز العدول الی غیره فی ~~مسئلة~~ متساویة لا فیه نفسه ولا یمکن حمله
علی العدول من المفضول الی الفاضل ولا عن العدول من الفاضل الی المفضول
للزوم العدول فی الاول وعدم جوازه فی الثانی مطلقا ~~ویمکن المراد~~ پس مراد
در صورت تساوی مجتهدین است ~~ودعوی اجماع در عدم جواز عدول~~ چنانچه این
مصرح به است در عبارت السید السند العمید عمید الدین فی شرح تهذیب الاصول
قال اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة وعمل بفتواه
فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا وجوز بعضهم العدول
فی مساوی ذلک الحکم لا فیه بعینه واما اختیار المصنف پس عبارت نهایه محمول است اجماع م
در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی در عدم جواز عدول در این وقت منافی
با حکم بجواز این است در نزد گذشته ونهایة الاحکام وقبل از این علامه وهم محقق در معتبر
وعبارت این دو بزرگوار مذکور شد تحقیق حال در این مقام مقتضی آن است
که گفته شود تأملی نباید نمود در جواز رجوع بمجتهد در مسائل احکام نظر بعموم
ادله داله بر حجیت قول مجتهد علی وجه الاطلاق در رجوع به بعضی از مجتهدین در بعضی
از مسائل بموجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج شود در حق آن کسی
کلام در این مقام استنباط این است که آیا آن یجوز رجوع به بعضی غیر آن مجتهد
در صورتی است که در بدو او عازم شده باشد که در کل امور تقلید آن مجتهد
کرده باشد یا عام است پس رجوع جایز خواهد بود اگر چه عازم شده که در کل
مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر این است که رجوع در بعضی دیگر
جایز بوده باشد اگر چه از ابتدا او عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید او کند
نموده باشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود مستند متصور مجتهد معهود است

اول آنست بعد که شخص مقلد در بدو او قرار داد که تقلید دو مجتهد میت و حی شود
نموده باشد در بعضی مسائل مثلا تقلید یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دوم آنست
در بعضی مسائل تقلید احدهما یکی احد مجتهدین را نمود با غفلت او از تقلید در بعضی
سیم آنست که قرار داد در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد و بعضی
~~عزم تقلید در بعضی مسائل نمود~~ قبل از آنکه این عزم فعلیت بهم رساند یعنی بعضی مسائل
بعد از آنکه در بعضی مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت
یعنی قبل از آنکه تقلید نماید اگر چه در بعضی مسائل چهارم مثل سیم است
تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعضی مسائل چهارم
لکن تقلید در بعضی مسائل نخواهد در بعضی مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد
ظاهر این است منعی و محظوری در هیچ یک نبوده باشد اما قسم اول و ثانی
پس وجه آن ظاهر است نظر به آنکه مفروض آن است دو مجتهد مثلا هر دو مسلک و بعد
فطره و نه بعد و غیر ما قول هر یک حجت است در حق این کسی صالحه ممکن است
در کل مسائل تقلید بعضی نماید جایز است و هیچ خرج بر جایز خواهد بود و دلیلی که
دلالت کند بر آنکه باید جمیع احکام شرعیه خصوص ما لا اضافه مکلف
واحد بوده باشد در دست نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات
منعه خلاف آن است واما قسم ثالث که عازم این شد که در جمیع مسائل تقلید
احد مجتهدین نموده باشد بعد از آن او قرار گرفت در کل مسائل تقلید
دیگری نموده باشد یا نوزده نماید پس در این نیز اشکال نباید نمود نظر
با دله داله بر حجیت قول مجتهد نسبت بمقلد غیر مکلف قابل است برای آنکه
در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود و موجب نقض آن ادله نمی تواند شود
و همچنین است حال در قسم رابع و جه آن با ادله مذکوره شد ظاهر میشود کلامیکه
است در آن بعضی است که تقلید آن مجتهد نموده آیا میتواند در آن بعضی تقلید
مجتهد دیگر نمود یا نه این قسم دو قسم میشود نظر با آنکه مجتهد دیگر موافق

وعدم الالتفات م

نوزده م

حاصل م
علاوه آنکه قطع
که قبل از این عزم در حق
این شخص موجود است بکه این
اتفاق مذکوره قطعی
پس اشتغال منقطع
بقاعده

یا موافق است با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول اشکالی نیست — تامل م
در جواز بنا نمودن ثانی نیز چنانکه در اول باطلاع خود بآن مجتهد قرار داده
بود حال باطلاع خود را بآن مجتهد قرار دهد بنابر صحة العمل ضمن اتفاقات باید
ثمره در حالت احد مجتهدین ظاهر شود در بقای بر تقلید و عدم آن
بنا بر این مبنای عمل اتباع است طریق حکمی خواهد بود قول آن مجتهد و فعل این مجتهد — و این اشکال است م
و نیز یک دو در صورت ثانیه نیز صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد
با قول مجتهد اول مثل اینکه احدهما صحت بیع باشد و دیگری بطلان یا احدهما
حرام بوده باشد و دیگری واجب اشکالی که در این صورت میتوان نمود
این است که بعد از آنکه شخص اختیار نمود قول بصحت را میتواند اختیار نمود
در بقاء عمل بحکم الاصل ثابت در شخص اینکه اختیار خواهد نمود بنا بر این هرگاه تجویز — در همان مسئله م
عدول از این معنی باشیم و تجویز تقلید قول مخالف نیز لازم خواهد قول
بصحت و قول به بطلان هر دو نسبت بشخص واحد صحیح بوده باشد و این محال است
جواب اول آنست که محال اجتماع صحت و فساد است در وقت واحد یعنی
بطلان واحد صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم
نیست بلکه لازم آنست چیزی صحیح بود باعتقاد شخصی در وقتی باعتبار چیزی
و همان در وقت دیگر باعتبار [illegible] آن حکم به بطلان بیع باشد و استحاله — چیز
این معلوم نیست مثل اینکه مجتهد چیزی واجب دانسته در وقتی و در
دیگر همان چیز را حرام دانسته باعتبار دلیل دیگر مجملا جواز عدم جواز
عدول در این صورت نیز محل تأمل بلکه دور نیست که عدول جایز نبوده
باشد چنانکه تصریح بهمین در کلام محقق است در معتبر و کلام [illegible] علامه
در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع که ظاهر میشود از کلام [illegible]
علامه در نهایة الاصول و غیره مسلم نیست [illegible] لکن انصاف
چنانکه بتحقیق [illegible]

این است که تجویز عدول در ضمن صورت [illegible] اشکال نیست نظر باینکه
حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض این است که احد مجتهدین
ضمنی استنباط نموده که آن حکم ثابت در شخص [illegible] نسبت بشخص معین وجوب است
نه حرمت و مجتهد دیگر ضمنی استنباط نموده که آن حکم ثابت حرمت است
نه وجوب مفروض این است رجحانی و مزیتی در شخص احد مجتهدین نسبت بدیگری
ثابت نیست مفروض این است مقلد یا با عدم اطلاع بفتوای مجتهد دیگر
یا با اطلاع [illegible] لکن نظر بمساوات مابین مجتهدین [illegible] مخیر بود
در اینجا اختیار هر یک که خواسته باشد وجوب شد اختیار نمود بمقتضای
آن معمول داشت و مع ذلک احتمال اعتقاد حرمت در آن در شخص آن مقلد
با اعتقاد دیگر در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت ممکن نیست عمل آن را
بر اینکه مجتهد حکم بوجوب صادر نمود باعتبار دلیل و بعد حکم بحرمت آن نمود
باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست باعتبار جهت آنکه در ثانی که حکم بحرمت
آن نماید باعتبار دلیل معتقد این است که در اول اشتباه نموده
بحرمت حکم واقع بوجوب است مگر [illegible] و در ما نحن فیه چنین نیست
نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین است و عدم رجحان احدهما است بر دیگری
در نظر آن مقلد مفروض این است نظر بفتوای احد مجتهدین معتقد وجوب او شد
بمقتضای آن عمل داشت و مع ذلک معتقد حرمت آن شد که در واقع چنین است
غیر معقول است پس عدول از مجتهد قول مجتهدی بقول مجتهد دیگر در مسئله واحده
در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بلی هرگاه اعلم [illegible] قول مفضول
نظر او رجحانی هم رسانیده محل کلام نیست بلکه این از قبیل عدول از قول مفضول
بقول فاضل [illegible] لازم خواهد بود [illegible]

مذکور شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل متعارض باشند در نظر مجتهد که یکی ترجیح
احد دلیلین بر دیگری مطلقا ممکن نبوده باشد در این صورت تکلیف مجتهد
تخییر است در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام عمل اختیار احدهما نمود
در مقام دیگر اختیار دیگری نمی تواند نمود با بقای اعتقاد تساوی مابین
دلیلین و ممکن است حمل عبارت معتبر و تذکره و نهایه الاحکام بر عدول از عمل
مساوی در حکم دیگر و این اگر چه خلاف ظاهر است لکن بنابر آنکه نفس
از تکلف مخالفت ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانچه وجه آن بعد از تامل ظاهر
میشود و اما ما ذکره مشعر به مذکور شد ظاهر میشود نفی تامل نظر کلام این دو بزرگوار در کلام شیخ شهید ثانی
در موضعی که لو تعدد المفتی وتساووا فی العلم والدین وقلنا بتخییره مطلقا
قلد من شاء فلو نزل به اذا حضرت واقعة اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها
الی الاول وجهان وعدمه اوجه وکذا القول فی تلک الواقعة فی وقت آخر
فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبر والتذکره شاید وجه این بوده
باشد واقعه که در آن رجوع نمود باحد مفتیین متساویین هرگاه عین
آن واقعه در وقت دیگر اتفاق افتد و اعتقاد باقی در تساوی مفتیین
شنیده مشکل است نظر باحتمال که بود رای او بنا بر تخییری مقتضای نبوده
شیخ شهید این است که رجوع در آن واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر جایز است
با احوال بعم نکند نمی تواند نمود و آن مفتی باشد یا موافق با اول حکم خواهد
نمود یا مخالف و علی التقدیرین مقتضای آن عمل نمی تواند نمود و اما بنابر اول
پس وجه آن ظاهر است و اما بنابر ثانی پس نظر بعدم احتمال علم
بقای مفتی اول بر آن فتوای اول این که عمل مقتضای قول مفتی ثانی
نمی تواند نمود و اشکالی که مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست
چنانچه وجه آن بعد از تامل دقیق ظاهر میشود بدانکه از فتوی الی جهة

الکـ

در نهایت در عائب هم

ارکان عظیم و خطران خطرناک جسیم لکن معنی بعد از آنکه اهل بیت این
منصب جلیل را هم رسانند و حروف طاقت و بذل جهد خود نمود خدمت
شریعت مطهره نموده و اصرار در نشر محسنات بدعت و مبالغه در قلع و قمع
مبتدعات الهیه جلت عظمته نمود و ما بر فرد اهل تو دعوا هیب عز جمع مثلنا
اخبار از رسول خدا و ائمه اطهار صلوات الله علیه وعلیهم الاف التحیة والثناء الی یوم التلاق علاوه
بر آن ترک و توان استقصا نمود اگر چه در رسائل جمله از اخبار مشهوره از این باب
مذکور شد لکن نظر با نکه تکرار اطلاع موجب مزید رغبت مومنان است در اینجا ایام
بان لعذا مناسب دانست هم در مقام ما آنرا به جمله دیگر از آن اخبار
بپس ملکوتیم از جمله حدیثی است از دی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی
جناب امام حسن عسکری علیه وعلی آبائه الطاهرین و خلیفته الله که آن حضرت روایت
فرموده و از جناب علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده اوحی الله تعالی حدیثی که
حاصل مضمون آن این است از خداوند عالم جل شانه وحی رسید بکلیم خدا موسی
علیه السلام که ای موسی محبوب گردان و السوی جب دار در قلوب عباد مرا فضل و کرم
گردان و محبوب گردان بندگان مرا بسوی من حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار
من چه کار کنم که سببان شده این امر است متربت شد خطاب رسید که
متذکر کن بندگان مرا بنعم ظاهره و باطنه من تا آنکه دوستی من در قلوب ایشان
اینجا جا کند ای موسی هرگاه فرار کننده از در گاه مرا بر گردانی یا گم شده از در گاه
مرا هدایت نمائی این بهتر است از برای تو از عبادت صد سال که روز آنرا روزه
باشی و شبها را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار این کیست
آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید آن کسی است که طغیان و سرکشی در
معصیت کرده باشد و عرض کرد آن گم شده از در گاه تو کیست فرمود آن کسی است که جاهل
با امام زمان خود بوده باشد شناسایی ندارد امام زمان او را و همچنین کسی است که گم شده
کسی است که غایب بوده باشد از امام زمان خود و بعد از آن عارف با امام زمان خود شده باشد

در صورتیکه جاهل بوده باشد بشریعت دین خود و تعلیم نماید شریعت دین او را بجهت عبادت
پروردگار ~~بتعلیم او~~ و چیزی که موجب تحصیل رضای الهی است باو تعلیم نماید از آن
جناب علی النقی فرموده اند بشارت و خلد علمای شیعیان ما را به ثواب بسیار و جزای ۲
وافر وایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت
که آنحضرت روایت فرموده از جناب سید الاوصیا جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود
کلامیکه حاصل مضمون آن این است که کسی از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد پس بیرون
بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمیکه با ما عطا
باشد که جمیع دنیا و ما فیها فرموده ایم آید در روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور
که نور او احاطه کند بجمیع اهل عرصات و بر بدن او حله ایست که مقاومت نمیکند
به پستترین نخ او همه دنیا بعد از آن منادی ندا کند که ای گروه بندگان خدا این
شخص عالمی است از جمله تلامذه بعضی علمای آل محمد صلی الله علیه و اله پس هر کسیکه چنگ
زده بود بریسمان علم در دنیا این شخص عالم از حیرت جهل خارج نموده باشد تمسک نمود بنور آن
تا آنکه بیرون ببرد او را از حیرت ظلمه و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت
پس بیرون میرود از آن ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را در دنیا
از خیری و یا گشوده باشد از قلب او قفل جهل را یا شبهه را از او رفع نموده باشد
وایضا در تفسیر مذکور و کتاب ~~احتجاج از آن امام عالی مقام علیه الصلوة والسلام~~ روایت
در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین — و همچنین در کتاب احتجاج
احسانا و ذی القربی والیتامی از آن امام عالیمقام اعنی جناب امام حسن عسکری
علیه الصلوة والسلام روایت که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله
علیه و اله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر
احسان بر ایتام بجهت منقطع شدن ایشان از پدرهای خود پس هر کسی — عالم او را م
محافظت کند آن ایتام را محافظت فرماید خداوند ~~عالم ایشان را~~
و کسیکه نوازش کند و احسان کند در حق ایتام احسان ثابت باشد خداوند

عالم جل شانه در حق او و کسی که دست خود بسر یتیمی بکشد بجهت محبت نمودن بآن باو هم
مقرر فرماید خداوند عالم عز شانه بجهت او در بهشت بازای هر موئیکه دست
او بآن رسیده است قصری را که وسیعتر بوده باشد از دنیا و آنچه در دنیاست
و در آن قصر بهشت هر چه را که خواسته باشد جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعد از دیگران ٥
فرموده اند محتاج تر باحسان از این یتیم یتیمی است که منقطع شده باشد از امام زمان
خود و قدرت بر مشرف شدن بحضرت امام خود ندارد و در مسائل دینی خود
معطل و حیران شده باشد پس متنبه باشید کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد — شود هم
بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما
یتیمی است در دامن او پس کسیکه هدایت و ارشاد نماید او را بشریعت ما — و تعلیم هم
خواهد بود با ما در منازل عالیه ما در بهشت وایضا در تفسیر مذکور و احتجاج
روایت شده از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که روایت فرموده اند
از کاشف الهم والغم جناب امام حسن علیه السلام که فرموده اند فضیلت کسیکه
متکفل ایتام آل محمد بوده باشد ایتامیکه منقطع از ائمه خود بوده باشند و فرو
رفته باشند در گمراهی جهل بیرون بیاورد آنها را از گمراهی جهل و رفع شبهات
آنها کند بر فضیلت کسیکه متکفل ایتام است باشباع طعام و آب مثل
مثل فضیلت آفتاب است که اعظم کواکب است بر سهی که اصغر کواکب است — روایت فرموده هم
وایضا در کتابین مذکورین روایت است از آن امام عالی مقام که از جناب حضرت
امام حسین علیه السلام که ~~فرموده~~ آنحضرت فرموده اند کسیکه متکفل یتیمی از ایتام
ما شود که غربت او با ما میرسد بسبب محنتهای که بما رسیده و میرسد و بسبب تحقق — افاضه ما و شیعیان ما هم
بودن ما متکفل شده یتیمی از ایتام ما شود پس تعلیم نماید او را از علوم ما که آنچه
نموده تا آنکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند
عالم جل شانه باو یا ایها العبد المواسی من اولاد الکرم ازتو اوای ملائکه من بکرم اولی اند — الکرم هم
از برای شخص من در ارتش ~~بعدد~~ الکریم هم هر حرف که تعلیم نمود

راکه هم

از برای بنده مؤمنی از الف الف دو هر و قتیکه تعلیم نموده است الف الف هزار
قصر وضم کنند بان قصرها انچه لایق باشد از سایر نعمتها وانچه
در تفسیر مذکور از امام علی النقی علیه السلام که فرموده ضعیفه خدمت حضرت
سیده فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد من والده ضعیفه دارم که مشتبه
شده است بر او در امر نماز او بعضی چیزها و فرستاده است مرا که از ان
استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند باز سوال کرد جواب فرمودند باز
سوال کرد جواب فرموده اند باز ده مرتبه سوال کرد جواب فرمودند بعد از ان ضعیفه
اظهار معذرت وخجالت کرد از کثرت سوال عرض کرد دیگر تصدیع نمیدهم جناب
سیده فرمودند سوال کن هر چه خواهی ببین ترک سوال از امور دینی مکن
بگو ببینم اگر کسی در روز اجیر شود در جواب این شغل باشد اما کسیکه نقض دو بار اجر او
از برای بار سنگینی را به پشت بام ببرد و وجه کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد
ایا بر ان شخص حمل ان چیز گران است یا نه پس ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد
بود پس سیده فرمودند اورا در جواب هر مسئله مثوبت از انکه
از عرش تا تحت طبقه زمین پر از جواهر نفیس باشد پس من سزاوارتر
از ان شخص خواهم بود که بر من شاق نخواهد بود جواب از مسئله
و شنیدم از والد بزرگوارم صلی الله علیه وآله که فرمودند علمای شیعیان ما
محشور میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهد بود از خلعتها کرامات بقدر کثرت علوم انها و تقدر سعی و اهتمام انها در ارشاد و تعلیم
خلق کان خدا حتی انکه بانکه کاهست خلعت داده خواهد شد بیک عالم
از علما هزار هزار حله از نور بعد از ان منادی از جانب پروردگار عالم
جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمائیکه متکفل ایتام آل محمد صلی الله
علیه وآله بوده اند و بیرون اورده اند انها را از جهالت در وقتیکه منقطع
بوده اند انها از پدران خود که ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشند این

شنیده ام

انکه

الی اشخاص

ان جا

می پوشند

این اشخاص بوده اند که تعلیم نموده اند انها و بیرون اورده اند ایشانرا از کوره
جهالت ضایع شده اند پس خلعت بدهید بر انها پس ان علما خلعت
میپوشند بر هر یک از ان ایتام ائمه ایتام علیهم السلام بقدر علومیکه
اخذ کرده اند از انها تا انجای فرمود که بعضی از ایشان یک تن صد هزار
خلعت داده خواهند شد و همچنین خلعت میپوشند ان ایتام هر یک نیکه
از انها تعلیم گرفته اند ان وقت خطاب از جانب پروردگار عالم جل شانه میرسد
که مجدد باین علما عوض انچه داده اند بمتعلمین خود تا بکه ضعف انچه دادند
بمتعلمین خود داده بود اند تا انها چنانچه بلکه ضعف ان را بپوشند
این جناب سیده فرمودند بان ضعیفه که یک نخ از ان هزار خلعتها بهتر است
از هر چه که در دنیا بان افتاب تابیده هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور
و کتاب احتجاج از ان امام عالی مقام علیه الصلوة والسلام روایت که روایت فرموده
از کاشف الکرب والافات جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده علما شیعه ما
علما شیعه ما مرزبانی میکنند حلقه رخنهای را که شیطان و اعوان او مسلط میشوند
بران و منع میکنند ان شیاطین را از مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان ما پس کسیکه از شیعیان ما
هر نفس خود را نصب نمود از برای این مطلب مهم این شخص در نزد خداوند عالم افضل است
از انکسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک و فرنگ هزار هزار مرتبه بجهت انکه ان
شخص عالم دفع میکند دشمن را از دین شیعیان ما و ان شخص که جهاد میکند با روم و فرنگ
دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا در دو کتاب مذکور روایات از جناب
امام عالی مقام علیه الصلوة والسلام که روایت فرموده از جناب امام موسی علیه السلام که فرموده یک جزء
فقیهیکه انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتام ما را که منقطع اند از حضرت ما و محروم اند
از مشاهده ما چنین جاهل مانده ازیرا شیطان بسبب تعلیم نمودن او سوال را که محتاج الیه باشد
در دین صعبتر و شدیدتر است بر ابلیس از هزار عابد بجهت انکه عابد اهتمام او همین

میدهند هم

صدمی که حاصل مقبولش

ایشان که هم

مصلحت نفس خود درست وای بحق نقیه چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود است
مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند رحمن است تا انکه متخلص نماید انها را از دست ابلیس
و توابع ابلیس پس چنین شخص بهتر است نزد خداوند عالم جل شانه از هزار هزار عابد هزار
هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور از جناب و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که انحضرت فرموده از جناب محمد بن علی
ظاهر این است که مراد جناب امام محمد تقی بوده باشد چنانچه مصرح به در احتجاج
که ان حضرت فرموده اند کسیکه متکفل شود ایتام ال محمد را که منقطع باشند
از امام زمان خود و متحیر شده در جهالت و اسیر باشند در دست
شیاطین و در دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ کند وخلاص کند
انها را از دست ان شیاطین و نواصب و بیرون اورد انها را از کفر جهل
وضلالت و از متهور بودن شیاطین بسبب باطل کردن وسواس ان
وساوس انها را ودلیل مقهور کردن نواصب بسبب اقامه حجج پروردگار
ان و دلیل ائمه ان هراینه ای اینها هر فضیلت داده شده اند از جانب
پروردگار عالم جلت عظمته بر قاطبه بندگان زیاده از فضل اسمان بر
زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب بر اسمان و فضل چنین
بر عابد مثل فضل ماه است در شب چهارده بر خفی ترکوکبی ستاره
که در اسمان است و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام عالی مقام علیه السلام
مروی از حسن بن علی ظاهر سیاق مفتضی این است که او اخوی امام حسن عسکری
علیه السلام روایت شده که ان حضرت فرموده اند که اشید علماء شیعیان ما ان
علمای که حفاظ ضعفاء محبین ما می باشند و انها علماء در روز قیامت
و حال انکه در سر هر یک از ایشان علی تاجی است که نوران ساطع و منبث است در عرصات
قیامت و خانهای ان مقدار مسافت سیصد هزار سال بس شعاع

باجهای اعلی

تاجهای ان علما منبث و پهن است در همه عرصات بس باقی نمی ماند لمعانی یتیمی که
علما متکفل ان بوده اند ~~مگر انکه بیرون ارند ان را از ظلمت جهل~~ در روز ان علما انها را از ظلمت
از ظلمت جهل خود واز کفر ضلالت اخراج نموده بودند مگر انکه انها متمسک می شوند
به شعبه از ان نور پس ان نور انها را بلند می کند تا انکه محاذات بهشت می رسانند
بعد از ان بالاتر قرار داده انها را بر منازلهای که مهیا شده اند بجهة انها در جوار
ان علمائیکه استادان انها بوده اند که تربیت کرده اند انها را بامر ائمه علیهم السلام و باقی نمی ماند
ناصبی از نواصب علما که می رسد ضرری از شعاع ان تاجها بچشمهای انها
کور می کند و گوشهای انها کر می کند و زبانهای انها را لال می کند و ایضا در تفسیر مذکور
و کتاب احتجاج روایت است از ان جناب امام عالی مقام علیه الصلوة و السلام
که فرموده که جناب سیده نساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها فرموده که دو زن با هم
در امری از امور دین نزاع کرده ~~بودند یکی معانده و دیگری مومنه~~ در خدمت ان معصومه نزاع
کردند یکی از ان دو زن معانده بود و دیگری مومنه بود پس جناب سیده النساء تعلیم ان ضعیفه
مومنه فرموده حجتی را که بسبب ان مومنه غالب شد بر معانده پس مسرور شد بسرور
بسیار پس جناب سیده النساء فرموده اند که سرور ملائکه بسبب غلبه این ضعیفه مومنه بر ان
معانده زیاده تر از سرور تو است و هم و غم شیطان و متابعین ان بسبب
محزون شدن ان معانده زیاده تر است از غم و حزن ان معانده و فضلا به شدید البته
از جانب خداوند عالم جل شانه رسید بملائکه که مهیا نمایند از برای حضرت فاطمه بسبب
ان حجتیکه تعلیم ان ضعیفه مسکینه مومنه بوده در بهشت هزار هزار مقابل ان حجه
حجتهای ان را در بهشت مهیا فرموده بود و دیگر داشتند این قاعده مطرده و سنت جاری
هر کسی که تحقیق را بر معانده و مبطل غالب گرداند پس از برای او مهیا نمایند در بهشت
هزار هزار مقابل ان حجه حجتها او مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر
مذکور و کتاب احتجاج بسیار است و یکی ظاهر از کتاب احتجاج ان است که نقل از ان تفسیر
باشد مجملا احادیث در این باب بسیار است چنین قدر در این مقام کفایت می کند
با اطلاع بر مضامین آیات و اخبار چه بنا بر این فطرت و حکم اهمیت کی است که خود

الضعیفه مومنه

از این سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه محروم گرداند نعوذ بالله سبحانه من
بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة بل اوداد وحو شفعوا منه العوذ تلک
العالیة مبحث دوم در بیان معنی عدالت و طریق معرفت آنست پس میگوییم اما عدالت
پس عبارت است از حالت نفسانیه که باعث میشود از ارتکاب واجبات
و ترک محرمات را و همچنین ترک منافیات مروت را و تحقیق آن بطلب کلام بتفصیل
و بسط و تطویل مقال است در اینجا محل آن نیست لمحققان کلام ابو حنیفه در حقوق
رابع از مطالع الانوار شده است در این مقام بعنوان اجمال میگوییم که محرمات بر
دو قسم میباشد کبیره و صغیره ارتکاب کبیره اگرچه مطلقا منافی با عدالت
هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی نیست و مراد از منافیات مروت
ارتکاب اموری است که دال است بر دنائت نفس و استخفاف فاعل آن مثل وجه باکثیر
در حضور ناس و ~~اکل در اسواق~~ و مد رجلین در مجالس و افراط در ضحک یا علوم با
و اکل و شرب در اسواق و غیر اهل سوق مجملا مراد از منافیات مروت ارتکاب
اموری است که نزد عقلا قبیح و معیوب است ~~اگرچه از جمله امور محرمه~~
و مقتضای قواعد شرعیه ان است که منافیات مروت از جمله امور محرمه نمیباشد
لکن خست نفس و دنائت فاعل و عیب آن باشد در نظر عقلا و اعتبار حتمی چنین در
عدالت مشهور ما بین فقهاست بلکه مصرح بر خلاف آن قبل از صاحب هدایه
کلام معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول اختیار یعنی
معاشرت یعنی بسبب معاشرت علم حاصل شود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بعدالت
اگر مخفی بود و معصیت یعنی جمیع عیایب و معاصی نفس باشد آن حالت
و ارتکاب آن معصیت تحقق چنین حالت که مدلول علیه است معاشرت
مختلف میشود شدت و ضعف تابع زمان معاشرت است بطول و قصر کار است
معاشرت بجای نرسد که موجب قطع بتحقق آن حالت میشود و کار است موجب
ظن میشود ظاهر آن است اکتفا بظن هم میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره
ضرور نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل نمایند
یعنی بگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه قول این دو نفر عادل مفید ظن بعدالت آن شخص
نبود آن شخص نزد آن شخص حکم بعدالت او نمیشود ...

باب اول نماز منقسم میشود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم
میشود بچند قسم نماز واجب اما نماز واجب پس هفت قسم است
اول نماز یومیه است یعنی پنج نماز که در شب و روز اتیان میشود و وجه تسمیه
آن بیومیه یا آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چون در اکثر اقسام
میشود و در این مقام بیکی از آنها پس میگوییم ممکن است و جهان آن یومیه باشد چونکه
آنچه در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود بنابراین بسبب تسمیه
شده بیومیه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم عصر سیم مغرب چهارم نماز
عشا پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت میباشد و در سفر
دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت میباشد و نماز صبح دو رکعت است و فرقی در این
دو نماز در سفر و حضر نیست فصل دوم در بیان اوقات این نمازها است
نمازها است و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است
بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و مراد از زوال شمس یعنی آفتاب است
از دایره نصف النهار و علامت آن یعنی زیاد شدن ظل شاخص است بعد از نقصان
در غالب بلاد و حادث شدن ظل است بعد از انعدام آن در بعض بلاد و اول وقت نماز
ظهر زوال شمس است بمعنی که مذکور شد و بعد از گذشتن از زوال بمقدار چهار رکعت
در حضر و دو رکعت در سفر مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای
این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز
ممتد است تا غروب آفتاب یعنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند از غروب شمس
مقدار آنکه کفایت کند ادای مختص نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت
نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز عصر است چنانچه در اول مقدار مختص

بهار ظهر باشد و ما بین صلوتین مشترک خواهد بود بین الصلوتین و معتبر در رکعت
در این مقام همان قدر واجب است در حق کسیکه متعلل القراءة بوده باشد
و بطیئا در سرعه و بطوء و همچنین در فصل توضیح این اجمال متفق است که گفته شود چونکه مذکور
شد بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مشخص است که زمان
رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوییم واو
در این مقام رکعت مشتمل بر واجب است و چونکه مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول
سوره و قصر آن میگوییم واو از زمان قراءة اقصر سور قرانیه است و چونکه این نیز مختلف میشود
باعتبار سرعت قراءت و بطوء آن میگوییم واو مقداری است که ادا شود در آن مخرج
حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در سرعت و بطوء میگوییم
واو حال اغلب یک است و همچنین است کلام در فصل بعض اشخاص نفس بسرعت ادا نها صادر
میشود بخلاف بعضی دیگر معیار همین صدور بهیئه نفس است از اغلب بالاضافه بحال
اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر آنچه گذشته میگوییم ثمره این در چند صورت ظاهر میشود
چند صورت اول آنست که دو شخص فرض میکنیم در اول زوال شروع کردند بنماز ظهر یکی در رکعت
اول طول داد بسبب رعایت آداب و سنن و دیگر اقتصار نمود باقل واجب و این
از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز از رکعت اولی فارغ نشده بنابر آنچه مذکور شد میگوییم
جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر خود بانشخص بسبب آنکه وقت نماز عصر
بمقتضای آنچه مذکور شد داخل شده است اگرچه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر فارغ
نشده باشد دوم آنست بانکه هر دو در یک وقت مشغول بنماز ظهر شده اند و دوم آن
هرگاه فرض شود شخص بطئ القراءة فقط بعد از انقضای مقدار دو رکعت از نماز بحسب حال واو
مطلقه شروع کرد بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز ظهر را بجا آورده بعد از فراغ از
عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنابر آنکه آن مقدار وقت
کند وسعت کل صلوة اول واجبات صلوة را داشته باشد بخلاف آنکه اگر او چهار رکعت مختص

بالاضافه

بالاضافه بخود این شخص بطئ القراءة بوده باشد سیم آنست هرگاه فرض شود که کسی
باعتقاد آنکه زوال متحقق شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد از فراغ منکشف شد که
بعض از صلوة ظهر مصادف وقت شد بعد آنکه آن وقت وسعت اقل واجب صلوة ظهر را
داشته باشد در این وقت بصحت نماز حکم میکنیم که از اتیان بصلوة عصر بعد از فصل بخلاف آنکه
هرگاه وسعت آن را نداشته باشد چهارم هرگاه فرض شود بالاضافه ببطئ القراءة
مقدار چهار رکعت از آخر وقت الجمعه باشد و همین مقدار نسبت باغلب الناس
سعه هشت رکعت نماز را داشته باشد در این صورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود
عدول از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص
اتیان صلوتین بجماعت متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و ممکن
بوده باشد ترک قراءة سوره از صلوتین در هر دو نماز در رکعت کل صلوة ظهر را و در رک
رکعت از عصر را قضا کند در قبل از غروب چنین باید و اگر فرض کنند که چنین ممکن نبوده
باشد در نیست که بگوییم در چنین صورت این شخص مخیر است مابین آنکه اتیان بصلوة
ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا نماید یا بعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر باید
متعین بوده باشد در حق این شخص نماز عصر و نماز ظهر را بعد از آن قضا نماید نظر بانکه
مقدار دو رکعت مختص بنماز عصر است بی اشکال و در دو رکعت اول مشترک است
مابین صلوتین دو رکعت پس در صورت اختیار نماز عصر همه نماز عصر
در وقت خود اتیان شده خواهد بود دو رکعتان در وقت مشترک مابین هر دو
نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص بنماز عصر بخود نماز عصر بخلاف آنکه هرگاه اختیار
کند نماز ظهر را در این صورت اگرچه دو رکعت اولی آن در وقت مشترک شده
خواهد بود لکن دو رکعت اخیر آن در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر
اتیان شده خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید

عدول بکند از نماز ظهر بعصر صحیح ... نماید و ... نماز عصر نمود

شود دو

بحث دوم در ذکر خلاف است در تحدید وقت صلوتین بدایةً ونهایةً اما در بدایه پس
بطلان آنچه که مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضای مقدار ادای نماز ظهر است
از اول زوال این مشهور ما بین فقهاست و قولی از شیخ صدوق نقل شده حاصل آن این است که آن
بزرگوار منکر اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز میداند هم با حکم
بلزوم تقدیم ظهر بر عصر ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند موضع اول آن است هرگاه کسی
شروع بنماز ظهر نمود با اعتقاد دخول زوال و فارغ از نماز ظهر شد [illegible]
مصادف واقع در وقت شده آن وقت حقیقت حال منکشف شد بنا بر مشهور لازم است
باید تا مقدار ادای ظهر منقضی شود از اول زوال آن وقت شروع نماید بنماز عصر بخلاف
قول شیخ صدوق که مطلقا تأمل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ
از ظهر من غیر فصل و دوم در صورت اتیان بصلوة عصر است بعد از زوال من غیر فصل
با اعتقاد اینکه نماز ظهر را قبل بعمل آورده است و بعد از فراغ صلوة فساد اعتقاد او منکشف
شود بنا بر مشهور نماز عصر باطل است و بنا بر قول ثانی صحیح است سیم هرگاه در صورتیکه
بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچیک از دو نماز نه
نموده باشد در این صورت بنا بر مشهور معین است که اتیان بنماز عصر نماید و اشتغال بنماز
ظهر در این حالت جایز نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده
است و مقتضای قول ثانی آن است که صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار نیز مشترک
ما بین هر دو نماز است بلکه مقتضای این قول آن است که اشتغال بنماز ظهر در این وقت
نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند که این قول اگر چه مشهور شده از صدوق لکن از کتب
آن بزرگوار کلامی که صریح در این مطلب بوده باشد حال در نظر نیست بلکه کلام آن
مرحوم در هدایه ظاهر در خلاف این است پس میگوئیم و اما اختلاف در نهایه
پس میگوئیم بعد از اتفاق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر
میشود از کلمات ایشان در آخر وقت آن چند قول قول اول قول شیخ مفید است که
فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا اینکه سایه شاخص زیاد شود بقدر سبع شاخص

دوم قول شیخ طوسی است در نهایه که فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه
شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع آن سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف
که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا اینکه سایه شاخص زیاد شود بقدر
شاخص [illegible] در ضعف این اقوال سخنی نیست بلکه ظاهر این است که مراد ایشان [illegible]
[illegible] جناب [illegible] در مطالع الانوار بیان شده اینجا که مذکور شد دیگر
اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایة و وقت نماز
عصر من حیث البدایة و اما وقت نماز عصر من حیث النهایة پس این نیز
بحسب ظاهر خلاف شده بچند قول اول قول مشهور ما بین الفقها
و آن این است که وقت نماز عصر ممتد است الی الغروب و تفاوتی ما بین
مختار و مضطر در اصل جواز تأخیر تا این وقت نمیباشد بلی چیزیکه هست
این است در حق مختار تأخیر تا آن وقت [illegible] مرجوح بوده و مذموم است و اما
بالاضافه بارباب معاذیر [illegible] پس چنین نیست قول ثانی آن است
که وقت صلوة عصر ممتد است در حق مختار تا اینکه سایه شاخص دو مثل
شاخص شود و در این وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما
در حق ارباب معاذیر پس وقت باقی است تا غروب و این ظاهر میشود
از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن البراج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید
حاصل آن این است که وقت عصر اگر چه در حق ارباب معاذیر ممتد است
تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل آفتاب [illegible] کردن شعاع
بزردی مبحث سیم در بیان وقت نماز مغرب و عشا بدانکه
اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب که
[illegible] وقت فضیلت نماز عصر در حق مختار ممتد است تا اینکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد
و وقت اجزاء آن در حق مختار ممتد است تا اینکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد و وقت آن در حق مضطر ممتد است
[illegible] تا غروب شمس

[illegible]

و اشکالی در این نیست و خلافی که هست مابین علما در این است که غروب
شمس چه چیز است اختلاف کرده اند در این علما به سه قول قول اول آن است
که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی همین که در صورت انتفای
ابر و مانع دیگر بعد از ملاحظه افق مشخص شد که قرص شمس پایین رفته و مرئی نشود
متحقق میشود که غروب شده است و این قول ضعیف است ~~و مشهور مابین فقها این~~
~~است که این قدر کفایت نمیکند در تحقق غروب بلکه علامت غروب بر طرف شدن~~
میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت راس الی جانب مغرب توضیح این اجمال آن است بعد
از آنکه قرص شمس از افق پایین رفت سرخی از جانب مشرق [illegible] بسیار ارتفاع رسانید
دور میکند قرص آفتاب پایین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود تا آنکه آن
سرخی کامل بسر میرسد نوعی آنکه آن سرخی از جانب سر میل بحرکت کابجانب مغرب
نمود با اشکال وقت نماز مغرب و وقت افطار [illegible] و قبل از آن
شروع بنماز مغرب نمی توان نمود و همچنین جایز نیست افطار روزه ما بین دو قول است
بنابر آنکه قول اول که علامت غروب استتار قرص است همین که قرص آفتاب
مخفی شد شروع بنماز مغرب جایز بود و افطار جایز خواهد بود و بنابر مختار جایز
نخواهد بود مگر در مقام تقیه و همچنین هرگاه قرص مخفی شد کسی نماز عصر نکرده باشد تا آنکه
قرص شمس مخفی شد بنابر مختار نماز عصر را به نیت ادا میتواند شروع نمود و بنابر قول
اول قضا خواهد بود ولکن احتیاط در امثال مقام این است که کسی عمدا تاخیر نماز عصر تا آن
وقت ننماید و اگر اتفاقا تاخیر شد تا آن وقت اگر چه نماز عصر در این حالت ادا است
لکن احتیاط این است که قصد ادا و قضا نشود و اکتفا بقربه مطلقه نماید بعد از آنکه
مشخص شد که اول وقت نماز مغرب اول غروب شمس است و علامت غروب میل حمره
مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب با اشکال در این وقت شروع بنماز مغرب

میتوان نمود

در جانب مغرب هم

بجانب آسمان هم

میتوان نمود و همچنین است کلام در افطار روزه در حق صائم و بعد از تحقق غروب
مقداری که کفایت نماز مغرب کند یعنی که در ظاهر مذکور شد مختص بنماز مغرب است
بعد از انقضای آن مقدار از زمان از اول غروب وقت نماز عشا داخل میشود
و وقت هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانکه از اول وقت بهمین مقدار ادای
نماز مغرب مختص او است همچنین در آخر وقت مقدار ادای نماز عشا مختص است بنماز عشا
پس وقت نماز مغرب بعد از غروب شمس است داخل میشود بغروب آفتاب و ممتد است
تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقداری که کفایت ~~چهار رکعت~~ نماز عشا کند نماید
و وقت نماز عشا داخل میشود بعد از آنکه از غروب منقضی شد مقداری که کفایت نماز مغرب
نماید و ممتد است تا آنکه نصف شب شود و قول باشتراک مجموع هر دو نماز در تمام وقت
چنانچه در ظاهر منقول از شیخ بزرگوار صدوق رحمه الله بود در اینجا نیز منقول نقل شده
لکن کلام آن بزرگوار در فقیه ~~موافق مشهور است~~ و غیره مطابق با آنچه گفته
نیست و آنچه مذکور شد در تحدید اول وقت نماز مغرب موافق مشهور و معروف مابین
فقها است ~~و جمله و جوه از عبارات~~ و ظاهر میشود از جماعت از اجله قدما که جماعت
خلاف در مسئله کنند قول اول آن است که وقت نماز مغرب منقضی میشود بزوال حمره
مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقه الاسلام در کافی و شیخ صدوق در هدایه و شیخ در [illegible] و غیره
~~مفید در مقنعه و شیخ طوسی در جمله از کتب خود و قول ثانی خلاف [illegible] و قول [illegible] آن است~~
~~که وقت نماز عشا [illegible] وقت [illegible] و ظاهر میشود~~
~~از شیخ صدوق در [illegible] مفید در مقنعه و شیخ طوسی و غیرهم و سیم آن است~~
که وقت هر دو نماز مغرب ممتد است تا طلوع فجر صادق و این قول سوم شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده
از بعضی اصحاب علمای ما و جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در آخر وقت نماز مغرب به سه قول
اول آن است که وقت نماز مغرب منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و ثانی آن است که ممتد است

شفق که عبارت از [illegible]

تا آنکه باقی بماند از نصف شب بمقدار آنکه کفایت نماز عشا نماید دویم آنست که وقت
آن ممتد است تا طلوع فجر صادق نظراً الی الامور اوسطها قول اول و دویم هر دو ضعیف است خصوصا دویم
و همچنین گذشت که در وقت نماز عشا مذکور شد بنابر این و نهایت نه مشهور و نه معروف
ما بین اصحاب است و در آن نیز خلاف شده است قول اول آنست که مذکور شد
یعنی وقت نماز عشا داخل میشود بعد از انقضای زمانیکه کفایت نماز مغرب کند
از اول غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب قول دویم آنست که
قول سیم وقت آن داخل میشود بزوال حمره مغربیه و وقت منقضی میشود بثلث شب و این
قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط
و نهایه و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز در مراسم موافقت
شیخ [illegible] فرموده در بدایه و مختلف مع ذلک [illegible] فرموده اول وقت نماز عشا
زوال حمره است و ممتد است تا آنکه باقی بماند بنصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه
مشایخ مذکوره از اعاظم علمای شیعه میباشند بنابر آن احتیاط مقتضی این است که شروع
بنماز عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه و اگر نماز عشا بجا آورده باشد [illegible] در آن
مطلوب است [illegible] تا آخر [illegible] نماز مغرب نماید تا
تا فارغ میشود از نماز مغرب و تا قبله زوال حمره شده باشد آن وقت شروع بنماز عشا
نماید [illegible] ملاحظه آنکه [illegible] شیخ در خلاف این
قول را نسبت بمذهب اصحاب داده مع ذلک اگر نخواهد کسی [illegible] رعایت این
احتیاط بکند [illegible] و قول ثالث که در نماز مغرب مذکور شد که ممتد است
تا طلوع فجر صادق اگر چه این قول را شیخ در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت
به بعضی اصحاب داده لکن معین است آن کسی که این قول [illegible] قائل بوده
البته قائل خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن ممکن است که کسی ادعا نماید

این قول هم
اگر چه از کلام شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین قایلی در علمای شیعه بوده باشد
لکن چونکه از مبسوط ظاهر میشود این قایل که قایل این قول شده در حال ضرورت است
نه در حالت اختیار نه مطلقا بنابر این لیکن قایل این قول مجهول خواهد بود بلکه
نقل [illegible] جماعتی از اعاظم شافعین این قول را اختیار
نموده اند لکن مختار نزد حقیر این است که فرق ما بین مختار و مضطر
در این باب نمی باشد و وقت نماز عشا منقضی میشود بانتصاف لیل
مطلقا بنابر این هرگاه کسی در اول شب خوابید و بیدار نشد مگر بعد
از نصف شب ظاهر این است که نماز او قضا بوده باشد [illegible]
برای کسی روزه بگیرد همان روز را بقصد کفاره این عمل نه ظاهر این است
که واجب هم باشد خواه خوابیدن باختیار این کس بوده باشد یا باضطرار
خواه معتاد بوده باشد به بیدار شدن [illegible] یا نه ظاهر این است که صوم واجب
بوده باشد در جمیع صور مذکوره و همچنین ظاهر این است که وجوب صوم
ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از [illegible] بوده باشد یا قبل
از اتیان [illegible] لکن ظاهر این است که وجوب صوم مختص بوده باشد
بصورتیکه آن نوم بعد از دخول لیل و انقضای زمانیکه وسعت
هر دو نماز داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده مثل آنکه قبل از تحقق
غروب خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر این است
که صوم واجب نبوده باشد و همچنین است هرگاه خوابید بعد از تحقق غروب
لکن قبل از انقضای زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد بدانکه
مشهور [illegible] کلام اصحاب آن است که بعد از نصف شب و قبل از فجر

قبل از ادای نماز عشا

اتیان بنماز هم

نموده باشد هم

پس هرگاه فرض شود خوابید و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح آیا حکم بوجوب
صوم در این حال نیز باشد ظاهر این است در این وقت نیز روزه
واجب بوده باشد و همچنین مورد محل سؤال در صورت معتبر بودن مستند حکم در مسئله این است
الاحوط روزه است لکن فرقی در این باب ما بین مرد و زن نمی‌باشد پس هرگاه زن قبل از نماز عشا
خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل روزه آن روز بر آن نیز واجب خواهد بود
و آنچه مذکور شد در صورتی بود که اهمال نماز عشا شده باشد در وقت آن
بجهت نوم و اما هرگاه اهمال آن شده باشد بسبب اغماء یا سهو یا بسبب مستی یا متعمدا
ترک نماز کرده باشد آیا در این صورت روزه آن روز بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه
میگوئیم اما اغماء پس اشکال در توان گفت که روزه بر شخص مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در
صورتی است که اغماء باختیار خود آن شخص نبوده باشد بآن معنی که آن شخص خود باختیار خود
احداث سبب اغماء نه نموده باشد و اما هرگاه باختیار خود احداث سبب اغماء نموده
ممکن است که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم عامد بعد مذکور خواهد شد و اما
اهمال نماز عشا سهوا پس میگوئیم که سهو بر دو قسم است اول این است که معتقد
این بود که نماز عشا را بعمل آورده باین جهت بعد از انتصاف شب منتفی شد [illegible]
اعتقاد او و ظاهر این است در این صورت حکم بوجوب روزه آن روز نتوان نمود
و اکتفا بهمان قضای نماز می‌باید نمود دوم آن است که غافل شد از نماز کردن تا وقتی متنبه شد
که نصف شب شده بود و احتیاط در دو قسم متحقق است در این صورت اهمال بروزه
آن روز ننماید و اما اهمال نماز عشا بجهت مستی پس میگوئیم این نیز بر دو قسم است یک
قسم این است که مستی باختیار خود نبوده در این صورت الاحوط حکم بوجوب روزه
آن روز ممکن نیست لکن طریقه احتیاط متحقق آن است که اهمال بروزه آن روز
ننماید و قسم دیگر این است که مستی باختیار خود آن شخص بوده که احداث سبب سکر را
باختیار خود نموده در این صورت حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد

در بیان حکم اهمال نماز عشا بسبب اغماء

ای بجهت نماز عشا کردم

باشد هم

یعنی کسی عمدا ترک نماز عشا کرد تا نصف شب منقضی شد آیا صوم آن روز بر آن شخص
واجب است به سبب اهمال معاقب خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک
صلوة و بنا خیر آن از وقتش تنبیه بر آن است که ختم مبحث نموده باز چند
مطلب اول آن است وجوب صوم مذکور آیا مختص است بصورتیکه اهمال
نماز عشا شده باشد در حضر یا شامل سفر یا نه ظاهر این است که در سفر و حضر
تفصیل داده شود در مسئله ما بین کثیر السفر و غیره که سفر او معصیت بوده باشد و غیره
از کثیر السفر بوده باشد آن شخص که اهمال نماز عشا نموده با آنکه سفر او معصیت بوده باشد
ظاهر این است که واجب بوده باشد که روزه گرفته باشد در آن روز و اما هرگاه جنبی
باشد روزه بر آن شخص واجب نخواهد بود و همچنین است هرگاه این او در شبی اتفاق افتاده
باشد که روزه آن روز در شریعت طاهره مجوز بوده باشد مثل اینکه در شب عید اتفاق
افتاده و همچنین است هرگاه حائض در آن روز هم رسید مثل اینکه حائض شد با آنکه ضعیف
حائض شد و هکذا و اما هرگاه جنبی این سبب صوم در شبی هم رسید صوم آن روز در
شریعت ممنوع بوده و حرام بوده باشد روزه در آن وقت واجب بلکه جایز نخواهد بود
تفصیل مقام متحقق آن است که گفته شود این سبب صوم در شبی که هم رسید صوم آن روز در
شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است یا واجب است اگر حرام بوده باشد ظاهر آن است
که روزه آن روز در این مقام مطلوب نبوده باشد پس جایز نخواهد بود و اگر ممکن بوده باشد
یعنی مانعی از صوم نبوده باشد و واجب است روزه و اما اگر واجب بوده باشد این
محتاج بتفصیل است و واجب با معین است مثل ماه مبارک مثل اینکه این او در ماه مبارک اتفاق
افتاد یا در شبی که روزه روز آن برای شخص معین بوده باشد با نذر بود در این صورت ظاهر
این است که لازم بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس صوم بمنزله خواهد نمود با آنکه
روزه ماه مبارک نماید و نیت این نماید که این مجزی است از آن صوم که مستند است با اهمال نماز
عشا باشد هم

بانوز عینی

بانه دو روزه است که واجب بوده باشد
باشد پس هرگاه اهمال
بروزه نماید هم

حق
تفصیل [illegible]

ولیکن معنای این مسئله را کما هو حقه بشو فهمی تا توفیق در رساله فارسی از جمله [illegible] الانوار
در مباحث صلوة کسوف مفصلا و اشاره اجمالی در رساله اول در مبحث مواقیت در
مضمون هر حال مشروح شده است و هر گاه صوم آن روز معین نبوده باشد مثل اینکه هر چند
مطلقی [illegible] صوم نشده و [illegible] مطلق در ذمه او بوده [illegible] باشد که فردا را [illegible]
قصد روزه گرفته باشد [illegible] صبح او را اتفاق افتاد و [illegible] قضای ماه مبارک
در صورت [illegible] وقت در این صورت امتثال در ضمن آنکه [illegible] طریق ممکن است
یکی آن است که نذر [illegible] بقصد کفاره ماه [illegible] روزه گرفته و جوبا در روزه
واجب نیت [illegible] مطلق [illegible] تا خیر [illegible] وقت دیگر [illegible] آن است که [illegible] آن روز را
بنیت هر دو صوم روزه گرفته [illegible] در این [illegible] و فرق ما بین این
صورت و صورت [illegible] آن است که [illegible] در اول لازم بود و بخلاف در این صورت
که [illegible] در این مقام جایز خواهد بود و بنا براین هر گاه کسی مشغول بصوم شده باشد که
تتابع و توالی در آن شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت [illegible]
از نصف [illegible] اتفاق افتادی [illegible] در آن روز قصد هر دو صوم نماید امتثال
[illegible] و بنا براین [illegible] تتابع [illegible] لازم
باشد استیناف آن صوم کفاره [illegible] تتابع [illegible] ممکن است که گفته شود
در صورتیکه [illegible] داخل نبوده باشد بلکه [illegible] بنیت [illegible] آن صوم بسبب اخلال بصلوة
عشا [illegible] روزه شود [illegible] آنکه موجب اخلال بتتابع [illegible] در آن
صوم نشود خصوصا در صورتیکه [illegible] بسبب اختیار آن کس نبوده باشد مثل
آنکه فرض شود کسی که شب [illegible] روز [illegible] خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خسته [illegible] آورده باشد در اثنای [illegible] خواب او را غلبه نموده
خوابید وقتی بیدار شد که هوا صبح شد لکن بعد از فتح باب [illegible] والله الموفق
الا اگر حاجت باین دقت [illegible] خواهد بود مطلب [illegible] آن است هر گاه [illegible] صبح

و منظور [illegible] آن م

اصل م

[illegible] عدم [illegible] آن [illegible]

الا اتفاق افتاد در روز آن اثنای [illegible] صبح [illegible] مجبور خواهد بود یا نه
در مسئله تفصیل در این مقام است ما بین آنکه [illegible] قبل از زوال بوده
یا بعد از زوال اگر [illegible] از زوال بوده باشد [illegible] جایز [illegible] و اگر بعد از [illegible]
بعد از زوال منافات با اتمام صوم [illegible] واجب ندارد و اگر قبل از زوال بوده باشد
تفصیل داده شود ما بین [illegible] و غیر آن اگر [illegible] بوده باشد [illegible]
لازم صوم [illegible] آن روز و اگر غیر [illegible] بوده باشد [illegible] در این وقت تفصیل داده
شود ما بین [illegible] واجب و غیر واجب اگر غیر واجب است [illegible]
صوم [illegible] و اگر واجب بوده باشد در این وقت لازم [illegible] تعارض واجبین [illegible]
مگر [illegible] ترجیح و اختیار اهم [illegible] مثلا هر گاه فرض شود [illegible]
اتفاقا روز قافله حاج [illegible] و این کس هم مستطیع است و با تکلف از این قافله [illegible]
از [illegible] در این [illegible] ظاهر این است که اختیار [illegible] روزه
آن روز [illegible] ترجیح [illegible] خواهد بود ما بین اختیار [illegible] واجبین و ترک دیگر
مطلب سیم آن است [illegible] قضای این روزه در صورت اخلال [illegible] واجب خواهد
بود یا نه مثل آنکه فرض شود [illegible] صبح [illegible] اتفاق [illegible] حایض شده
[illegible] اتفاق [illegible] باشند که [illegible] در روز [illegible] آنکه [illegible] آورده
[illegible] آنکه [illegible] آن شب [illegible]
بود و [illegible] اختیار [illegible] بی سبب [illegible]
ممکن شود مثل آنکه [illegible] بود و یا [illegible] که عبارت از یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم بوده باشد [illegible] ظاهر این است [illegible] حکم بوجوب قضای این روزه ممکن نبوده
باشد در جمیع صور [illegible] مطلب چهارم آن است که این حکم مختص بنماز عشا [illegible]
صلوات [illegible] ظهرین و صلوة مغرب [illegible] ثابت بنیت [illegible] هر گاه بعد از زوال [illegible]

[illegible] آنکه [illegible]

بلکه [illegible] حکم [illegible]

در این صورت م

[illegible]

روزه م

یا آنکه اخلال [illegible] نبوده [illegible] م [illegible] عدم [illegible] صوم [illegible] غیر نماز عشا

زمانیکه وسعت نماز فریضتین داشته باشند کی خوابید و بیدار نشد تا غروب یا آنکه در نیت اعتقاد
آنکه نماز مغرب کرده است نماز عشا را بجا آورد و خوابید بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ان
وقت صبح ... خلاف اعتقاد او منکشف شد مشخص شد که نماز مغرب و عشا را بجا آورده است
یا آنکه بعد از دخول شب و انقضای زمان صلوتین خوابید قبل از ادای صلوتین و بیدار نشد
مگر وقتیکه قبل از نصف شب بمقدار یکه کفایت نماز نمود مگر ... ادای صلوة عشا را در جمیع
صور صوم آن روز ثابت است و تمام کلام در این مقام اگرچه کاو را اعتدال نمود لکن
نظر باینکه بسا وقت مباحث ... بود و اصحاب ... معالمهم منوطی شود بود در این
مقام ثبت نمود والله العالم لحقایق الاحکام و حجج الائمة النجباء النظام علیهم الاف التحیة والثناء الی
مبحث چهارم در بیان وقت نماز صبح است و تحدید آن بدایه و نهایة پس میگوییم
اول آن یعنی ظهور روشنی است فوق افق متصل بافق از جانب که منبسط و منتشر است
در عرض افق متصل بان افق اول فجر است که تعبیر از آن بصبح صادق میشود در مقابل
صبح کاذب که عبارت از ... سفیدی است که فوق افق بطرز استطاله هم میرسد قبل
از آن و این سفیدی متصل بافق نیست بلکه فوق افق است ... و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله
است مابین این سفیدی و افق مشرق تعبیر از این میشود بصبح کاذب و فجر اول فجر اول کی
گویند بجهت آنکه این سفیدی قبل از سفیدی که متصل بافق است و منتشر در عرض افق است هم میرسد
و صبح کاذب میگویند از باب صفت بحال متعلق موصوف است ای کاذب ... باصبح یعنی
این سفیدی است که کسیکه اعتماد باین میکند و اخبار میکند که صبح است کاذب است در این اخبار
و آنچه اول مذکور شد آن سو فجر ثانی و صبح صادق میگویند ثانی بجهت آنکه بعد از اول روشنی
اول هم میرسد و صبح صادق بجهت آنست که صادق است کسیکه اخبار میکند که
صبح است و این روشنی که عبارت از روشنی متصل بافق حسی مشرق و منتشر در عرض آن است
اول وقت فریضه صبح است و در این وقت حرام میشود اکل و شرب بر کسیکه
عازم صوم است و وقت نماز ممتد است تا طلوع شمس باین معنی که وقت نماز صبح
منقضی میشود

منقضی میشود بطلوع شمس ... اما آنکه اول وقت نماز صبح همو حین
ظهور سفیدی است که مذکور شد پس محل اتفاق است و کسی از فقها در این خلاف نکرده است و اما انقضای وقت آن هم
و اما ... بطلوع شمس پس این مشهور مابین فقها است خواه در حق مختار بوده باشد یا مضطر
و بعض علما ... تفصیل داده اند مابین مختار و مضطر و فرموده اند اگر
چه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع قرص شمس لکن در حق مختار منتهی میشود
تا بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده اند و باسفار صبح
یعنی انتشار روشنی سفیدی چنانچه در خلاف فرموده و ممکن است ارجاع هر دو
بیک چیز مبحث پنجم آنکه هر یک از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوات خمس منقسم میشود بدو قسم
وقت فضیلت و وقت اجزاء و وقت فضیلت صلوة ظهر از اول زوال است
تا آنکه ظل حادث شیء بمثل شیء برسد و وقت اجزای آن بعد از انقضای وقت فضیلت
است تا آنکه باقی بماند بمقدار ادای عصر و وقت فضیلت عصر بعد از ادای ظهر است تا آنکه
ظل حادث بعد از دو مثل شاخص برسد و وقت اجزای آن تا غروب شمس و وقت فضیلت
نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزای آن
بعد از انقضای فضیلت است تا آنکه باقی بماند از نصف شب بمقدار یکه کفایت ادای عشا کند
و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزای آن بعد از ...
... بنصف شب و وقت فضیلت ... و فضیلت صبح از اول طلوع فجر است تا
تا ظهور حمره مشرقیه و وقت اجزای آن باقی است تا طلوع شمس و مخفی نماند که ظهور حمره در مشرق
بعد از طلوع فجر ... وقت است اول بعد از ... و ... بعد از آنکه
روشن شد و مراد در این مقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است
که آنچه مذکور شد و آنچه مذکور شد در وقت عصر در بیان وقت نماز عشا و بیان
وقت فضیلت آن معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا مخفوف است بدو وقت
اجزائی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزائی آن اول بعد از ...

بغروب شمس

از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و نماز عشا بعد از انقضای ثلث شب است تا نصف
شب و جماعتی از علما وقت فضیلت نماز عصر را نیز چنین بیان نموده‌اند اول یعنی وقت
فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزا اول بعد از فراغ از نماز ظهر است
تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود آن وقت وقت فضیلت نماز عصر داخل
میشود و منقضی میشود برسیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت اجزا است
تا غروب و چون که معلوم شد که اهتمام تمام است در رعایت [illegible] فرایض در
اوقات فضیلت آنها و نماز خلاف آن است بلکه بعد از انقضای مقدار یک رکعت
نماز ظهر هم کند وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود بل بعد از تحقق زوال چنانچه راجح است تا آخر
نماز ظهر تا فاصله نقل ایشان هشت رکعت نافله مبتنی است حال در نماز عصر
یعنی راجح این است تا آخر ظهر در نماز عصر تا فارغ شود از هشت رکعت نافله آن و لکن
خواهد بود این در صورتی است که ایشان نافله نموده باشند و اما هر گاه نخواهد نافله بعمل آورد
رجحان هم تا آخر صلوتین بمقدار نافله مسلم نیست بلکه چنانچه هر گاه ایشان بنماز ظهر نمود
در اول زوال نماز ظهر ایشان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود چنین است
حال در نماز عصر که هر گاه ایشان باید بعد از فراغ از نماز ظهر [illegible] بغیر فصل
نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع نشده خواهد بود خواه ایشان هشت رکعت
زوال که نافله ظهر است کرده باشند یا نه غایت ما فی الباب آن است که در صورت عدم
ایشان بنافله ظهر هر دو با اصحاب خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود
بل این ظاهر در نماز عشا مسلم است که هر گاه ایشان نمود بآن قبل از زوال حمره مغربیه
واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر وقت فضیلت خود بود اما آنکه اهتمام [illegible] در رعایت
صلوات در اوقات فضیلت آنها ضرور است و نهایت مبالغه در اخبار معتبره
در این باب بعمل آمده چنانچه در حدیث کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام وارد است که آن حضرت فرمود که فضیلت وقت اول بر وقت آخر
[illegible]

از برای مکلف از اولاد و اموال او و در حدیث دیگر از آن سرور علیه السلام
مروی است که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است
بر دنیا و این حدیث فوق جمیع محامد و محسنات است بالاتر از جمیع محاسن [illegible] و محروم
ساختن ایشان خود را از این سعادت عظمی در صورت انتفای عذر ستم است
شدید و خسارت عظیم و چون که محافظت صلوات در اوقات
فضیلت آنها موقوف بر معرفت وقت فضیلت میباشد و معرفت وقت
فضیلت در غیر ظهرین بنحوی که مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما در ظهرین
در ظهرین آنکه بنحوی که مذکور شد خالی از صعوبتی نیست لهذا مناسب
دانسته شد [illegible] که وقت این دو نماز را اشاره نماید بنحوی که اظهر از این
بوده باشد پس میگوئیم [illegible] فضیلتهای [illegible] و غیره آن است و وقتیکه
آفتاب در اول حمل بوده که شمس [illegible] وقت در غایة الخط [illegible] است
ظل حادث [illegible] شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه [illegible]
و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه
و هر گاه ظل حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص میشود در دو [illegible]
[illegible] دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و پنج
دقیقه و در اول جدی که [illegible] باشد ظل حادث [illegible]
شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بدو مثل شاخص میرسد
در سه ساعت و نه دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص
میشود در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص
میشود در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در اول دلو که اول حوت است
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص [illegible]

و در وسط حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه
و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پانزده دقیقه و در اواخر حوت که
متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و شش
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هجده دقیقه و در وسط حمل
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و سه دقیقه و معادل دو مثل شاخص
شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در اواخر حمل که اول ثور است ظل مثل شاخص
مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و بمثل و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود
در سه ساعت و چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و هفت
دقیقه و در اواخر ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط
جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در اواخر جوزا که اول سرطان است
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص
در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه و در این دو مقام نیز اشتباه شده و در وسط
سرطان مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل
وسط ثور است و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط
حمل است و اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت و اول
حوت است و اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است
و اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتی است
که عرض بلد بقدر ری و دو درجه بوده باشد مثل اصفهان و نواحی آن و در صورتی
که عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص هم باید و مثل شاخص

معادل م

اسد م

و بلاد دیگر مثل آن بوده باشد در عرض م

بیشتر میشود یا کمتر والحق مذکور شد حاصل شد مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل
شاخص در اوان بودن شمس بود در اوایل بروج و اواسط و اواخر آن و در بیت احوال
تو نیا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین مقادیر مذکوره اگر چه مفید قطع
نیست بسا که وقوع اشتباه در بعض مواضع لکن چون که مفید مظنه است اعتماد بر مظنه
در امثال این مقام [illegible] است لهذا عمل بمقتضای آن نمودن بی عیب است و ذلک [illegible]
تعجیل نمودن انفع و احکم خواهد بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوات
فرایض یومیه بود و اما اوقات باقی فرایض ان شاء الله تعالی هر یک در محل خود
بیان خواهد شد فصل سیم در تقسیم نمازهای [illegible] مستحبه است و اقسام
آن بسیار است باعانت الله تعالی شاید [illegible] بیان خواهد شد کلام در این مقام
در نوافل یومیه است و تسمیه بنوافل یومیه با آنکه [illegible] میشود
یا باعتبار آن است که اکثر آن متعلق بصلوات یومیه است الحق آنچه متعلق بنافله
مغرب [illegible] ایشان نمود در [illegible] یا باعتبار این تسمیه نظر و فرق است [illegible]
و در این هر چند مبحث است مبحث اول در عدد رکعات نوافل یومیه [illegible] نوافل
یومیه سی و چهار رکعت است [illegible] علمای شیعه [illegible]
ضعف رکعات فرایض یومیه هشت رکعت نافله زوال است و هشت رکعت که قبل از ظهر
[illegible] از ظهر اتیان می نمود و هشت رکعت بعد از نماز ظهر و قبل از عصر اتیان می نمود
و تعبیر از اول بنافله ظهر کرده میشود و تعبیر از ثانی بنافله عصر و در صحت نسبت هر گاه متوجه
این اضافه شود مطلق [illegible] نماز و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان میشود بعد از نماز مغرب
و دو رکعت نافله عشا است [illegible] که بعد از نماز عشا [illegible]
و تیره میمانند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع
یازده رکعت میشود و اطلاق نماز شب چنانچه بر هشت رکعت اول میشود و اطلاق میشود

نوافل ظهرین و وتیره ساقط نیست

بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله مغرب که قبل از فریضه فجر اتیان میشود والخیر
و شب دوم در بیان وقت نافله ظهر و عصر است و آنچه مذکور شد که عدد
رکعات هم
نوافل یومیه سی و چهار رکعت است این در حضر است و اما در سفر نصف آن
ان ساقطست پس عدد رکعات این نافله در سفر هفده خواهد بود و شانزده
رکعت نافله ظهر و عصر و همچنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقطست
لکن این در حق مسافریست که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد و اما
حکم مسافری که قصر نماز در حق او جایز بوده باشد مثل کثیر السفر یا کسیکه سفر
او مشروع نبوده باشد ظاهر اینست که جمیع نوافل ثابت بوده باشد مثل حضر
اتیان بنافله ظهرین
و همچنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد
جایز است در اماکن اربعه
ما بین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد نبی در مدینه صلی الله علیه و آله
در مدینه یا حایر حسین علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن اربعه اتیان
بنافله ظهرین و وتیره میتواند نمود خواه فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام در این
در صورت اتمام
که این حکم در صورت قصر در صورت قصر نمودن فریضه یا اتیان بفریضه در خود
نفس این اماکن خواهد بود یا ثابت است اگرچه ظاهرا اتیان بفریضه مقصوره در خارج
نیز هم
اماکن نماید و علی التقدیرین نافله را هم نیز در نفس اماکن باید یا در خارج پس مسئله متصور
نکند صور تحقیق میشود اول آنست که اتیان بفریضه نماید تماما در خود اماکن تمام
و نافله را در آن اتیان نماید مثل اول است مگر آنکه اتیان بفریضه نماید مقصوره
در این دو صورت نافله ثابت است مثل حضر سیم آنست که بنافله را در خارج
نماید هم
و اتیان بفریضه در نفس اماکن لکن تمام تامه و چهارم مثل این است مگر آنکه اتیان
بفریضه نماید در نفس اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر اینست که نافله
اتیان بنافله نتواند نمود پنجم آنست که اتیان بنافله نماید در نفس اماکن و بفریضه
در خارج مقصوره ششم آنست که اتیان بهر یک از نافله و فریضه
در خارج نموده باشد و شکی نیست که در این دو صورت فریضه قصر خواهد

۱۰

بود و این محل کلام نیست و کلام در این است که آیا در این دو صورت اتیان بنافله جایز است یا نه
که حکم بجواز هر یک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم بجواز اقرب
بصواب باشد پس در قسم اول اتیان بنافله ظهر مینماید در نفس یکی از اماکن اربعه
اگرچه حین اتیان بنافله ناوی این بوده باشد که اتیان بفریضه در خارج خواهد
نمود مقصوره یا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره اتیان نمود نماز وتیره را
در نفس یکی از اماکن اتیان میتواند نمود و در قسم ثانی که سادس
اقسام است اتیان بهر یک از نافله ظهرین و ظهرین در خارج از اماکن
مینماید لکن در صورتیکه متمکن از اتیان ظهرین در نفس اماکن بوده
باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین
متعین بوده باشد بحدیکه مفری از قصر در حق او نبوده باشد اگرچه
تبدیل مکان نماید مگر باقامه عشره ایام و در ما نحن فیه چنین نیست
نظر باینکه متمکن هست در آن وقت نماز را در نفس اماکن اتیان نماید
تامه بنابراین مسافر در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود اتیان
نماید متعین است که قصر نماید لکن نظر باینکه متمکن هست از اتیان نماز
در مسجد الحرام تامه لهذا میتواند اتیان بنافله ظهر مثلا در منزل خود نماید
بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در همان منزل مقصوره اتیان نماید و همچنین است
در مدینه منوره و کربلای معلی علی مشرفهما الاف التحیة والثناء پس محصل کلام
در این مقام این است کسیکه در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد جایز است
در حق او اتیان بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن اتیان نماید یا هر دو را
در نفس اماکن یا نافله را در نفس اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بالعکس
و در صورت اتیان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در
جمیع صور اتیان بنافله ظهرین و عشا در حق او مجوز خواهد بود و همچنین هرگاه
کسیکه از سفر وارد میشود ... فرسخ
بلد خود نماز را ... هر کدام
تاخیر در نافله نماید تا ورود بلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت در
حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا ورود بجانب

بانه بلکه اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید در چنین صورت متمکن از اتیان بفریضه
تامه در خانه نخواهد بود تاخیر در آن اگرچه تا آخر وقت بوده باشد و همچنین است هرگاه کسی
انشای سفر نماید در اول زوال جایز است در حق او اتیان بنافله زوال در منزل
اگرچه اتیان بفریضه ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله در موارد مذکوره را در مطالع
الانوار ذکر نموده ایم **مبحث دویم** در بیان وقت نافله ظهرین است و در این چند قول است
اول و هو اوسع الاقوال آن است که وقت نافله ممتد است بامتداد وقت فریضه
و این قول را صاحب شرایع وغیره حکایت نموده اند و تا صاحب القایل این بر نخورده ایم
لکن کلام ابو الصلاح در مبحث صلوات مسنونه اگرچه موهم این است چنانچه توهم نموده است
که او وقت نافله هر فریضه ممتد است بامتداد آن فریضه لکن مذکور شده در اوقات
فرایض که آن مرحوم وقت اجزای نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند برسیدن ظل
شاخص بچهار سبع آن و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن
ظل شاخص بمثل شاخص پس مقتضای جمع مابین دو کلام او آن است که وقت
نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص شود لکن در حق مضطر بنا بر مقتضای
کلام ایشان در نماز عصر چنین است لکن در حق مضطر نظر باینکه وقت نماز عصر را
در حق مضطر ممتد میدانند تا غروب و در حق مختار وقت آن را ممتد میدانند
تا بلوغ ظل بمثلین شاخص **دویم** آن است که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل
شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر ممتد است تا آنکه ظل دو مثل شاخص
شود و ارباب این قول مختلف اند بعضی استثنا نموده اند از آخر این دو وقت
مقداری را که کفایت فریضتین نماید و بعضی مطلق فرموده اند و استثنا نه
نموده اند بلکه بعضی تصریح بر عدم استثنا نموده **و قول سیم** و هو اضیق الاقوال
آن است که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل حادث بدو سبع شاخص برسد بعد از
تحقق زوال تا این وقت مشترک مابین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز
ظهر میشود باین معنی که اتیان بنافله ظهر در این وقت جایز نخواهد بود نظر بخروج
وقت آن و وقت نافله عصر باقی است تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد

بعد از آن

در بیان وقت نافله ظهرین

بعد از آن مختص بنماز عصر میشود باین معنی که اتیان بنافله ظهر از انقضای این مقدار و قبل از عصر جایز نیست و مختار
ما بین اقوال قول ثالث است و از جمله اموری که در این مقام مناسبت بیان شود دو مطلب است
اول آن است که هرگاه کسی در اول زوال بجهة عارضی ترک نافله ظهر نمود و نماز ظهر را در اول
وقت اتیان نمود و همچنین ترک نافله عصر نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل بعمل آورد و هنوز ظل حادث
ما بین دو سبع شاخص نشده در این وقت باعث رفع شد میتواند هر دو نافله را بعمل آورد بقصد اداء
نظر ببقاء وقت هر دو و هرگاه فرض شود که رفع باعث شد بعد از ادای ظهر و قبل از عصر در این صورت
آیا میتواند اتیان بنافله ظهر نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه این نافله است در وقت فریضه
و انقدر که ثابت است جواز این نافله است مقدم بر صلوة ظهر و مفروض این است که بعد است ظاهر این است
که جایز بوده باشد **مطلب دوم** در تحدید وقت نافله ظهر و عصر است بحسب ساعات بدانکه مذکور در بحار و ذخیره
آن است که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص وقتی که شمس در راس سرطان جدی بوده باشد در یکساعت و نیم
و هفت دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه و در وسط جدی در یکساعت و نیم و هشت
دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر جدی که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص
در یکساعت و چهار دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و هفده دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص
در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول
حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه در این اشتباه است و بچهار سبع در دو ساعت و
نیم و یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت
نیم و هشت دقیقه و در آخر حوت که اول حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت
و نیم و سیزده دقیقه در وقت نافله ظهرین در غیر روز جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست و همچنین عدد رکعات
نافله روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافله سایر ایام بچهار رکعت پس عدد رکعات نافله در جمعه بیست است
و اشکالی در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات در این بسیار است **اول**
آن است که اتیان شود مجموع بیست رکعت قبل از زوال جمعه یعنی در یک دفعه ظاهر این است که جایز بوده باشد
در هر وقت از اوقات قبل از زوال که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت بلند شدن آفتاب
یا قریب بزوال بوده باشد در هر وقت که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را یکدفعه اتیان میتواند نمود **دویم**
آن است که مجموع بیست رکعت را بار اتیان نماید قبل از زوال لکن متفرقه این نیز بهر نحو که خواسته
باشد ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام متصوره آن است که توزیع نموده باین نحو

در بیان نافله روز جمعه

[illegible]

که شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را
وقتی که آفتاب بلند شد اتیان نماید و شش رکعت را قریب بزوال اتیان نماید و دو رکعت را
متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان نماید و بعد از تحقق زوال ظاهر این است
که جایز نباشد باین معنی که جایز نیست تاخیر نماید این دو رکعت را و بعد از زوال اتیان
نماید و اگر اتفاق افتاد زوال شد و اتیان باین دو رکعت ننموده باشد قبل از اتیان
بفریضه اتیان باین دو رکعت نماز نه نماید سیم آن است که اتیان نماید مجموع بیست رکعت نافله
بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمعه بعد باشد یا متفرقه و این قسم اگرچه از کلام شهید ثانی در شرح لمعه و شرح
ارشاد جواز آن ~~ظاهر میشود~~ لکن مختار عدم جواز است چهارم آن است که اتیان نماید مجموع بیست رکعت نافله
در میان دو نماز خواه مجتمعه بعد یا متفرقه و این نیز جایز نیست اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی
در شرح ارشاد تصریح فرموده اند بر جواز پنجم آن است که اتیان نماید مجموع بیست رکعت بعد از ادای فریضتین
و شکی در جواز این نیست خواه مجتمعة اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در این است که در این وقت بنیة قضا
اتیان نماید یا بنیة ادا اولی آن است که قصد قربت مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا هیچیک نشود ششم
توزیع است و این بچند قسم متصور میشود اول آن است که بعضی از این نافله را قبل از زوال اتیان نماید
و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین و ثانی آن است که بعضی از آن را بعد از زوال و قبل از فریضه
و باقی را فیما بین فریضتین اتیان نماید ثالث آن است که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین
و باقی را بعد از فریضتین و رابع آن است که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن فیما بین فریضتین
و بعضی دیگر را بعد از فریضتین و خامس آن است که بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال
قبل از فریضتین و بعضی را فیما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید ظاهر این است که هیچیک از
این اقسام جایز نبوده باشد بلی اقسام دیگر هست که مضایقه از جواز آنها نداریم اول آن است که بعضی از
نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را فیما بین فریضتین و سه قسم از این منصوص است یکی
آن است که هشت رکعت در مابین فریضتین اتیان شود و ثانی آن است که شش رکعت فیما بین
اتیان شود و ثالث آن است که چهار رکعت فیما بین اتیان شود دوم آن است که بعضی
از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین و ثالث آن که جمع
مابین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین

فریضتین

فریضتین و بعضی بعد از فراغ از هر دو فریضه دو رکعت این
اقسام همه جایز بوده باشد مگر آنکه مناسب این است که ختم بیست نماید
تا آنکه دو مطلب اول آن است مذکور شد که صحیح الخ مذکور که بوده باشد
مؤدی سنت خواهد بود مگر الجمله اقسامی که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل
از همه آن است که اتیان شود مجموع بیست رکعت قبل از زوال بتوزیعی که مذکور
شد یعنی آنکه شش رکعت وقت انبساط الشمس و شش رکعت وقت ارتفاع
آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال کما مر
در این مقام بحث دیگر است که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتد
در روز جمعه واقع شد آیا حکم نافله بحال خود باقی است یا خیر ظاهر آنکه
اتیان بنماز نافله در این دو یوم قبل از صلوة عید نماز و بعد از آن منهی عنه است
ظاهر احتمال اول است پس نافله بر حال خود باقی است اگرچه در صورت
معروضه بوده باشد و ظاهر آن است که نهی منصرف بغیر این نماز بوده
باشد و مطلب ثانی آن است که آیا مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر است
و عصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است یا شانزده رکعت
از نافله ظهرین است و چهار رکعت از وظیفه یوم جمعه ثمره در مقام
نیت ظاهر میشود و ظاهر احتمال اول است پس احوط آن است که ده رکعت
اول را بنیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل آورد و ده رکعت باقی را
بنیت نافله عصر لکن اولی آن است که نیت این نماید متعرض آنکه از نافله
... است یا از وظیفه یوم است ... نشود بلکه مقصود این
... که شارع مقرر فرموده در این روز بیست رکعت نماز نموده
... لا الطلبه و طلب رضاه این نماز را بعمل آورم مبحث سیم در بیان

هرگاه کسی اتیان باین بیست رکعت نماز بعد نکند هم نماید

مذکوره هم

متعرض هم

وقت نافله مغرب [illegible] اما نافله مغرب پس وقت ان داخل میشود
بعد از انقضای مقدار یک گفتن نماز مغرب باشد بعد از تحقق غروب لیکن جایز نیست اتیان
نافله مغرب مگر بعد از ادای نماز مغرب و وقت ان ممتد است تا [illegible] زوال حمره مغربیه
و کلام ابن [illegible] هر گاه [illegible] در وقت نافله ظهرین مؤید ان است که وقت
این نافله [illegible] با امتداد وقت نماز مغرب [illegible] و در وقت خلاف است پس قول اول
مشهور و معروف مابین فقها ان است که هر وقت ان منقضی میشود بزوال حمره مغربیه
و ظاهر محقق در معتبر و علامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این دوم ان است که
که ممتد است با امتداد وقت مغرب و این مختار شیخ شهید است [illegible]
در دروس و صاحب مدارک سیم [illegible] جمع مابین هر دو قول است اول در حق
مختار و دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در کافی نظر بانکه
در فصل صلوات مسنونه فرموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است با امتداد
وقت ان فریضه و در وقت نماز مغرب قائل شده که وقت مختار منتهی میشود
بزوال حمره مغربیه و وقت مضطر باقی است تا نصف شب و مختار ما این
اقوال قول اول است بحث چهارم در بیان مزاحمت نوافل بر مؤکده است
نسبت بنوافل و در ان چند مقام است اول ان است که نافله ظهرین هر گاه
این دو نماز [illegible] در وقت این دو نماز توضیح حال این احال ان است که هر گاه
کسی [illegible] یک رکعت از نافله ظهر را اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد در این
صورت جایز است که هفت رکعت دیگر را فراغ نماز ظهر گذارد یعنی هفت
رکعت بعد از انقضای وقت نافله اتیان نماید بعد بنماز ظهر نماید و همچنین حال از نافله
عصر [illegible] پس هر گاه یک رکعت را فقط [illegible] در وقت خود اتیان نمود و وقت ان نافله
منقضی شد [illegible] تمام نافله عصر [illegible] مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست
لکن کلام در این است که ایا این حکم مختص بصورتی است که این کس با اعتقاد وسعت وقت
نافله [illegible] شروع بنافله نمود [illegible] اتیان بیک رکعت [illegible] و اعتقاد او

منکشف شد با انکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتیکه قبل
از شروع بنماز نافله [illegible] معتقد ان است که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از ان نیز
در ان صورت جایز است [illegible] یک رکعت را در
وقت اتیان نموده باشد و تتمه را بعد خارج وقت ظاهر ان است که حکم در هر دو صورت
ثابت بوده باشد و مختص بصورت اول [illegible] نبوده باشد ولکن این در
صورتی است که یک رکعت [illegible] که خروج وقت نافله بعد از اتیان
بیک رکعت بوده باشد اما هر گاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت
نیست ایا در این صورت اتمام دو رکعت جایز است یا انکه قطع ان نماز متعین است
ظاهر اول است لکن این صورت است که باعتقاد وسعت وقت شروع بنماز نافله
نموده باشد و قبل از اتمام رکوع [illegible] اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود
قبل از اتمام رکعت در این صورت اگر چه اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع نماز باو
لازم نیست لکن اتمام همه نافله جایز نیست اما هر گاه قبل از شروع بنماز منتفی بوده
باشد که تمکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر این است که شروع بنافله در این
صورت جایز نبوده باشد مقام دوم در این است که ایا این مزاحمت در نافله جمعه
ثابت است یا نه یعنی هر گاه کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت
بعد از اتمام یک رکعت منکشف شد که وقت نافله خارج شده یعنی وقت فریضه داخل شد
بتحقق زوال در این صورت ظاهر این است که مزاحمت جایز بوده باشد یعنی اتمام
نافله روز جمعه جایز بوده باشد و اما اتمام ان نماز که شروع نموده و بعد از اتیان یک رکعت
وقت خارج شد ظاهر این است که جایز بوده بلکه در رتبه که اتمام جایز [illegible]
نیز باشد اگر چه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد [illegible]
این است که مزاحمت نافله در روز جمعه با فریضه ثابت نیست [illegible] رکعت نافله را

بوده باشد

روز هم

ان دو رکعت هم

بلکه اگر دو رکعت را بعمل آورده باشد بل هرگاه اگرچه یک رکعت را تمام نموده باشد
و شروع برکعت دوم هم نموده باشد در آن وقت وقت نافله خارج شود بشود
یعنی وقت نافله ظهر داخل شود در این صورت میتواند آن دو رکعت را تمام نماید
اگر تا بیست رکعت تمام نموده اگرچه این کلام قریبه شود مقام سیم در واجب
نافله است مغرب با صلوة عشاء یعنی که شروع بنماز نافله مغرب نمود با اعتقاد
اینکه وقت نافله باقی است لیکن بعد از اتمام یک رکعت وقت خارج شود در این صورت
ظاهر این است که اتمام نافله مغرب یعنی چهار رکعت را ایشان نتواند نمود
ولکن اتمام آنچه شروع نموده ظاهر این است که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل
از اتمام یک رکعت بوده باشد مگر آنکه در صورتی است که قبل از شروع بنماز معتقد
بوده وقت گنجایش چهار رکعت را داشته بوده باشد و هرگاه چنین
نبوده باشد این مخصوص کنند هم سیم میشود اول این است که معتقد این باشد که بقدر
دو رکعت از وقت نافله باقی است در این صورت ظاهر این است که بتواند
دو رکعت را اتیان نمود ظاهر این است که بنا در این وقت قضا این کند که
این دو رکعت آخر نیست دوم این است که معتقد این باشد که وقت وسعت
یک رکعت دارد نه دو رکعت در این صورت ظاهر این است که شروع بنافله
نتواند نمود سیم این است که معتقد این است که وقت وسعت سه رکعت
دارد در این صورت بعد دو رکعت را تواند نمود ~~وا علاوه~~ مضرته علاوه
بحث پنجم در بیان بعضی نمازهای وارده در آن وقت است یعنی فیما بین
نماز مغرب و عشاء که بعد از آن تعبیر از آن وقت بساعت غفلت شده
و وجه تسمیه آن وقت بساعت غفلت چنانچه در بعضی اخبار ظاهر میشود
این است که جنود شیطان در این وقت غافل از ایشان میشوند از احوال ایشان
پس مراد این است که این ساعت ساعتی است که غافل بودند جنود شیطان از ایشان

غافل میشوند باشند پس هرگاه کسی از شر ایشان در آن دو وقت محفوظ می باشد پس دعا
عبادت در آن وقت اقرب باجابت و اولی بقبول خواهد بود و مدلولی که از ده
آن شنیده این است که شیطان پهن میکند ادوات اغوای عباد را از وقت غایب
شدن شمس تا زوال شفق که حمره مغربیه است و همچنین پهن میکند عسکر و جنود
نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت پهن
نمودن و منتشر ساختن جنود است که اغوای خلایق کنند در این دو وقت
چونکه منتشر شده اند بر خلایق لهذا میتوان گفت که غافلند از احوال آن
و چونکه مشغول اند بجهة اغوای بعضی کسی لهذا آسان است که در آن وقت
از آن مشغول هر کس دعا نمود از شر ایشان محفوظ باشد با آنکه چون این دو ساعت
ساعت شریفی است و غالب ناس از شرافت آنها غافل اند لهذا تسمیه شده بساعت
غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از شرافت آنها ازین که شرافت آنها نیک
و دیگر چون شیطان در این دو ساعت وقت جنود خود را مشغول میباشد
بجهة اغوا و اشغال ناس از طاعت الرحمن شاید یا این مناسبت تسمیه شده
بغفلت علی ای حال مقصود در این مقام ذکر بعضی نمازهای وارده در آن
وقت که عبارت از بعد از نماز مغرب است و قبل از نماز عشا است و در این مقام اقتصار
میشود بچند نماز اول چهار رکعت نافله مغرب است که بیان شد دوم نمازی است
که مشهور شده در السنه بنماز غفیله بصلوة غفیله و آن نماز دو رکعت است در رکعت
اول بعد از حمد این آیه را بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له
ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة

الا تعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین عبارت
حدیث بعد از ان این است فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه وقال اللهم انی اسئلک بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذا وکذا او یقول
اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها
لی وسال الله حاجته اعطاه الله ما سال این است عبارت حدیث وقوله علیه السلام
وان تفعل بی کذا وکذا اشارت باینکه حاجت خود را در ان وقت ذکر نماید وقوله
علیه السلام فی اخر الحدیث وسال الله حاجته اشاره برای است که حاجت خود را دو مرتبه ذکر
کند باید گویا نکته در تکرار این بوده باشد که یک مرتبه متوسل میشود بذات اقدس حق سبحانه در
قضای حاجت خود و بمعونت شفاعت بمفاتح الغیب این چیزها که موجب توصل ...
اسم اعظم الهی وغیره چیزها که عالم با نهایت مکر باری تعالی جل شانه ...
~~... ...~~
و باین اشاره است قوله علیه السلام بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت او در مرتبه دیگر وسیله
قضای حاجت خود قرار میدهد سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه وال اطهار او را
و باین اشاره است قوله علیه السلام فاسئلک بحق محمد واله الی اخره وقوله علیه السلام وسال
الله حاجته ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید بعد از انکه بگوید
کیف تعلم حاجتی یعنی بگو اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی ...
~~... الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ...~~
وصفقتهم ... فی اقرب الطرق للوفود علیک ... اولیائک الذین
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و هر مطلبی که خواهد ذکر نماید ان وقت بگوید فاسئلک بحق
محمد واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی و ممکن است که مراد این باشد که ذکر حاجت خود
نماید در اثنای گفتن اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد واله
علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی ان وقت ذکر حاجت خود نماید و احتمال سیم
این است که ... قوله علیه السلام وسال حاجته اشاره بوده باشد بتفسیر کذا وکذا

در اثنای گفتن ... وان تفعل بی کذا وکذا واین بعید است چه اگر مراد این بودی بایستی
چنین ... ذکر شده باشد و احتمال چهارم این است که مراد این بوده
باشد که بعد از فراغ از نماز سوال حاجت خود نماید بنابراین وسال حاجته عطف خواهد بر صلی که در
قوله ... در اول حدیث مذکور شد اول حدیث این است من صلی من الفریضه
رکعتین فرأ فی الاولی الحمد وقوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله وکذلک
ننجی المؤمنین وفی الثانیة الحمد وقوله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی اخر الایة
فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه الی اخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنابر این چنین خواهد
بود ... میان نماز مغرب وعشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد
و سوال حاجت خود بعد از نماز هرگاه چنین نماید خداوند عالم اجابت حاجت او
خواهد فرمود و حاجت او را بر خواهد آورد هرگاه جمع باین همه نماید به همه احتمالات
حدیث عمل کرده خواهد بود باین طور که در وان تفعل بی کذا وکذا ذکر حاجت خود نماید
و همچنین بعد از قوله ... تعلم حاجتی ذکر ... سوال حاجت خود نماید و اعاده
ان نماید بعد از ~~...~~ اما ان که گفت ... لما قضیتها و بعد از فراغ از
نماز داگر چنین نماید اشمل و اتقن خواهد بود ... که مذکور شد در بیان کیفیت
این و حقیقت این نماز و کلامیکه در این مقام ... است که ایا این نماز را ... تفصیل
~~... ...~~
در مقال است پس میگوییم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخی است که در جانب مغرب
است ... بعد از غروب یا بعد از ان در صورت اولی یا اقتصار میکند بر نماز ...
دو رکعت ... یا جمع میکند ما بین ان و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت ثانیه
یا این دو رکعت نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط ان اتیان مینماید
یا بعد از ان پس اقسام مسئله ... اول ان است که اتیان باین نماز نماید
قبل از زوال حمره مغربیه ... واقتصار نماید بر ان دوم ان است
اول ... در انکه ان است که جمع نماید ما بین ان و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم

میدارد دیگر نافله مغرب پس در این دو صورت ظاهر آنست که ایشان مابین نماز نتوان نمود
سیم آنست که هیچ نماید مابین این نماز و نافله لکن ایشان مابین نماز [illegible]
مابین نافله مغرب مشغول شده که این قبل از زوال حمره مغربیه خواهد بود و این قسم
نیز ظاهر آنست که جایز بوده باشد چهارم آنست که ایشان نماز مابین دو رکعت
بعد از چهار رکعت نافله مغرب لکن قبل از زوال حمره مغربیه این نیز در
نیست که جایز بوده باشد پنجم این مثل چهارم است مگر آنکه ایشان نماز معهود
بعد از زوال حمره مغربیه بوده باشد ششم آنست که اقتصار نماید
مابین دو رکعت لکن بعد از زوال حمره مغربیه این دو قسم ظاهر آنست
که جایز بوده باشد پس ایشان مابین دو رکعت در چهار صورت که اول
مذکور شد بعید نیست لکن در دو صورت آنها مختلف میباشند در
قوه و ضعف یعنی که دو صورت اول ~~[illegible]~~ پس حکم بجواز
در کمال قوه است و صورت ثالثه اگرچه جایز است لکن مثل این نماز دوم
دو صورت در قوه نیست چنانکه جواز در صورت ثالثه اقوی از
صورت رابعه است و ممکن است که هرگاه کسی دو رکعت نافله مغرب را ایشان
نماید بکیفیتی که مذکور شد و در آن قصد هر دو نماز کند هم قصد نافله
مغرب و هم قصد این نماز امتثالا للسنتین لا در دو نماز بعمل آورده
باشد یعنی هم ثواب نافله و هم [illegible] پس ظاهر ثواب هر دو نماز خواهد بود
بالجمله ان الله تعالی وجه جواز این نماز در چهار صورت که مذکور شد
و عدم جواز در دو صورت اخیره ظاهر میشود از مطالع الانوار
و از جمله صلوات وارده مابین نماز مغرب و نماز عشا نماز معروف
بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده از جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده که وصیت میکنم شما را باید دو رکعت

بامر [illegible] [illegible] وجه
او دم

نماز وصیت

نماز میان مغرب و عشا قراءه بکند در رکعت اول بعد از حمد سیزده مرتبه سوره
اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسیکه
این نماز را بکند در هر ماهی می‌باشد او از جمله متقین و هرگاه در هر سالی بکند
می‌باشد او از جمله محسنین و هرگاه در هر جمعه بکند می‌باشد از جمله نمازکنندگان
و اگر در هر شب بعمل آورد [illegible] در بهشت و [illegible] از خداوند عالم جل
شانه کسی احصای ثواب او را نمی‌تواند نمود و چونکه حدیثی که مشتمل این نماز
است ضعیف است لهذا ترک این نماز اولی است مگر در صورتی که [illegible] ایشان بنافله و
مغرب نماید یا آنکه این نماز را مقدم بر نافله مغرب ایشان نماید و در این دو
صورت ظاهر آنست که ~~[illegible]~~ ایشان مابین نماز عیب [illegible] نداشته باشد
و از جمله نمازهای وارده مابین عشائین نمازی است که در دهه اول ذی الحجه ایشان مابین
این دو نماز وارد شده و آن نمازی است که [illegible] روایت شده از کاشف اسرار
دو عالم یعنی جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که جناب [illegible]
بمن او فرمود که نباید ترک کنی دو رکعت نماز را میان نماز مغرب و عشا در دهه
ذی الحجه و میخواند در هر یک از آن دو رکعت بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد سوره قل هو الله
احد و این آیه شریفه را و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین
لیلة و قال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین بعد از آنکه
این دو رکعت نماز را میان این دو نماز در این دهه بعمل آورد در ثواب شریک حاجیان خواهد بود با حاج
در ثواب ایشان اگرچه بحج مشرف نگردیده باشد این نماز نیز مثل نماز وصیت است بلکه مراتب
سنتی آن اضعف از سنتی آنست چه این حدیث در احدی از کتب معتبره روایت نشده و سید ابن
طاوس نقل فرموده این را از کتاب ابن اشناس که اصل این کتاب معروف و مصنفش [illegible] اعتماد
از

باید توان نمود و در حکم لکوا این نماز در وقت فریضه مگر نمی که در صلوه و صبت
مذکور رسیده این مجمی لکو که انتصار نماید این نماز و بجا ملاحظه نموده بانکه در صورت
جمع مابین هر دو اصل این نماز ایشان باین نماز نماید بعد نماز نافله مغرب را این جمع صورت
با عییت ظاهر بود چنانچه وجدان در مطالع الانوار مبین است و از جمله نماز های که
متداول شده در این اعصار میان نماز مغرب و عشا میکنند نماز هدیه میتیست
و این متعلق مأخذ نمیدارد بلکه تا حال نمیتنند که از برای این نماز بر خوردم مگر الحمه
کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن اینست صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی
الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشر فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل
محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان قال و فی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة
بعد الحمد الهکم التکاثر عشر ثم الدعاء المذکور و آنچه اسناد به معصوم علیه السلام نداده
... ان مشخص نیست ... ظاهر میشود از عبارت و فی روایة اخری اینکه الحمه
اول مذکور رسیده حدیث است لکن نه مستور بار دکه ملاحظه و نه اشاره ما خذ شده که استعلام
حال آن توان نمود بعلاوه آنکه عبارت معلل آن اینست که چنین نماز در شب دفن
وارد شده و اما آنکه این نماز را باید ما بین دو نماز کرده شود مطلق
اثری از آن نیست پس ایشان نمودن این نماز میان دو نماز بوجهی بلا ... اجاده
بر کسی لازم ... در آن وقت ... مابین آنکه میان دو نماز این نماز را ایشان کنند ...
هر دو نماز ... این صورت از حل کلام ظاهر ... نظر باینکه در این حالت نافله ...
مستحب ... در بیان وقت نافله عشا است ... و وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه
مغرب بمقدار یکه کفایت ... نماز مغرب ... عشا نماید بعد از آنکه این مقدار
منقضی شد ایشان باین نماز میتوان نمود اگر چه ایشان بنافله مغرب ... باشند ...
لازم نیست انتظار انقضای زمانیکه کفایت نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد از انقضای
مقداری که ... اگر چه اول ... ایشان شده باشد بلا فصل ایشان ...

انقضای زمانیکه معادله ... باشد و ممتد است تا امتداد
وقت عشا محقق در معتبر و علامه در منتهی بر این ادعای اتفاق فقها
فرموده اند پس مقتضای این کلام آنست که هرگاه تا آخر نماز عشا نمود
تا آخر وقت آن لکو بلکه فارغ از نماز عشا نمود در نصف شب پس وقت
این نافله منقضی شده باشد ظاهر این است که چنین نموده باشد بلکه ...
... بوده باشد تا امتداد وقت عشا فعلا و زمانیکه کفایت این نماز
نماید در وقتیکه نماز عشا ایشان شود در آخر وقت خود و جمیع نوافل مؤکده
و غیر ها ایشان بانها در حال قیام با ممکن افضل از ایشان بانها در حال جلوس و هر گاه
مگر این نماز که چنین نیست بلکه جلوس در آن حقیقی است و مخیر نمایند اگر چه وقت
این نماز بعد از فراغ از نماز عشا است لکن اولی آنست که ایشان باین نماز نماید بعد از آن
هر نماز یکه در این شب ایشان نماید تا نصف شب ... وقت نماز شب است
بدانکه آخر وقت نماز عشا متصل است باول وقت نماز شب پس اول بعد از آنکه نصف
اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل میشود و اول وقت نماز شب اول نصف
آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف
شب جایز نیست مگر در حق ... که مظنون او بوده باشد که تمکن از ایشان بان نماز شب
بعد از نصف شب نخواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار غلبه نوم
با او دیگر در این صورت جایز است در حق چنین کسی ایشان نماید بنماز شب قبل از
نصف شب و همچنین است هر گاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت آن داشته
باعتبار غلبه نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا ...
خواه در سفر بوده باشد یا در حضر و همچنین هر گاه مظنه جنابت داشته باشد و وقت
و تمکن از غسل نبوده باشد اگر چه در حضر بوده باشد در جمیع این صور ایشان بنماز
بعد از اول شب میتواند نمود و اینها در صورتی است که مظنون او بوده باشد که تمکن از اصل

برای نیت که معتقد عدم تمکن از قضا بوده باشد بلکه می تواند مقدم داشت اگرچه
با اعتقاد تمکن از قضا بوده باشد لکن ظاهر این است که قضا افضل از تقدیم بوده
باشد پنجم آنست که حکم جواز تقدیم مختص بنماز شب [illegible] رکعت از نماز شب نیست
بلکه بالاضافه شفع و وتر [illegible] ثابت است و لکن حکم تقدیم مختص بهمین
یازده رکعت می باشد نسبت بهشت رکعت [illegible] نافله فجر ثابت نیست اگرچه
ششم آنست که هرچه
فرض [illegible] که تمکن از اتیان آن در وقت خود بوده باشد و وقت نماز
شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از آنکه فجر طالع شده قبل از اتیان به نصفه
اتیان باین نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت آن نماز را
کرده باشد ~~بعد از آن باعتقاد سعه وقت بالاضافه بمجموع بعد از آنکه~~
~~اتیان بچهار رکعت [illegible] اعتقاد او ظاهر شد و~~ فجر طالع شود
در این صورت جایز است و احوط آنست که بقیه این نماز را [illegible] بقصد
نماز شب
فجر ادا و لکن این در صورتی است که باعتقاد سعه وقت نسبت بمجموع شروع
بنماز نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت فساد اعتقاد او ظاهر
و سعت
شود و اما هرگاه قبل از شروع منکشف بوده که وقت گنجایش همه نماز شب را ندارد
بلکه [illegible] اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد در چنین صورت
اتیان به نماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید
گفته شود
وضیح تفصیل مقام مقتضی این است که در آن مقام چند احتمال است اول آنست
که مکلف معتقد این است که وقت مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب
~~را خواهد نمود [illegible] که شروع بنماز شب [illegible]~~
نمود دوم آنست که مکلف معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت
نماز شب را [illegible] نماید سیم آنست که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع

نماز شب نموده باشد و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که تمکن
از نماز شب در وقتش ندارد [illegible] مثل آنکه اراده [illegible]
اتیان به نماز شب
ماهیه اتیان بنماز شب نماید در اول شب فانها محصور و بعید با آنکه
بعد از نصف شب نماید در محل [illegible] تا صبح بیرون جاری
ظاهر این است در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز
نیست بلکه جواز تقدیم در صورتیست که تمکن از آن در وقت مطلقا
نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در مریضیکه خایف از جنابت بوده
باشد با اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر این است که مختص بوده باشد
بصورتیکه تمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر این است
که تقدیم مجوز نبوده باشد پس در این صورت مخیر است مخیر خواهد
بعد از آنکه این مطلب معلوم شد میگوییم
بود ما بین آنکه نماز شب را در اول شب اتیان نماید با عدم جنابت و وضو یا آنکه
در آخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت مناسب این است در این
مقام تنبیه شود بر چند مطلب اول آنکه در صورت تقدیم نماز شب در صورت
مسطوره معنی این است که باید در شب اتیان شود نه روز یعنی قبل از غروب
در شب اتیان شود بلکه
لازم است که
بلکه معنی آن است که بعد از [illegible] بنماز مشروع است اتیان آنهم جایز است مقدم بر
دو نماز یا در بین دو نماز جایز [illegible] اتیان نمود دوم آنست
هرگاه چنین کسی اتیان بنماز شب [illegible] در اول شب نمود و متمکن شد از اتیان آن
نماز شب در آخر شب ظاهر این است که اتیان بنماز شب تا [illegible]
نتواند نمود سیم آنست که این نماز در صورت تقدیم بنیت ادا ظاهر این است که ادا
بوده باشد پس به نیت ادا اتیان می تواند نمود بنابراین ظاهر میشود که وقت نماز شب
در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل
میشود بعد از نصف لیل چهارم آنست که تقدیم نماز شب در صور مذکوره مشروط
القضای

الی کم

همینکه نموده باشد و در قسم اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود نتواند
نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را اتمام نمود در این صورت کلامی نخواهد بود
و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان بچهار رکعت
خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را اتمام کند
قبل از نماز صبح ظاهر این است که در این صورت لازم است در رکعات اقتصار بحمد تنها نماید
و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت بوده باشد اگر چه در رکعت چهارم بوده باشد
اتمام نماز شب متقدم بر فریضه فجر جایز نیست بلکه لازم است پس ظاهر ترک نماز شب نماید بعد از
اتیان بنافله صبح نماز صبح را بعمل آورد و بقیه از نماز شب را بعد از قضا خواهد نمود و اگر
طلوع صبح در حین اشتغال برکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد آیا معین است قطع این
نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت با عدول … بنافله فجر یعنی این دو رکعت
قرار میدهد که نافله فجر است و اتمام می نماید بنیت نافله فجر ظاهر این است که قطع لازم نبوده
باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام آن دو رکعت … بهمان قصد که شروع
نموده جایز خواهد بود و اما قسم دوم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد
که قدر باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند در این صورت ظاهر این است که شروع بنماز شب
بطریق معهود نتواند نمود اگر چه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح …
میتواند نمود بلکه در این صورت عدول … بنماز شب شفع و وتر مخفف نماید …
شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر
مخفی نیست که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود … بلکه حکم …
~~در صورتیکه~~ چهار رکعت از نماز شب ادا کرده باشد در اول وقت نماز شب و تتمه را تاخیر
نمود که بعد نموده باشد … یا مشغول … باشتغال دیگر شد وقتی … طلوع
شد که صبح طالع شده بود در این صورت نیز اتمام نماز شب را قبل از اتیان بنوافل صبح میتواند
نمود هفتم آنست در صورتیکه مکلف باعتبار مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شب شفع
و وتر نمود و بعد خلاف اعتقاد او ظاهر شد و مشخص شد که وقت باقی کفایت همه نماز

شب را اعاده نماید ظاهر این است که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان بهشت رکعت نماز شب
ضرور نبوده باشد بلکه جواز اعاده آن محل تأمل است هشتم در حدیث صحیح وارد است
هر کسیکه برخیزد قبل از صبح و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح …
ثبت میشود در نامه عمل او نماز شب بدانکه ~~…~~
در این مقام چند احتمال است اول آنکه کسی در اول شب عازم بوده که در آخر
شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل آورد و بعد از آنکه بیدار شد مشخص شد که مقدار
باقی از شب کفایت همه نماز شب را نمیکند دوم آنست که کسی در اول شب قصد …
که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب بیدار شد … رای او قرار گرفت که اتیان
بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم آنست در اول شب عازم این
بوده که آخر شب برخیزد و اقتصار نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت
نافله فجر مقتضای ظاهر حدیث … آنست که در جمیع این احتمالات مذکوره هرگاه
اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله نماید ثواب نماز شب در حق او خواهد بود
~~…~~
در بیان کیفیت نماز شب بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت
شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت اول چند طریق نقل شده اول آنست که در هر رکعت
اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد
بخواند و هو افضل دوم آنست که در هر دو رکعت بعد از حمد سی مرتبه سوره
قل هو الله احد بخواند و هو افضل سیم آنست که در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه
قل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون
بخواند چهارم آنست که در رکعت اول سوره قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت
ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون … قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید …

و قول چهارم مذکور که در کلام شیخ بهائی علیه الرحمه الله تعالی وتا حال بمستند آن و قول
در اخبار برنخورده ام و شش رکعت دیگر را اگر تواند اتیان نماید بسجود مطوله و اگر
نه بدو سجده که خواهد با حمد تلاوت نماید در سایر رکعت خوب است اگر همه را بحمد و قل
هو الله احد اتیان نماید خوب است و مستحب است بعد از فراغ از توصیف در هر نماز که بوده
باشد بگوید کذلک الله ربی و مستحب است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت
این دعا بخواند اللهم انی اتیتک ولم یسئل مثلک انت موضع مسئلة السائلین ومنتهی
رغبة الراغبین ادعوک ولم یدع مثلک وارغب الیک ولم یرغب الی مثلک انت مجیب
دعوة المضطرین وارحم الراحمین اسئلک بافضل المسائل وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن
یا رحیم وباسمائک الحسنی وامثالک العلیا ونعمک التی لا تحصی وباکرم اسمائک علیک
واحبها الیک واقربها منک وسیلة واشرفها عندک منزلة واجزلها لدیک ثوابا
واسرعها فی الامور اجابة وباسمک المکنون الاکبر الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی تحبه
وتهواه وترضی به عمن دعاک به وتستجیب له دعائه وحق علیک ان لا تحرم سائلک
ولا ترده وبکل اسم هو لک فی التوراة والانجیل والزبور والفرقان العظیم
وبکل اسم دعاک به حملة عرشک وملائکتک وانبیاؤک ورسلک واهل طاعتک
من خلقک ان تصلی علی محمد وال محمد وان تعجل فرج ولیک وابن ولیک وتعجل خزی
اعدائه مستحب است بعد از فراغ از رکعت دوم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمه زهرا
علیها السلام بعد از ان شروع بنماز شفع و در هر رکعت بعد از فراغ از قرائة حمد سوره توحید بخواند
و در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائة قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت بخواند و قول بعدم
ثبوت در نماز شفع ضعیف است و بعد از فراغ از ان نماز مستحب است که این دعا بخواند الهی
تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون وقصدک فیه القاصدون وامل فضلک ومعروفک
الطالبون ولک فی هذا اللیل نفحات وجوائز وعطایا ومواهب تمن بها علی من تشاء
من عبادک وتمنعها من لم تسبق له العنایة منک وها انا ذا عبیدک الفقیر الیک
المؤمل

المؤمل
فضلک ومعروفک فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک وعدت
علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد وال محمد الطیبین الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد
علی بطولک ومعروفک یا رب العالمین وصلی الله علی محمد خاتم النبیین واله الطاهرین وسلم
تسلیما ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف
المیعاد و بعد از ان شروع نماید بمفرده وتر بعد از فراغ و افتتاح ان نماید بتکبیرات
افتتاحیه و ادعیه معهوده و اگر خواهد اقتصار نماید بیک تکبیره
الاحرام بعد از فراغ از قرائة فاتحة الکتاب سه مرتبه سوره توحید بخواند
و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی مناسب است و اگر اقتصار بیک مرتبه
نماید بعد از فراغ از مرتبه سیم مستحب است که بگوید و بعد از ان سوره قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند مناسب این است بعد از انکه
گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق و همچنین بعد از انکه
گفت قل اعوذ برب الناس بگوید قل اعوذ برب الناس بعد از ان
شروع نماید بقنوت تطویل در قنوت در جمیع صلوات اولی است خصوصا
مطلوب و مستحب است در نهایت خصوص خصوصا در قنوت نماز شب که وقت
خلوت و طلب معبود است و محل عرض مطالب و مناجات با قاضی الحاجات است
از جمله حکایت طیبه که در میانه موسی بن عمران علیه السلام از جانب رب العزه تعالی شانه
مشرف شده است انکه خطاب شد که کاذب است کسی که گمان کند دوست دارد ای پسر عمران
کسی که در همه شب خواب میکند و خود را از سعادت و شرافت ذکر و مناجات
با ما محروم می نماید اگر دعا نماید که محبت ما دارد ای ادعا از او دروغ
و بی اصل خواهد بود ایا جنین نیست که هر کسی حبیب خود را در قلب با کمال شوق طالب خلوت
خواهد بود

بالمحبوب حمد دی باشد خلوت بهتر از شب کی ممکن خواهد شد که کافه ناس در خواب اند
مگر کسی که لذت مناجات با خالق را چشیده و خواب بچشمش حلال نه عوام ان را رسیده
هر کس استراحت خود را در خواب میداند مگر این جماعت که عین استراحت و محض لذت
خود را در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند
محل قنوت تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت نماز شب الیا در قنوت
وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که خواهد میتواند خواند و بهترین ادعیه مناجاتهای
وارده از ائمه اطهار است خصوصا مناجاتها و ادعیه صحیفه کامله و بهترین مناجاتها
آن مناجاتی است که انفع اهل عبادة در قنوت وتر اول فراغ از دعا بدانکه از آداب قنوت وتر سه چیز است
اول دعا در حق چهل نفر از برادران دینی احادیث در فضیلت دعا در حق چهل نفر از برادران
دینی بسیار است اما در خصوص قنوت وتر با حال که دیدی در کتب روائی ندیدم لکن عموم احادیث
وارده شامل این مقام است اگرچه این کفایت در خصوص توظیف در قنوت وتر
نمیکند لکن بتقوی تا نیت از جماعه از اصحاب فقها نور الله قبرهم و اقدام کفایت میکند
در امتثال این مقام پس حکم باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص
قنوت وتر بی عیب است و ظاهر این است تادیه سنت محقق این نیست که باید چهل
نفر مؤمن عالم از احیا بوده باشد بلکه امتثال چنانچه بدعا در حق چهل نفر از اموات
حاصل میشود همچنین بدعا در حق چهل نفر از احیا یا مشترک مابین احیا و اموات و ظاهر
این است که تادیه سنت منحصر در این است که میباید چهل نفر مرد بوده باشد چهل
زن یا بعض زن و بعض مرد کفایت میکند در این باب بلکه هرگاه در حق زن
نیز دعا کند در همین قنوت لکن نهایت از جمله عدد چهل حساب نه نماید
باکی نیست و ظاهر این است تادیه سنت موقوف بر این نیست که چهل
نفر عادل بوده باشند پس اگر کل فاسق بوده باشد یا بعض فاسق و بعض عادل
ظاهر این است که کفایت نماید در تادیه سنت محض باینکه امتثال موقوف بر این

[حاشیه: دعا بخوانند در قنوت — اگرچه — دعا در حق چهل نفر در قنوت وتر — حاصل میشود م]

نیست که دعا کننده عنوان ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه سنت مؤدا میشود
بدعا در مغفرت ذنوب ~~...~~ در حق جمیع ایشان متحقق میشود
بدعا در سعه رزق در حق جمیع همه چنانچه مؤدا میشود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعضی
و در سعه رزق نسبت بجمعی مثلا دعا است در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق بدنیا
بوده باشد یا در امور متعلق باخرت یا مختلف این باعث این میشود که دعا کننده در حق خود میکند
دعای او مستجاب شود خواه دعا که بجهه خود مماثل دعائی بوده که در حق غیر کرده یا مخالف
دوم از امور ثلثه که از آداب خصوص قنوت وتر است استغفار است پس
مناسب این است بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد دفعه استغفار نماید خواه
بلفظ استغفر الله ربی و اتوب الیه بوده باشد یا با اسقاط ربی یا اینکه استغفر الله و اتوب
الیه یا با اسقاط لفظ جلاله بگوید استغفر ربی و اتوب الیه و یا بگوید استغفر الله و اسأله
التوبة یا جمع کند ما بین اثنین یا ثلثه یا اربعه یا این طریق که هفتاد و چهار دفعه بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه و بقیه هفتاد را اتمام نماید به طریق دیگر مثلا و اگر هفتاد دفعه بگوید
اللهم اغفر لی ذنوبی ظاهر این است که امتثال بعمل آمده باشد و از جمله آداب این استغفار
این است که در حین استغفار دست چپ خود را چنانچه بلند نگاه دارد و با دست راست
ضبط عدد استغفار نماید و بعد از فراغ از هفتاد دفعه مستحب است که هفت دفعه بگوید
هذا مقام العائذ بک من النار و بعد از آن هفت دفعه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه و بعد از آن بگوید رب اسأت
و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی
خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی
لا اعود سیم از امور ثلثه این است که سیصد دفعه بگوید العفو جایز است بنصب و او
چنانچه جایز است برفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است ای اسألک العفو
اولی آنکه از استغفار خالی نباشد

[حاشیه: مؤدی م — یا دیگر یا جلب منفعت … بعضی و سعه در رزق دادن بعضی — مماثل م — استغفار هفتاد دفعه در قنوت وتر — سیصد مرتبه العفو در قنوت وتر]

عن ذنوبنا او اشتدعی منک العفو و بنا بر رفع این لفظ مبتدای محذوف الخبر خواهد بود ای
العفو مطلوبنا منک او من صفاتک و در صورتیکه جمع مابین هر سه فقره آتیان کرده
خواهد بود بافضل افراد و اکمل خواهد اقتصار بود و لیکن اگر بر یکی اکتفا نماید عیب ندارد
و در صورت اقتصار بود ظاهر این است که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی
و بمضمون رتبه العفو اکمل از دو نای دیگر بوده باشد که عبارت از جمع مابین خدا و جمع مابین دعا
مقدم باشد
در حق چهل نفر و استغفار بوده باشد با جمع مابین استغفار و بمضمون رتبه العفو بوده باشد
و در صورت اقتصار بیکی و رتبه که اقتصار را اکتفا در رتبه استغفار بهتر از اقتصار
بر یک از دو نای دیگر بوده باشد مگر در صورتیکه دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت
ذنوب باشد استغفار ذنوب بوده باشد در این صورت دور که دعا نیست که اقتصار
بر دعا در حق چهل نفر اولی خواهد بود نظر با حادیث مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیح است
که ثقة الاسلام روایت نموده از ابراهیم بن هاشم که فرمود دیدم عبد الله جندب را در
عرفات نبودم در عرفات کسی را بالی لب او دو دست او بلند بود و دلبوی او سال
اشکهای چشم او جاری بود و بر صورتش که بزمین میرسید بعد از آنکه مردم
متفرق شدند باو گفتم با با محمد ندیدم کسی را مثل حالی که از تو دیدم در جواب میگفت
قسم بخداوند عالم جل شانه دعا نکردم مگر در حق برادران خود نظر بانکه از مولای و سرور
خود موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود هر کس دعا کند در حق برادر خود در حال
غیاب او ندا کرده میشود از جانب رب العزة که از برای تو باد صد هزار برابر
آنچه که برای برادر مومن خود خواستی پس خوش نداشتم که بگذارم صد هزار برابر که
خداوند عالم ضامن او شده باشد برای مطلبی که خود نمیدانم خود خواهم نوانم که
مستجاب خواهد شد یا نه بنابراین هر گاه دعا طلب مغفرت از حضرت رب العزة در حق
چهل نفر از برادران دینی خود نماید صد هزار مقابل از جانب رب العزة بجهت او خواهد بود
پس انکه در این حالت فرد کاملی مستغفرین فی الاسحار خواهد بود و بعد از فراغ
از قنوت بتکبیر رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب است که این

دهقنا و رتبه استغفار هم

و بمضمون رتبه العفو بوده باشد

دعا را بخواند هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکره ضعیف و ذنبه
عظیم و لیس لذلک الا رفقک و رحمتک فانک قلت فی کتابک
المنزل علی نبیک المرسل صلی الله علیه و آله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
و بالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفرک
استغفار من لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیاة و لا نشورا بعد از آن
بعد از آن بسجود رفته رکعت را باتمام نماید بنحویکه مذکور شد از اول تا این مقام در
کیفیت نماز شب بمنزله بدن و کالبد است و از برای آن روحی که با آن حیات و بقاء
آن است و آن صفای آن است و آن توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال
بجناب معبود عظیم متعال با نهایت خضوع و خشوع و اقبال و ما ینبغی در خصوص نماز شب ضرب
هست که در غیر آن نیست این است که چونکه و در حق بعضی از طلاب در خواب
و در حق در رفقا و بعضی شخص شده اند عاکر نوم مستولی الجواری و ب عر
اغلب ناس بنده از یک بستر استراحت اسوده اغلب طلاب نقد خود را از لذت مرات
غفلت انداخته و برخی عبرت اتحاد بحبوبت اعتبار خود را برمایه اعتبار
نموده اند لهذا در این وقت عوایق مخاطب با معبود کمتر و موانع التفات
مناجات با قاضی الحاجات اندک بعض لذت نوم که طالب خواب تواند بود
الکسی که لذت توجه حضرت عظمت رب العزة و حلاوت التفات بسوی
کبریای معدل العظمه مذاق او رسیده طالب چنین وقتی است که خود سو برمایه سعادت
داری و مضمون اقتصار ساز این رسانیده زنگ الام ملتبسه از معصیت ساحت قلوب را از خود دور
و التیام جراحات نموده
حرم سهام الیمه از قلب کیفیت فراق وصل حضرت برهم وصال جهان افرین نماید
حواجب از خطر منقطع بعض لطایف فقیر مطلع عالم منبا لطایف جکر سوز ندا ما ی رقت الود زنیم شمر

جمال محبوب متعال دائم

قلیل ط

ای برادر عزیز از خواب غفلت
بیدار شو و فرقه مستر از کاری
هوش دور کن هم

عمل خرد بر شنبه
و بدان اشاره بقوله علیه السلام الصلوة معراج المومن و قربان
کل تقی
طلاب آن است دنیا و صفای آن
برو بدان بدان
از ان باطل و صفه الیه زوال
جمیل صلوة باعدم توجه
فاقبال بجناب حضرت ذو الجلال
که بمنزله روح آن است

وجود الصادق گردش [illegible] حالات عبادات و جهت [illegible] الا اتصال ابدی
از حقیقت تمام فرقت [illegible] و مثال [illegible] مسرور گرداند [illegible] حالت که
به برکت خضوع و خشوع از عیبات در آن [illegible] از خوف و خشیت حضرت معبود جل شانه [illegible]
خواهند شد و چه خوبی است که [illegible] آن نار از خوف و غضب
حضرت قهار باری بزوال رسید [illegible] از کاشف انوار و دقایق جنات ایام
خبر [illegible] علیه السلام وارد است [illegible] که هر چشم در روز قیامت
گریان [illegible] مگر چشمی که [illegible] گریسته باشد از خوف و خشیت الله جل شانه و نیست چشمی که بر
بنده باشد [illegible] از خوف الهی مگر آنکه خداوند جل جلاله [illegible] آن شخص را از آتش جهنم
خواهد حرام گرداند و هر گاه [illegible] آن چشم [illegible] شده باشد در روز قیامت
بر آن وجه [illegible] خواهد شد و نیست [illegible] مگر آنکه کیل و وزنی [illegible] او است [illegible]
چشم که از خوف الهی ریخته شده باشد [illegible] که خداوند عالم به برکت [illegible]
آتش جهنم را [illegible] خواهد فرمود و اگر بنده در میان امتی از خوف و خشیت الهی [illegible]
خداوند عالم جل شانه به برکت گریه او [illegible] آن امت را رحم خواهد فرمود [illegible]
[illegible] طفل [illegible] خلق [illegible]
گوهر [illegible] و اشک [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
بدون توجه و اقبال چون چراغ [illegible] بی روشنی و قیام [illegible] مقام [illegible]
با عدم شعور بعظمت [illegible] چند عرض [illegible]
الرحمان [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] حاصل مضمون [illegible]
بنده [illegible] اقبال [illegible] بی زوال [illegible]
التفات [illegible] در آن حالت فرمانی از جانب رب العزه میرسد که ای بنده

شعله [illegible]

حجاب [illegible]

من که مقصود توست و دیگر را طلب میکنی آیا پروردگار غیر را میخواهی
یا طلب میکنی حافظی را که سوای من بوده باشد یا در طلب جوادی هستی که بغیر
غیر من بوده باشد منم اکرم الاکرمین و منم جود کننده تر از هر جود کننده
و منم افضل از هر عطا کننده اگر ثواب را طلب میخواهی ثواب بسیار خواهم داد
[illegible] اگر کسی احصای آن نتواند نمود روی بدرگاه ما آور که من اقبال بجانب تو
نموده ام و ملائکه ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هر گاه آن بنده متنبه شده [illegible]
[illegible] اقبال بجانب عظمت مدار حضرت آفریدگار نمود قلم عفو را [illegible] از او
صادر شده [illegible] پس اگر بار بار التفات نمود اعاده [illegible] میشود از جانب رب العزه
[illegible] حال [illegible] پس اگر اقبال نمود [illegible] خداوند عالم او را [illegible]
از او صادر شده مواخذه نخواهد فرمود پس اگر مرتبه سیم باز التفات نمود باز از جانب
رب العزه همان کلام اعاده میشود پس اگر باز اقبال بصلوة خود نمود خداوند عالم
عفو [illegible] آنچه از او صادر شده پس اگر مرتبه چهارم باز التفات نمود در نماز بجانب غیر
خداوند عالم جل شانه از او اعراض [illegible] و همچنین ملائکه از او اعراض خواهند
نمود و خطابی میرسد در آن حال از جانب رب العزه [illegible] مشغول [illegible] تو را
واگذاردیم [illegible] و بیزار [illegible] انبیا علیهم [illegible] وارد
شده که از جمله [illegible] است که [illegible]
نماز [illegible] توجه و اقبال [illegible]
[illegible] در حالتیکه [illegible]
میگوید [illegible] ای عزیز خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] خلقت سموات و ارضین [illegible]
و انتفاع [illegible] عقول عقلا [illegible]

جناب اقدس ام

چه حاجت بعبادت عابدان و چه نفع که هر چه را ستایش و پرستش کنند و [illegible]
ان نفع و ضرر [illegible] او را چه حاجت با طاعت
عالمیان [illegible] بر رفع [illegible] که چون خلاق عالم [illegible]

و اطاعت ام

و ضرر [illegible] از معرفت معبود نمی تواند لهذا اساس عبادات را بر [illegible]
انگیخته تا ملتزمین [illegible] ان خود را مطلوب [illegible] تواند رسانید [illegible] مقصود [illegible]

بروجه کمال ام

حاصل این ثمره که باعث [illegible] بر وضع طاعات است موقوفست بر [illegible] این افعال و اعمال
نمی شود بلکه لابد است از توجه و اقبال بمعبود و تحصیل شعار ما خضوع و خشوع و اجلال در جمیع افعال
و اقوال اهم از همه تصحیح نیت است از اغراض و مقاصد فاسده مثل ریا و سمعه
[illegible] هرگاه داعی بر اقدام بعبادت این [illegible] باشد که مردم ببینند [illegible]
که این شخص عبادت میکند تا اینکه احترام او را منظور داشته باشند یا اینکه باو چیزی بدهند
یا اینکه هرگاه اظهار [illegible] او [illegible] عمل او عمل مرائی است
[illegible] این [illegible] اوقات و اضاعت [illegible] این صفت
[illegible] بعبادت [illegible] الذین هم [illegible]
الذین هم یراؤن [illegible] و سمعه [illegible]
برابیان عبادت [illegible] عبادت [illegible]

طالب رضا ام

احتراز [illegible] از خدا و ند عالم [illegible]
طلب کنی [illegible] الاطلاق [illegible] محتاج [illegible] محتاج اند احد محتاج
از محتاج [illegible] بلکه [illegible] خداوند عالم [illegible] غنی مطلق [illegible]
در رضا او [illegible] مقصود [illegible]
منصوب [illegible] خداوند عالم [illegible] قادر مطلق [illegible] علی کل [illegible]
از [illegible] اگر خود را از [illegible] محتاج [illegible]

طلب کنی که کسی از وصف احتیاج بوده باشد تا [illegible] غیر او دان
اقدس [illegible] محبوب است انواع محبوب [illegible]
بسهولت ممکن نیست دنیا و ما فیها در جنب قدرت الرحمن جل جلاله اسباب موقوف است [illegible]
تحصیل مطلوب [illegible] که مطلقا [illegible] نزد او وقعی نداشته باشند [illegible]
طلب [illegible] او را از کسی که حب ان در قلب او رسوخ نموده باشد پس قصد [illegible] در عبادات
بعبادات تامل چه گونه با عقل جمع شود و اگر طالب [illegible] که معزز و محبوب نزد مردم باشی
خود را محبوب خداوند عالم [illegible] محبوب الی المحبوب [illegible]
از اغراض [illegible] خود را [illegible] معبود [illegible] کن و سعی کن که غایت فعل
خود [illegible] معبود [illegible] اگر خدا را داری فاقد هیچ
چیز نیستی و اگر خدا را نداری هیچ چیز نداری ما ذا وجد من فقدک و ما الذی [illegible]
[illegible] که خدا را [illegible] در مقابل [illegible] که میخواهی [illegible]
[illegible] معبود بوده باشد [illegible]
سعی بود در جمیع احوال [illegible] معبود [illegible]
[illegible] قول جناب فخر ابرار [illegible] جناب [illegible]
عینی فی الصلوة [illegible] قول [illegible] الصلوة معراج المؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible] تو [illegible] مثال [illegible] خواهد بود [illegible]
او بوده باشد [illegible] اراده [illegible] مولای خود [illegible]
[illegible] مولای خود [illegible] کل [illegible]
بوده مطلقا [illegible] مولای خود [illegible]

تفرقه بعضه در خدمت مصاحف و بعضو ایشان از تعقل و تفکر و فهم این مطلب چرا که بود
خجلت و انفعال بود چاره ندارد و تو که مشغول عبادت حضرت بود رکعت نماز با عاجز تضرع
نموده الحمد لله که از تو صادر شده اگر بقدم زیر مقام حضرت الله ایشان ده ای بود قدم
از کجا او رد ری اگر بلکه معرفت الکلام بلا موجود است که شود داد اگر بتحقیق شدی لحظه
رکوع و سجود و قدرت ای الحسنا از کجا او رد ری اگر تضرع و ابتهال بود در توفیق وصول
بابی سعادت از که بود او را ین راه که فخر عابدین و سیدالساجدین فرموده کشف یا من
و شکرها پاک تعقوا ای شکر و کلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد
باین مراتب انجه از خلاق عالم جل شانه عبادت از اعمال ما هاد همه شرافت قبول شرف
کرداند و جرا انداز خانان از خود بعیب دیدن خود عطا که منزله ان خواهد بود که فعل بنده
کرده اند که عابدی همه سازد در کوشه از لیلا اختیار نموده مشغول عبادت شد بود و انفاقا
چشمه با اطلاق دشوار و ان که عابد از ان آب بدیده و چنین تمام نموده که جناب عالم
مثل ان است که ای پادشاه در پیچ و شور بنظر نعلیه فقر و تندرست صاحب طوادار رسید
نزد سلطان رفته خبر از آن آمده بود که بانده ای بعرج ارمغید خود بیرون امد انفاقا در
راه بخدی بر خود کشیده وصاف و شیرین ضبطی طواطراف مثل آب در عالم ناید
وارد داد حمد در آن وقت که بودن سلطان انبرد جو که بعد از این آب حوض نمیشد
این است بعینی آن آب ساخر بود و خود بعد از این آب شیرین را حمل و ... کرد
بود و کمکسید اتفاقا که جهت ایلچی او را بیرون امده و در جای نزول منعران که عابد خود سو
بمجلس پادشاه رسانید که خود که ما ان آب بود بلند مجلس سلطان
اینجو شما از حضور سلطان بود ان سلطان که همه صفت فطانت و ذکا بود در ک سلطب
بود او بخوا کشید دار خود که شیخ که عابد داده اوست آن سلطان قرار داده که عود
سلطان خود بداند بعد استعلام از سبب تحسید و اصرار معاود شان ان سلطان

ابراز نمود که اگر اداء سلطان معاود رشتن نمود دوا ابمزاده ای راه قند اثنای راه لا عظمی
نجات ان در نهایت خود که اثر آن بجا باشد از شاه اده ان منقص مستنف از هدیه خود لهذا اعتبار جا
مناسب و شیم ازانجه معاود خلائق و بنابر احمد خجلت و انفعال مستغنی نکرده ان که عبادت
خداوند عالم اینست که بهلیکه مقربین و انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله وسلامه علیهم
منسوبند الحق از ما صادر میشود نه عبادت الاخلاق عالم
از فضل و کرم خود قبول فرماید ازین راه است که اشاره بان شده مثل المکه حضرت سید محدث
تحفه بزرگ عرض میشود هر کس با اعتقاد خود هدیه تحفه بعنوان هدیه برند هر کس که از ا
که برد با اعتقاد خود چیز نفیس دانسته بعضی فی الواقع نفیس بوده بر خلاف بعضی دیگر
هرکاه چیز نفیس شرافت قبول شرف شده و چیز نفیس ارد و شود باعث خجلت
و انفعال او رنده او میشود لهذا الحق بزرگ چیز نفیس و غیر قابل
مستحق شرافت قبول مشرف کرداند تا ان عبید ذلیل از خلالت خجلت و انفعال
تعلقی کنند مستغنی نکرده و سزاوار انکه نظم کلام با بنجا رسید مناسب دانست که
عنان قلم را در وصف بعضی از عبادات صادره از ارکان دین و مقربین بارگاه
العالمین جلوه داده باشند شاید اطلاع بران موجب تنبیه از خواب غفلت
تنبیه از مفاسد سکرت شود و انکه روایت شده که ملائکه چند هستند در اسمان ملتفت
از وقتیکه خلق شده اند تا روز قیامت انها در سجود اند اعضا و جوارح انها
عاصی نشوند از خوف و خشیت الله جل شانه از قطره اشکهای انها که منفصل میشود
ملک میشود و انها ضعف از ملائکه باین حالت هستند تا روز قیامت لحظه از انکه
روز قیامت شد سر از سجده بر میدارند و در مقام اعتذار ما عبدناک
حق عبادتک از سر در عالم و حق بنی ادم و علیهم صلوات الله و سلامه علیه در بیان حال

زلفا آن حضرت در مقام عبادت روایت است که آن حضرت وقتیکه بنماز
می‌ایستادند از شدت گریه از خوف الهی صدائی از سینه مبارک آن سرور
شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگی که روی آتش گذارده شده که آن سرور در عالم
از خوف الهی آنقدر میگریستند تا بیخود میشدند و در مجموع شب مشغول عبادت بودند
تا آنکه بر کثرت عبادت عتابی از جناب جلال عالم اهل شانه بر آن سرور نازل شد بقوله تعالی
طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو از برای آنکه بر وجود
انور خود تعب زیاده بکشی واما کیفیت عبادت بر سبیل ارباب معرفت و حقیقت
صفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اظهر از آن است که بیان شود ما در این مقام اقتصار
مینمائیم با آنچه شیخ صدوق در مجالس ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است که راوی میگوید
در خدمت سید اوصیا علیه الاف التحیة والثناء شرف بودم در نخلستان بنی النجار آن سرور از
جدا شده از آنجا مایکه خدمت آن تشرف بودند و دور رفتند که از نظر ما غایب شدند
و من در عقب او رفتم رسیدم که آن حضرت بمنزل خود داخل شده اند ناگاه صوت حزین و ناله
اندوهناکی بگوش من رسید در تفحص آن برآمدم که آن کسی را شنیدم کسی با صوت حزین و ناله
سوزناک مشغول است بمناجات است الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک وکم
من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من واقع شد
در مقام مواخذه بر نیامدی و بمقتضای شفقت و حلم خود زبان بعمل داشتی در مقام مواخذه
بر نیامدی بلکه در مقابل آن که مستحق مواخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی و چه بسیار
معاصی شدیده از من صادر شد و با علم بهمه آنها که مستحق این بودم که مرا مفتضح نمائی از کرم
به منتهای خود آنها را مستور اظهار فرمودی در مقام افتضاح من بر نیامدی الهی ان
طال فی عصیانک عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا
براج غیر رضوانک یعنی ای معبود من اگر چه بسیار از عمر خود را در معصیت تو صرف
کردم و گناهان عظیمه من در دیوان اعمال ثبت شده باشد پس من
بالکرم

بپرده ازوی آنها برداشتی و

لم یسمو القوم انتقام
ای انتقم منهم

یعنی چونکه چنین است لطف امیدی ندارم مگر بصفت غفاریت تو معاصی اگر چه عظیم بوده باشد
در جنب سعه مغفرت تو چیزی نیست و رجائی ندارم مگر برضا و خوشنودی تو که نشود با نیکی
چیزی از هم میگذری چنانچه آن معنی مدلول علیه است بقوله علیه السلام یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر
صوت جگرسوزه
راوی میگوید بعد از آنکه این ابیات را با این حال شنیدم در تفحص آن برآمدم و از عقب آن
بهار رفتم دیدم که صاحب این مناجات علی بن ابی طالب است خود را مخفی
داشتیم تا به بینم او از کجا خواهد رسید آن وقت جناب حضرت امیرالمؤمنین در همان
محل شب چند رکعت نماز گزاردند بعد از آن شروع کردند بدعا و گریه الهی و مناجات
از جمله مناجات که در آن وقت از آن سرور با عزالی صادر شد این بود الهی افکر فی عفوک
فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من هر وقتیکه فکر
میکنم در سعه عفو تو و گذشت از تو همه خطاهای من در نظر من سهل میشود بعد از آنکه
متذکر شوم عذاب و انتقام تو میشوم آن وقت از من بر من صعب و عظیم میشود
میگوید بعد از آن فرمودند آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت
محصیها فتقول خذوه فیاله من مأخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملأ
اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه وای بر من وقتیکه نامه اعمال را بمن دهند به بینم در آن معصیتی
ثبت است که من فراموش کرده ام آن را و تو احصا و ثبت فرموده آن وقت اگر امر فرمائی
ملائکه غلاظ و شداد بگیرید این بنده عاصی را ای وای در آن وقت بر آن گرفته شده که
نه عشیره او نجات توانند او را و قبیله او توانند داد و نفع رساند اهل
محشر بر او رحم کنند هرگاه ماذون شود در ندا و ناله و خلو کردن بعد از آن فرمود آه من
نار تنضج الاکباد والکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه
از آتشیکه ریزد جگرها و گرده ها را آه از آتشیکه پوست را از سر میکند
با آتشیکه مخلوط و مشوب بغرائی نیست وای از شدت آتشی که الحیا میکند مشود

بمانم
و رادی هم
از شعله‌های آتش هم

بیداران که بیدار گردند فرو رفتند در ... و صوت ایشان قطع شد
و من بخواطرم رسید که خواب ایشان را غلبه کرده [illegible] بیداری در ایشان
تامل کردم تا صبح طالع شد گفتم این گروه بیدار [illegible] صبح را ادا ننمایند رفتم نزدیک
ایشان دیدم ایشان را مانند چوب خشک که بر روی زمین افتاده نه حس
دارند و نه حرکت حرکت دادم ایشان را حرکت نه نمودند و اعضا و جوارح
ایشان را [illegible] پس گفتم انا لله و انا الیه
راجعون فی الفور متوجه خانه آن بزرگوار شدم بتعجیل رفتم منزل ایشان را خبر [illegible]
را رساندم سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که شرح
حال ایشان و قصه ایشان را بیان کن [illegible] نموده بودم بعرض آن معصومه رسانیدم
فرمودند [illegible] ایشان [illegible] از خوف الله عز و جل
عارض ایشان میشود بیداران جمع شدند آب بر روی مبارک ایشان
پاشیدند تا بحال آمدند و از جبین صفائی و دقائق [illegible] امام جعفر صادق
علیه السلام روایت [illegible] که عادت جناب علی بن الحسین
علیهما السلام چنین بود وقتی نماز که داخل میشد لون مبارک آن بزرگوار زرد
میشد و اعضای شریفه بلرزه در می آمد مثل شاخ درخت [illegible]
[illegible] از مقالات صادره از آن قدوه ارباب معرفت و یقین
[illegible] بر کیفیت [illegible]
آن سرور در جمله مناجات آن متقین قوانین اخلاص [illegible] ایات الهی لو بکیت
الیک حتی تسقط اشفار عینی و انتحبت لک حتی ینقطع صوتی و قمت لک حتی
تنتشر قدمای و رکعت لک حتی ینخلع صلبی و سجدت لک حتی تتفقأ حدقتای و اکلت
تراب الارض طول عمری و شربت ماء الرماد آخر دهری و ذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل
لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من
سیئاتی و از جمله [illegible] الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی منذ بدعت

فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد
الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ شکر اخفی نعمة من نعمک علی
و لو انی کربت معادن الدنیا بانیابی و حرثت ارضها باشفار عینی و بکیت من
خشیتک مثل بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب
علی من حقک و لو انک یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین و عظمت للنار
خلقی و جسمی و ملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی النار معذب غیری و لا لجهنم
حطب سوای لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما استوجبته بعد ذلک من عقوبتک و غیر اینها از
مناجاتها که از آن بزرگوار و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده اگر بدانکه ذیل دامن
عصمت و طهارت انبیا و ائمه علیهم السلام اگرچه اصلا از شائبه گناه [illegible] و خباثت معاصی
ملوث نشود لکن این موجب این نمیتواند شد که ایشان را خوف مواخذه الهی جل شانه
نداشته باشند بلکه خوف ایشان بیشتر و تضرع و ابتهال از ایشان نسبت بدیگران زیادتر باید باشد
[illegible]
[illegible] قلت و کثرت معصیت نیست یعنی که هرکس معصیت بیشتر داشته باشد
خوف او بیشتر باشد چنین نیست بلکه قلت و کثرت خوف [illegible]
قلت و کثرت معرفت الهی است هر کس معرفت او [illegible] خوف او بیشتر [illegible]
مجملا وجه تضرع و ابتهال و اظهار خوف از عقوبات الهیه و توبه و انابه [illegible]
و ائمه علیهم السلام [illegible] مناجات [illegible] شده
چند [illegible] اول [illegible] بیان آن [illegible] مقتضی [illegible] تصویر
نمود که موصل بحقیقت حال [illegible] التفات [illegible] شده که صاحب عقل [illegible]
و اهل فطانت بوده باشد [illegible] در حضور [illegible] ملازم [illegible]
و همواره [illegible] ملازم [illegible] عقل [illegible]
بیشتر [illegible] ادب [illegible] اجتناب [illegible]
و امیل [illegible]

و احترام مولی و اظهار و فالی او متقضی این است که جمیع جوارح ظاهره و باطنه را
همه و همگی با حسن حالات و اخضع الحالات نسبت باو متوجه است و عرض کرده بلکه [illegible]
مناسب عبد که در حضور همه مولای خود است [illegible] آن است که با ایستد خدمت مولاه
والیستادن هم بطرق مختلفه متصور است بطریق انتصاب والحنا و بعنوان استقلال
والاتکاء و پاها را بطرق مختلفه می توان گذاشت بعضی اقرب الی الادب و احترام و ادب از بعضی
دیگر و همچنین دلت دستها و آنکه اعقل عبید است در استادن الحالت اقرب با احترام است اختیار
نماید و همچنین در وضع خصوص صادر صورتی که مطلع باشند که مولی ملتفت نیست او خواهد شد
و بهمان جانبی بر خورده همچنین در وضع قدمها و وضع دستها و اقرب احوال الی الادب است
که در حال تکلم خاضع بوده با نهایت تأنی و التفات و اجتناب نماید از رفع صوت بوده
بغیر طریق متعارف و وظیفه حسن ادب است و ملتفت که منصب [illegible] مولی
بوجهی که لایق ادب کمال بوده باشد و وظیفه گوش کردن است [illegible] که متوجه
دار و تصمیمت مولی که اگر خطابی از جانب مولی صادر شود [illegible] داشته باشد
و درک این دقایق مختلف میشود بضعف قوت عاقله و قوت آن انکه اعقل است و درک
او بحسن ملکاتی انجا و قبح ترک آنها زیادتر است از آنکه عقل او کمتر است و اینها با علم
بحضور مولی است که انسان میداند مولی حاضر است و بنده مطلع علم بحضور
او ندارد و اعمالی که ملائم با حضور مولی نبوده از او صادر میشود و بعد از اطلاع بر حضور
مولی و اطلاع او بانچه صادر شده یا آنکه عالم بحضور مولی بود و بغفلت [illegible] ملائم
با حضور مولی نبود از او صادر شد یا متعمدا صادر شد بسبب حدوث بعضی دواعی
که آن هست و خود می شود و نوع الناس چنین خود میکنند بحدی که منکشف العوده میشود و حضور مولی
و قسمی که کمال منقطع نشود تا آنکه در حال [illegible] از او صادر شد و در جمیع ملکات
به بینی انکس که عقل دارد و در مقام دیگر چه قدر محمول [illegible] حجلت و انفعال میشود
که آنهنگامی هرگاه که در وقت کمال خود میشود و بیانی که در کمال نظر مولی تمی نمیشود نیفتند

[illegible]

تشکیکی در این مراتب نیست است درین عبید نسبت بموالی مجازیه [illegible]
امثال این امور نسبت بمولای حقیقی و خالق هر موجب اعتقاد و اظهار خجلت و [illegible]
تضرع و گریه و انابه میشود با آنکه در هیچ آن از هیچ شده دور نیست تا آنکه توبه بکون
[illegible] الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو
معهم اینما کانوا و در موضع دیگر فرموده و در جای دیگر فرموده یستخفون من الناس ولا یستخفون
من الله و هو معهم و شکی نیست که اعقل عقلا انبیا و ائمه علیهم السلام باشند و معلوم است
منفک از این مقوله که مذکور شد نیستند و معلوم هم نیستند که منفک از امثال اینها بوده
باشند لاجرم صحبت با مردم میداشتند و عقده از اینها صادر میشد و معاشرت
با زنان می نمودند و ملاعبه و ملامسه و تقبیل و جماع از ایشان صادر میشد بلکه در امثال
این امور نسبت بما حریصتر بودند که اینها مستحب است و مکروه آنکه جماع
از ایشان صادر میشد و همچنین میخوابیدند و بیدار میگردیدند و صدا بلندی کردند
مجمل شکی نیست احوال انبیا و ائمه بالاضافه بکلا عالم مختلف بعضی حالی
بوده در آن توجه تام بخداوند عالم جل جلاله داشتند تشکیک شده نباید در آن وقت
صدور هیچکدام از اینها با این حالت جمعی بوده که صادر شد یا متعمدا نشسته دراز کشند
در حال [illegible] و ملاعبه [illegible] گر حالت توجه تام بمعبود منعم
در اجلال بوده باشد در آن [illegible] و عرض نداشتند جمیع آنچه اعقل عاقلی آن است و مجتنب
بود اند از جمیع آنچه منافی با ادب و طریقه احترام بود و حالتی دیگر از برای ایشان بود که
در آن حالت معاشرت با مردم [illegible] می نمودند و در آن حالت [illegible] بودند
و وقع می خوردند و صحبت میداشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل آنها و جماع
می نمودند و امثال این امور در [illegible] از ایشان طاعت بود بلکه چونکه امثال آنها در حضور
مولی با اطلاع مولی منافی [illegible] و قت توجه [illegible] خطایا [illegible] میشدند حضور [illegible]
بلکه [illegible] با احترام [illegible] باشد

حیا و حجاب مشتمل بر آن نموده [illegible] شده میشد به اختیار تا آن معذرت
نمود که نه در از ردو به وانانه متلا و الخ از آن [illegible] صادر شده بود در نمود ند مانند
بنده که از غفلت از حضور مولا مباشر امور شده باشد ملامت حضور مولا نبوده
و از این روایت که حضرت مقتدای فاطمه نامی و سرور جناب نوری حضرت علیها صلوات
الله الملک الاکبر در حین که کوه با معبود و در و حبل شانه به جای آن اشک کوهر
وار از دیده بر میریخت و با [illegible] جناب تعالی آن معذرت نموده که پروردگار
الرحمه نموده در مقام مناجات چنین عرض کرده که قاضی الحاجات میرسانند
رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی بقرای پروردگار من
معصیت تو کرده ام با زبان من قسم به عزت تو اگر خواهی لال کنی مرا مکنی
نکنی مشخص که معصیت نه آن برو رعتاد و عقیب نمود به حق و لحن
و غیر ها نمود هر آنچه باشد نه بود بلکه ظاهر آن است از این نموده بوده
آن حضرت و از آن محبت با این کیفیت تکلم از آن برخورد بوده که با نکه حضور الحد
و عظمت احدیت ملائم نبوده لهذا آنکه منزل میشد نظر نو طبیعا منفعل میشود
فتح ان المعذرت چنین نموده و بعد فرمود عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک
لکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لاصممتنی عصیتک بیدی و لو شئت
و عزتک لکنعتنی عصیتک برجلی و لو شئت و عزتک لجذمتنی
عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت
بها علی و لیس هذا جزاک منی اطاعت کردنی در حضور اجمال آن است آن
~~اطاعت کردنی آن است~~ که در حالت استماع جمیع انار نمودی بوده بود با
آن که ملائم با عظمت و جلال جناب احدیت جل جلاله نبوده باشد و معصیت
نکردن آن است که در حین استماع آثار چنین نبوده باشد و معصیت
~~نبوده آن است که صادر شود و از آن هر صادر نبود و [illegible]~~
~~نبود و نموده باشد که ملائم عظمت و جلال حضور جناب احدیت~~
بوده و در حالتکه چنین نبوده باشد خارج از طریق ادب نبوده که با استغفار آن واجب
بود و نموده لهذا بعد از استغفار تحمل
و انفعال میشود و هم

کرد رعین وه

بر وجهی هم
معصیتکار آن در
حق آن متفق شد
و اما معصیت نظر
متعلق به وظیفه نظر
عبد دلیل در حق مولای
حقیر باید مثل نظر
مستحق بوده باشد چنانکه در حال توجه تام

واطاعت بدی آن است که هر چه از بدایات از حرکات صادر شود و مجموع محبوب بوده
که ملائم عظمت و جلال و حضور جناب احدیت بوده باشد و معصیت بدی آن است
که چنین نبوده باشد ~~جمله هر اموری از امور که جناب [illegible] حضور مولا نبوده~~ و همچنین هر گاه کسی
با عدم شعور و التفات به حضور مولا مقارنت با ملال خود کند و بعد ملتفت شود که مولا حضور
الحجه دانسته اگر چه مطلقا اثر از آن خطا صادر نشده لکن تامل کن که بین در مقام حیا چقدر الحق
در حالت التفات به آنکه حضور چه قدر منفعل میشود مجملا هر امور از امور که جناب صادر شده
از هر یک از جوارح که ملائم با حضور مولا نبوده باشد در حین توجه تام و تذکر وجود حضور معبود موجب
خجلت تو حیا موجب خجلت و ترس از وقوع آن با اعتذار و به اقرار میشود و متعقب این
میشود که در صدد اصلاح و چاره آن برآمده و چونکه چاره لهذا از اعتراف به خطا
و تفرع و ابتهال بر می‌خیزد و تو به و انابه منجر باشد لهذا به اختیار ایشان موفقت و اعتبار
با اختیار و سلوک این مسلک بر اعتبار را از جهت مقصود آن طول فتح باب در وجه
اعتراف از باب طهارت و عصمت به ذنوب متصل باشد تامل در آنکه مذکور شد موجب فتح ابواب میشود
در این مقصود و همین وجه که مذکور شد یعنی مقام حیا که از ارتکاب امور غیر ملائم با حسن ادب
و جه است در کلام سید او صیاء که مذکور شد علیه الاف التحیه و الثناء که مذکور شد یعنی قوله عز اسمه
الهی کم من موبقه حلمت عن عقوبتها و همچنین کلام سید الساجدین علیه الاف التحیه من رب العالمین و لو انک
بالدعه یعنی بعذاب الخلایق اجمعین الی آخره و عارف در مقام غایت توجه و مناجات بعد از آنکه
بر نسبت شهود رسیده که کاشف از آن کلام حجر نظام سید اولیاء است که فرموده لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا خلاف ادبیکه در وقت دیگر از او صادر ~~در حال توجه~~ شده اگر چه در
واقع و نفس الامر خوب بوده باشد بلکه موصوف به افضل الواع بوده ~~باشد~~ در حال توجه تام
~~معبود در نظر او اعظم~~ در مقام اعتراف در نظر او اعظم گناهان میرانند به مقتضای آن اعتقاد
نالد و زار زار و تو به و انابه و با قرار [illegible] و اعتراف [illegible] باید وجه دوم از دو وجه آنکه

واهمچنین هر گاه غرض شود
در حال شعور به حضور مولا
لکن بعد از تامل جلب
و انفعال از آن صورت
زیاد [illegible]

و از آن [illegible]
صلوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با از [illegible]
[illegible]
سبحانک لا [illegible]
اقوال مقال العبد الذلیل
الظالم لنفسه المستحق
للجرم بهذا الی آخره
و اعتقد وهم

باعث انبیا و اولیا است بر جزع و فزع و بی قراری و داعی ایشان است بر اعتراف به جرایم و معاصی
مقام شکر است توضیح این مطلب مقتضی این است که گفته شود بیان حقوق و نعم متعال
بر عباد و اکثر اجل از آن است که توان احصا نمود ~~توان نمود~~ به التنبیه اشاره
به بعضی از آن می نماییم تا حقیقت حال منکشف شود می گوییم از جمله حقوق الهی جل شانه بر عباد
بر هر فردی از افراد عباد ~~جسم~~ جسم است اگر خواهی که قدر و منزلت این نعمت عظیم را دانی
چنین فرض کن طفلی در وقت از مادر خود متولد شد بی چشم تأمل و فکر کن به بین که
هرگاه سلاطین دوران و متمولین عالم و ارباب علم و کمال از صنف فقها و حکما و اطبا و غیرهم
و قاطبه ارباب حرف و صنایع هرگاه جمع شوند و بذل ما فی الید کنند چاره این او را نمی توانند
نمود بلکه منقطع است که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و مالک جمیع خزاین عالم باشند صرف
نمایند چاره این او را نتوانند ~~این نعمت~~ نمود ای بی انصاف اگر تأمل کنی و انصاف دهی
این یک جزو از جزئیات نعمت خداوند عالم است جل شانه در تو که متفاوت کرده با هر چه
در عالم است ~~و علاوه~~ بلکه علاوه امد چه دانستی که اگر چشم نداشته باشی ~~و صرف~~
قاطبه ناس جمع شوند صرف جمیع خزانه عالم نمایند چاره این او را نتوانند نمود پس این مثال را جمیع اعضا
...ناکه ذکر شد اختصاص به چشم ندارد و گوش و ~~جمیع~~ ... دماغ و دهن ...
و دست و پا بلکه یک انگشت ... هر یک را که بخصوصه ملاحظه نمایی چنین است
که مذکور شد بلکه از آنکه عارف ... ملاحظه آنها نمودن طاقت ندارد که قیام و اقدام
در مقابل ... نماید و همچنین است نعم خارجه از ماکول و مشروب و ملابس هر یک را
تو که ملاحظه نمایی به عینه جاری است در هر یک آنچه در خصوص چشم مذکور شد هرگاه فرض
کنی طبیعت گندم معدوم شد هرگاه جمیع عالم جمع شوند و بذل ما فی الکون نمایند نتوانند گندمی
ایجاد نمایند محال است و همچنین است سایر ماکولات و ملبوسات و غیرها و از اول که قطره نطفه
منی که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بصنع و قدرت که این خلقت غریب و صنعت عجیب
که قاطبه عقلا از درک حقیقت آن متحیر و ... دانند و به بین هر جزئی از جزئیات این جسم
عظیم هرگاه کسی مالک ... هر چه که در عالم بوده ... بدل نماید در مقابل ... یک چشم

که مذکور شد و غیر آنها منظور نموده و انصاف دهی

دو... اداری ... در مقابل ...

که خداوند عالم عطا فرموده از نعم ایشان گران بر نیامده خواهد بود بنا بر تسلیم
به چشم دیگر و گوش و دماغ و دهن و زبان و سایر اعضا و جوارح هرگاه یکی از آنها را جدا نمایی و بنابرین
بنگر ... این شخص اگر آدم است ... پیوسته منت گذار احسان او بوده باشد و هر وقت او را
که دید به مقتضای آن احسان با او معمول داشته باشد اگر چنین نه نماید از قواعد انسانیت
خارج خواهد بود و مراتب ایشان مختلف می باشد و به اختلاف مراتب ایشان و همچنین مختلف می باشد
با اختلاف استعداد در درک مراتب احسان و هر کس که قوه عاقله او اکمل است در درک مراتب او
احسان اتم و اقوی است پس او در امتنان طولانی و وفا به ادای حقوق اقوی و اشد خواهد
بود و شخص است اعقل موجودات انبیا و اوصیای انبیا می باشند و اعقل از کل انبیا فخر رسل
و خاتم انبیا باعث خلقت ارض و سما جناب پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه می باشد
و همچنین اعقل از کل اوصیا اوصیای آن شفیع کافه اهل محشر خواهد بود و پس انبیا و اوصیا
و اوصیای او در درک حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهند بود ~~و نعمی که ... حقوق ادای عاقلی~~
~~منتهی اقوال و در وفا~~ ... انبیا و اوصیا پس ایشان در وفا به ادای شکر و در مقابل حقوق
الهیه اشد و اتم خواهد بود و این وجه دیگر است از وجوهی که داعی است در حرص ائمه طاهرین و سایر
اولیای مقربین علیهم الاف التحیة فی رب العالمین که اصرار در ناله و زاری و اکثار در تضرع و ابتهال
به قرار فرموده باشند و از آن روایت است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه
~~... و جلال ک و عظمتک~~
در مقام مناجات عرض نمی نماید که ... الهی ...
رسانیده اند ... جمیع معبودی ... و جلال
و عظمت تو اگر ... از اول ایجاد عالم از آن ... خلقت ... فرموده
و عبادت تو ... ~~... ~~ ... استعداد در ...
در هر جسم ... در ... تو ... ما ... قاطبه
... نکرده

دنکره

الی ... داده

یعنی

فلاتی بوده باشد اگر بودم و چیزی رعودم مطلعه با وجود آن معروف است
و میدانم که عقوبتم از عهده شکر کمترین نعمتی از نعمتهای تو بر امده باشم فی الواقع
حقیقت است چه هر گاه فرض شود همان نعمت که کمتر از آن در بنی نوع انسان حاصل
نبوده باشد معدوم شود مورد فرض شود کسی مالک جمیع خزاین ارضی بوده باشد
و صرف کند در ازای دادن هیچ کسی از ازای دادن کوا ... پس همان نعمت که کمترین نعمتها است
مقاومت کرد با مجموع خزاین عالم ... پس چگونه متصور است که کسی شکر از عهده شکر
عشق خاصی برای آن که آن نعمت بر امده باشد پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فرد از افراد
ناس ثابت است نسبت ادای شکر آنها را نموده باشد از عهده آن بر نمی تواند
امد پس چاره نباشد دیگر آنکه روز و شب اوقات را صرف تضرع و ابتهال
به درگاه حضرت ذوالجلال نموده باشد و اعتراف به عجز از ادای شکر حقوق الهیه
نموده باشد و در مقام نقص تمام به درگاه خالق انام همین اظهار شکر اگر چه
مستند فخر بوده باشد از اعظم معاصی در نظر او خواهد بود لهذا اعتراف
به معصیت می نماید این است که جناب سید الساجدین علیه السلام در فقره ثانیه از
دعای مذکور فرموده و حاصل معنی آن این است که ای معبود و خدا و ندمن اگر
هر گاه بکنم جمیع معادنیکه در دنیا میباشد گلهای جواهر و زراعت
کنم همه زمین دنیا را معونت و تمام ... های چشم من و تا بوده
و بنالم از خوف و خشیت تو به حدیکه جاری شود بعد از آب چشم من مثل دریاهای
دریاهای آسمانها و زمینها خون و چرک ... هر آینه اینها
کم خواهد بود در جنب بسیار چیزها آنکه بر من واجب بود از حقوق تو و فی الواقع
حقیقت است و جهان آنچه مذکور شد ظاهر میشود وجه سیم از وجوهیکه

مهیمن ...

عشق خاصی

و حقیقت

موجب است و اینها باعث کره و زاری و اضطراب به درگاه با رفعت حضرت ذوالجلال نسبت
به مقام حقیقت ... بالنسبه به انبیا و اولیا و ائمه اطهار علیهم صلوات الله المتعال گردد
شود و مقام حب است بیان این مطلب آن است و هو که انسان که حکمت بالغه الهی جل جلاله
چنین اقتضا نموده که خلقت انسان به نحو باشد که در آن جمع شود قوی مختلفه متضاده
در آن قوه روحانیه و قوی بهیمیه جمع شده مخفی است تضاد ما بین قوی مقتضی تضاد
ما بین مقتضیات آنها است در او آنکه مشغول به اقتضای مقتضیات هر یک که
بوده باشد از مقتضای دیگر ... قوی دیگر محروم و غافل است مقتضای
قوی بهیمیه طالب اکل و شرب و نوم و معاشرت با آنها باشد و مقتضای قوی
ملکیه طالب توجه به معبود و تضرع و تحصیل معرفت و انس به درگاه سعادت ... باشد
بعد از آنکه قوی بهیمیه مغلوب قوه ملکوتیه گردید عمل مقصود در توجه معبود و طاعت
واقعیه از ملکه ... دو لکن انقطاع ... نیست که ... بوده شده
باشد از مقتضیات قوی بهیمیه بالمره چه ظاهر است ماد ایکه نفس انسان متعلق
به این بدن بوده باشد لابد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب به قدر احتیاج
و صحبت و معاشرت با ان طبعه با اهل و اولاد و نوم و استراحت اگر چه در قلیل از اوقات بوده باشد
و چونکه مشغول به این مقتضیات قوی بهیمیه گرایش صیانی نظر به ... آنها محروم از توجه
تام است ... حضرت ... تا انقطاع ...
مقتضای قوه ملکیه قواعد رضیه ... شکایت از ایام فراق
... تضرع و ابتهال ... از ... صفی ...
وصال ... که جناب فخر العالمین سید الساجدین علیه التحیه و الثنا
الی ... رب العالمین ... به درگاه ...
حبیب قال ... اللهم ...

و لوازمها

ملک ...

مهیمن

بمحرک اطهار

ما عرفتنی

عرضت ابلیته ازالت قدمی وقالت عینی و بین حدثمک ستبنی لتلک عینی امک
فرددتنی و عن حدثمک لحبتنی او لعلک رایتنی مستخفا بحقک او لعلک رایتنی مؤمنا علیک بقیتس
اولعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی اولعلک رایتنی غیرشاکر لنعمائک فحرمتنی
اولعلک رایتنی فی الغافلین فمن رحمتک اولعلک رایتنی الف مجالس البطالین فبینی وبینهم
خلیتنی اولعلک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی اولعلک بجرمی وجریرتی کافیتنی او
لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی ان تغفر در حین قرائت این فقرات فرید غفلت از قلوب
اخیار علاوه من ایام ان تغفر و اولعلک رایتنی غیر قابل لخدمتک فطردتنی وهمچنین ان
سرور ارباب ابرار ستو دو دیگر در مقام اظهار طلب استدعای رحمت از کریم غفار لکرم ندره
کار رحمنی اللهم فانه اوا حفر وحظری یسیر ولیس عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة ولو ان
عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة لسالتک الصبر علیه واحببت ان یکون ذلک لک
ولکن سلطانک اللهم اعظم وملکک ادوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین او ینقص منه معصیة
المذنبین وجه چهارم از وجوهیکه موجب اضطراب قلوب اخیار و باعث بکاء و استکانت
ارباب اعتقاد و اعلی توسل و انقطاع بدرگاه کریم غفار میشود در مقام استکمال است توضیح
این مطلب آنست که صانع حکیم متعال و خالق جمیل بری از شائبه انقطاع و زوال خلقت انسان
فرموده برو جهیکه قابل انواع کمالات ولایق اقسام ترقیات وارتقاء از مهابط خفیض
باوج وصول الی العالم ذروه عالیات مراتب شان رتبه رفیعه ای است که هر کس بقدر قابلیت
و همت شان وصول بان سعادت عظمی است شخصی که طریقه استکمال حقیقی موجب اعتقاد
لذت کامل نیست اهل کمال است و معلوم است مراعات خدا وند متعال دریغ حقه از زوال
و در حیز دوری و اضمحلال است و کمال حاصل نمیشود مگر برفع نقصان و مقصود و انبیا و جمیع
ارباب کمال از ادراک انسانیت تضرع و گریه و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه
باری بحضرت عظیم متعال خداوند تعالی الذی فعالیکه تامل باشد از آثار قدرت او است
موصل

وطالب بقدر قرابی کمالات

کریمه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است که اینکه اهل ورع
انبیا و اوصیا ان لها غیر معقولات پس با نه متعین است پس ایشان عمر در تضرع و ابتهال
بدرگاه حضرت ذوالجلال استکمال است و از این است که خطاب سیدالساجدین
صلوات الله وسلامه علیه در مقام مناجات معلوم گردد که فاتح المناجات رسانیده و عرض کرد
لا اجد لذنوبی سواک غافرا ولا اری لکسری غیرک جابرا و قال ایضا الهی کسری
لا یجبره الا لطفک وغنائک و فقری لا یغنیه الا عطفک
و احسانک و باز از این باب کلام حضرت قرة عیون ارباب معرفت و یعنی جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام درمقام استکمال ابرا ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی
تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة
بعز قدسک و همچنین کلام آن مصباح سعادت و یعنی الهی الحقنی بنور عزک
الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و قوله علیه السلام الهی ان من ابتهج بک
لمستنیر و ان من اعتصم بک لمستجیر و همچنین کلام آن منبع دلیل علیه السلام والثنا اسئلک
بحقک وقدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک
معمورة وبخدمتک موصولة و اعمالی عندک مقبولة حتی تکون اعمالی و اورادی کلها وردا
واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا و کلام آن سرور اللهم انی اتقرب الیک بذکرک
و استشفع بک الی نفسک و اسئلک بجودک ان تدنینی من قربک و ان توزعنی
شکرک و ان تلهمنی ذکرک توضیح مطلب آنکه هر قدر که بنده دورتر از خداوند
عالم در نهایت نقصان و افتقار است و هر چه معرفت او بقادر بی مثل و نظیر کمتر است
در خسارت و ضلالت است و هرچه نزدیکتر شود و آشنائی او بیشتر شده و انفکاک از این
محنت بعید ممکن نیست مگر بعبادت و اصرار در تضرع و ابتهال بدرگاه کریم غفار
لذا بوم

وقال ایضا فی ... مز عند ... غیر نفسک ... طلب ... ما مطالبنا ... طلبته

جناب حضور

ومبادرت به ناله واضطراب به بارگاه پروردگار رحیم و ستار تجلیات لذا ز صاحب حب

احدیت لا نقصان و قرب کمال با کمال حضرت معبود غایت مرتبه کمال و وصول اینست و افراد

انسان در درک مراتب نقصان و کمال بقدر قابلیت و استعداد مختلف اند کامل

ناقص است بالنسبه به مرتبه حضور و عظمت دستور اعظم جمال الکمال و اکمل مناقب مسولاند

چنانچه قرب به بارگاه مکرمت اقتران را فوق قاطبه کمالات و اشرف همه سعادات

میدانند مقصود در این مقام اینست که وجه دیگر از وجوهی که موجب شدت [illegible]

و نقصان در اداری و تقصیر و ابتهال [illegible] در حق انبیا و اولیا [illegible] قرار [illegible]

حضور و تحصیل قرب و وصول به مرتبه [illegible] وصول لذت حضرت ملک ودود [illegible]

خواه مرتبه فوق الکمه در حق ایشان ظاهر شود ممکن باشد نسبت ایشان با نه عارف [illegible]

ختم مناجات و عرض نیاز به درگاه و نافی ایشان [illegible] مرتبه از مراتب کمال که در حق ایشان متیسر شده

معترف به تقصیر خود در تحصیل فوق آنست و طالب علاوه بر آن است و از این راه است

که فخر [illegible] و ملی انبیا و رسل در مقام عجز و تقصیر به درگاه رب رحیم قدیر [illegible] شده

سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک وجه خامس از وجوهی که موقع

رعب و ضعف در قلوب عظما [illegible] از غیر [illegible] و موجب بنای دهشت و اضطراب

و غایت خشیت و اضطراب است ملاحظه عظمت و شوکت مخترع افلاک و عناصر

و مبدع جمله [illegible] افلاک و کواکب است هر کس بقدر درک عظمت خلاق ارضین و سموات

خائف و لرزان و [illegible] شوکت رزاق قاطبه نفوس و صامات [illegible] اسلام

هر که در درک عظمت حضرت قیوم کامل جلال [illegible] خوف و رعب او بیشتر سبحانک

[illegible] در درک و معرفت اصل عظمت [illegible] موجب

دهشت و اضطراب است خواه در آن وقت [illegible] باشند یا نه

بلکه هر گاه فرض شود که ایمنی از مواخذه ~~[illegible]~~ بوده باشند باز آن

نعمه حجابت و

شتبهای مرتبه [illegible]

وجه پنجم

قاطبه اضیاء [illegible]

[illegible]

اضطراب

اضطراب جوار ناسی که مستند باصل درک عظمت معبود [illegible] هیبت حاصل است مجملا درک اصل

عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب انبیا رو باعث ظهور اضطراب و اضطرار

و ناله و انگیزه [illegible] رسیده و از آنست که در حدیث وارد شده [illegible] کیفیت احوال

شریف [illegible] انبیا و رسل و ملی اولیاء [illegible] علیه و علی الصلوات الله الملک الاجل

کان سرور عالم و فخر بنی آدم در وقت قیام به نماز از خوف و خشیت الرحمن مانند صدای

از سینه مبارک آن [illegible] شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ [illegible] المشتعل شدید

و ان قدر [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ و از فاید کار [illegible] معرفت و یقین امیر جناب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

بلرزه در آمد و [illegible] وارد شده که جامع الکلام [illegible] جناب حضرت امام حسن

علیه السلام چون مشغول وضو [illegible] نماز میشد [illegible] بلرزه در می آمد

[illegible] و لون مبارک [illegible] متغیر میشد و چون [illegible] از وجه این سوال [illegible] میفرمودند

میفرمودند [illegible] هر کس [illegible] در مقام بندگی لذت خداوند عالم ایستاده

بند [illegible] از خوف [illegible] در کتاب حلیة الاولیا مذکور است [illegible] روایتی

که حاصل مضمونش این است که چون جناب فخر العابدین سید الساجدین امام زین العابدین

علیه و علی آبائه [illegible] از وضو فارغ میشد [illegible]

میشد از [illegible] و لرزه بر اعضای مبارک آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] مناجات کنم [illegible] موجب اضطراب قاطبه عباد

وداعی زوال [illegible] ملاحظه عقوبات [illegible] سموات

[illegible] طاقت تحمل [illegible]

[illegible] ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق

بیان [illegible]

وجه [illegible]

[illegible] که چون وقت نماز داخل میشد [illegible] مبارک

ان سرور [illegible]

سزاوار آنست که

وجه ششم

شداید [illegible]

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بود رستیکه عیسی علیه السلام امد بسر قبر یحیی بن زکریا
علیهما السلام حضرت عیسی از خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید یحیذا او
پس خطاب نمود یحیی و یحیی با او اجابت نموده جواب گفت او را پس از قبر بیرون امد گفت ای حضرت عیسی (بر بنا بر گردم)
چه میخواهی از من گفت میخواهم مونس من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز شدت
و تلخی جان کندن از من ساکن نشده تو میخواهی مرا برگردانی بدنیا دوباره و این حرارت ... بود
(نحو الاوایل و الاواخر) ... از کتاب ... مستطاب حضرت امام ... علیه السلام روایت که فرموده جوانان چند
از اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریق عبادت و بندگی خداوند عالم جل شانه را اختیار نموده
بودند ... از شهر خود بیرون رفتند سیر ... میکردند تا از ... عبرت
گرفته باشند اتفاقا عبور نمودند بقبری که در ... واقع شده بود و باد ریگ و خاک را
بر روی ان قبر جمع نموده و اثری از ان باقی مانده بود که مشخص میشد که قبر است و ان
جوانان که ~~از اولاد سلاطین بنی اسرائیل~~ باهم گفتند خوبست که از درگاه خلاق عالم جل شانه
مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب این قبر را زنده فرماید تا از او سوال نمائیم که
چگونه طعم موت را یافته پس شروع نمودند بدعا باین که انت الهنا یا ربنا لیس
لنا اله غیرک والبدیع الدائم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان
تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از ان دعا قبر شکافته
شد شخصی از ان قبر بیرون امد موی سر و ریش او سفید بود ~~...~~ خاک را از
(دور می نمودم) سر خود در حالتیکه مضطرب بود و چشم خود را بسوی اسمان بلند کرده بود و خطاب کرد
باین جوانان چه باعث شده که بر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی جل شانه
استدعا نمودیم که تورا زنده نماید تا از تو سوال نمائیم که چگونه یافتی طعم و شدت
موت را گفت که من در قبر ساکن بوده ام نود و نه سال هنوز شدت و الم موت
از خاطرم محو نشده و حرارت طعم موت هنوز از حلق من خارج نشده است و ان
جوانان گفتند از او سوال نمودند که تو زمان که مردی باین نحو موی سر و ریش تو

سفید بود

(margin: ... این ... جانبان ...)

سفید بود گفت نه ولکن چونکه شنیدم صیحه را که از قبر بیرون برو ... جمع شد
تربت استخوانهای من بسوی روح من و ... ماند پس بیرون
امدم با اضطراب در حالتیکه چشم ... بان صوت انداخته بودم و از رعب
(و ابصارهم) شتافتم در اجابت ان صوت باین جهت موی سر و ریشم سفید شد و روایت شده
که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که معجزه ان حضرت این بود که بقدرت الله جل شانه
مرده را زنده میکرد بعضی از کفار در مقام انکار زبان برگشوده بر وردگار
عرض کردند که چیزیکه حاصل ان این است که تو زنده میکنی اموات ~~...~~ اموات را
که تازه مرده اند شاید ایشان سکته کرده باشند یعنی از ساختگی و حیله بوده باشد
زنده کن از برای ما کسی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشد حضرت
فرمود شما اختیار نمائید ... از اموات در زمان سابق هر کسی را که خود خواسته باشید
عرض کردند زنده کنید از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف بردند
بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا نمودند ~~...~~ و استدعا از درگاه رب
العزة عز شانه نمود که سام را زنده فرموده باشد تعالی شانه اجابت مقرون گردید
سام زنده شد دیدند سر و ریش او سفید شده سوال کردند که در زمان تو پیری
نبود این سفیدی موی سر و ریش تو از چه باعث در جواب گفت شنیدم ندائی
که از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده جهة هیبت ... موی سر
و ریشم سفید شد سوال کردند چند وقت است از اول موت تو تا حال گفت
(و ابصارهم) چهار هزار سال لکن شدت الم موت هنوز از خاطرم محو نشده
... شده هیچ مومنی نیست که بمیرد مگر انکه عرض ~~...~~ اظهار رجوع بدنیا
با و میشود و او انکار مینماید بجهت شدت الحیه ... تلخی جان کندن تا و
رسیده مگر شهدا که ایشان ... جان کندن را نفهمیده اند هیوسته تمنا میکنند

رجوع بدنیا را آرزوی آنکه تا باز شهید شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی
در این مقام مثالی ذکر کرده اند باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی
که خار لیبالی در پشتر باشد مثل خار مغیلان چنین درختی [illegible]
خارهای لیبالی بوده باشد و داخل بکوه باشد در جوف آن تا هر خاری
از این درخت داخل فرو رفته باشد خبر که آن وقت شخص شدید القوه
آن درخت را بکشد بقوت تمام بکشد [illegible]
وارد شود که ما بین دنیا و آخرت هزار عقبه است اهون و اسهل از همه موت
موتیکه اهون از همه است وصف آن مذکور شد نعوذ بالله سبحانه من البلایا.
واما وصف عذاب آخرت را [illegible] پس آن کما و کیفا نه بینهایت که توان وصف
نمود ولکن ما در این مقام اراده [illegible] الحدیث صحیح معروف در تفسیر علی بن ابراهیم
از معصوم [illegible] جناب امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] روایت نموده
جبرئیل امین بخدمت سید المرسلین چنین عرض کرد که خداوند عالم امر فرمود که آتش
جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از آن تا [illegible] دمیدند بر آن هزار سال دیگر
تا سرخ شد پس از آن با [illegible] دمیدند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد بهمان حالت
باقی گذارند و هرگاه قطره از ضریع واقع شود در آبهای دنیا هر آینه قاطبه اهل دنیا بمیرند
از شدت عفونت آن و هرگاه حلقه یک حلقه از زنجیری که طول آن هفتاد ذرع است واقع
شود بر روی زمین هر آینه همه زمین آب میشود از شدت [illegible] حرارت آن و هرگاه پیراهنی از پیراهنهای
اهل جهنم آویخته شود ما بین آسمان و زمین هر آینه قاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت
عفونت و حرارت آن [illegible] پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
و از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که بعد از این حکایت جناب رسول خدا
خندان ندیدند و اهل جهنم بعد از آنکه داخل جهنم شوند [illegible]
[illegible]

معلوم است تا آن الملک که قرآن [illegible]
[illegible]

آن وقت ملائکه موکل اند بگرز های آهنی میزنند اهل جهنم را [illegible] والله العالم
بقوله تعالی و لهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا
عذاب الحریق و اگر علاوه برای خواهی بدانکه در کتاب [illegible] الواقیه روایت شده از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام که الکفرت روایت شده از سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه فرموده قسم بکسیکه حیات
و ممات محمد در ید قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بریزد بر کوههای عالم هر آینه
فرو میرود تا هفت طبقه زمین و آن کوهها طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه طاقت آن
را داشته باشد کسی که زقوم طعام او بوده باشد و قسم بکسیکه حیات و ممات من بید قدرت
اوست هرگاه قطره [illegible] از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر آینه
فرو میرود تا هفت طبقه زمین و این کوهها طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه تواند
طاقت او را داشته باشد کسی که این غسلین شراب او بوده باشد و قسم بکسیکه
حیات و ممات من بید قدرت اوست هرگاه گرزی از گرزهائی که خداوند عالم
در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه
زمین و طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه طاقت آن گرز را داشته باشد کسیکه
[illegible] که این الم ضرب او بوده باشد بعد از آنکه
شدت موت و [illegible] وصف این عذاب آخرت را شنیدی میگویم مقصود آن است
که از جمله بواعث و دواعی گریه و زاری و تضرع و ابتهال بدرگاه صاحب باری
چیست نه خوف و لولی [illegible] از عذاب آخرت و شدت موت پس بنده ذلیل بعد از اعتقاد
بآن آیات چگونه نتواند که خائف و ترسان و ماتم و هراسان نبوده باشد پس
باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری نماید تا از راه
فضل و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل را از آن مهالک و عقوبات نجات دهد و همگی همت
[illegible] براین امر بوده باشد و اعتقاد در صحت آنها داشته باشد خود را از تضرع و ابتهال
بدرگاه ذوالجلال ضبط نتواند نمود مگر او غافلی که مسجون جنود غفلت [illegible]

دارد

[illegible]

و مجبوب کسی عما کی محنت اهل و عیال بوده باشد لکن افراد انسان در سلوک این طریق مستحسن حقیقی
عقلی و نقلی مختلف الاحوال می باشند اما هر کس که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر و از عساکر
غفلت و جنود سکرات دورتر است تفرع و ابتهال و ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است
و از این راه است که جناب فخر العابدین مقنن قوانین عبادت و بندگی و موسس اساس
تفرع و بیقراری جناب علی بن الحسین صلوات الله علیهما الی در ضمن ادا [illegible] مناجات
مناجات بدرگاه قاضی الحاجات چنین فرموده اند الهی و قد ترى ذُلّی و قُوتی
و ذلّ مقامی بین یدیک تعلم سریرتی و تطّلع علی ما فی قلبی و ما تصلح به آخرتی و دنیای
اللهم ان ذکرت الموت و هول المطلع و الوقوف بین یدیک نغّصنی مطعمی و مشربی
و اغصّنی بریقی و اقلقنی عن وسادی و منعنی رقادی کیف ینام من یخاف بیات
ملک الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار بل کیف ینام العاقل و ملک الموت
لا ینام لا باللیل و لا بالنهار و یطلب قبض روحی بالبیات او فی آناء الساعات
یعنی ای معبود و خداوند من میبینی ایستادن و خواری مرا در خدمت تو و خبیری بر
باطن من و مطلعی بر آنچه در قلب من هست و آنچه [illegible] اصلاح می یابد بآن امر آخرت و دنیای
با اصلاح می آوری تو بآن امر آخرت مرا و دنیای مرا ای خداوند من هرگاه متذکر
مرگ و هول [illegible] بعد از مردن است میشوم [illegible] و همچنین میشوم
ایستادن در موقف حساب حضرت تو را تلخ میگرداند اینها بر من طعام و شراب مرا
[illegible] در آن وقت [illegible] اینها باعث این میشود که آب دهن من
در حلق من بماند یعنی از شدت خوف [illegible] باعث اضطراب
من میشود در بالش [illegible] در بالش استراحت من و منع میکند خواب را از من چگونه بخوابد
کسی که میترسد از آمدن ملک الموت در [illegible] در شب و روز بلکه چگونه بخوابد
عاقل و حال آنکه ملک الموت نمیخوابد نه در شب و نه در روز و طالب [illegible] قبض
روح من بوده باشد در شب یا در روز و [illegible] بعد از فراغ از [illegible]

این دعا را میخواندند انا جبیلی یا موجوداً فی کل مکان لعلک تسمع ندائی فقد عظم جرمی
و قل حیائی مولای یا مولای ای الاهوال اتذکر و ایها انسی و لو لم یکن الا الموت
لکفی کیف و ما بعد الموت اعظم و ادهی الی آخره و ایضا در دعای صحیفه که بعد از
نماز شب تلاوت میفرمودند فرموده اند اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت
بها علی من عصاک و توعّدت بها من صدف عن رضاک و من نار نورها ظلمة
و هیّنها الیم و بعیدها قریب و من نار یاکل بعضها بعض و یصول بعضها
علی بعض و من نار تذر العظام رمیما و تسقی اهلها حمیما و من نار لا تبقی علی من
تضرع الیها و لا ترحم من استعطفها و لا تقدر علی التخفیف عمن خشع لها
و استسلم الیها تلقی سکانها باحرّ ما لدیها من الیم النکال و شدید الوبال و اعوذ
بک من عقاربها الفاغرة افواهها و حیّاتها الصالقة بانیابها و شرابها
الذی یقطّع امعاء و افئدة سکانها الخ و مناجاتهای ائمه طاهرین علیهم السلام
که در آنها که مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه
بوده باشد بسیار است کسی توهم نکند که انبیا و اولیا نسبت بایشان در عقوبت
اخرویه نیست پس این اضطراب و بیقراری چه معنی دارد در جواب اگر اراده این است
که [illegible] قاطع نظر از آنکه عقوبت
اخرویه مطلقا در حق انبیا و اولیا نیست این مسلم است لکن این موجب [illegible]
خود این نمی تواند شد و اگر اراده این است که خود انبیا و اولیا قاطع نظر از آنکه
عقوبت اخرویه مطلقا از آنها منتفی است بگوئیم چنین نیست و چرا ای بعلاوه
مکالمات صادره از ایشان در مقام مناجات ظاهر میشود از آنکه در سابق بیان شد
معنی [illegible] چگونه چنین بوده باشد و حال آنکه چنانکه [illegible]
از معاصی کبیره است چنین است [illegible] الکلام

عدم اضطراب [illegible]
در جمیع احوال [illegible]
مناجات بدرگاه [illegible]

و در این مقام از حد اعتدال خارج شد و مناسب وضع رساله نبود ولکن چونکه اطلاع
برای مطالب که مذکور شد باعث تنبیه امثال ما غافلین و موجب استیقاظ ارباب
معاصی و طاغین می‌بود شد عنان قلم در میدان بیان این مطالب جولان داده
بدانکه مناسب در این مقام آن است که ضم سخن کلام نمود و در آن بعض احادیث مذکور شده
مشتمل است بر آنکه در طول شب و شبهای شهر رمضان فضیلت بسیار است
که در میان آنکه در هر شب از شبهای سنه ساعتی هست که هرگاه که هر بنده از بندگان
خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجتی از حوائج دنیا و آخرت
که خواهد البته حاجت میرسد و در احادیث معتبره از ائمه ما صلوات الله و سلامه علیهم
بیان و تعیین آن ساعت شده و در بعض از آنها در ثلث اول از نصف ثانی شب است
و بعباره اخری در آن است که آن ساعت در سدس رابع از شب است و بعباره ثالثه اول
لیل در اول ثلث ثانی نمود از شب که متصل است به اول ثلث اخیر شب و در وقتیکه
آفتاب در برج سرطان باشد به اتفاق ما شب در آن وقت در غایت کوتاهی مقدار
شب در آن وقت در اواخر اقلیم ثانی و اوائل اقلیم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است
و همچنین مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث مثل اصفهان و اوائل اقلیم رابع نه ساعت
ساعت است و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر آن است شبی که در کلام ائمه
ما علیهم السلام ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر پس ما بین طلوع فجر تا طلوع
شمس از این مقدار باید کم نمود و آن باختلاف آفاق مختلف می‌شود
از یک ساعت و نیم است ... تا در اقلیم ثالث در فرض مذکور یک ساعت
و چهل و دو دقیقه است تقریبا و بعد از انتقاص این مقدار از نه ساعت و چهل و پنج دقیقه
باقی می‌ماند مقدار شب در صورت مسطوره هشت ساعت و پنج دقیقه ... و بنا بر آنکه
از کلمات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر شد آن است که آن ساعت مطلوبه بعد از انقضای چهار
ساعت و دو دقیقه و نیم ... و به مقدار یک ثلث ساعت و دو ثلث
ساعت ...

در کتب معتبره ...

همچنین در اواخر اقلیم ثالث مثل اصفهان

دقیقه و سدس دقیقه می‌باشد بلکه به مقتضای عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضای
ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه از آن مقدار می‌باشد پس این ساعت ... آن ساعتی است
که به مقتضای احادیث معتبره هر حاجتی که بنده ذلیل از خداوند جلیل در آن مسئلت نماید البته
به درجه اجابت مقرون می‌شود الی آخره و هر متحمل مشقت شود برودت هوا و ارتحال
منزل و قطع ابواب امثال ناس نماید و مذلت تردد در خانه فلان و فلان را بر خود قرار داده
و غافل از مضمون آن نشود الحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی و لم یکلنی الی الناس فیهینونی
گویا هرگز نکوشد هر بنده مضمون صدق این الحمد لله الذی ادعوه کلما شئت لحاجتی
حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی این حالت شود و تملق آن و عولت از اذل
ناس بر خود قرار دهد و در حالت مستی در صدد آن بوده با حال شباب و هوای جمع و درک
آن ساعت بنماید باری در آن مناجات با قاضی الحاجات و نفع و ابتهال
و درگاه خالی از ضمیر و شهوات بنماید و در درگاه او حاجات علی الاطلاق سؤال نماید
که توفیق سعادت کمال معرفت که با وجود صفات خاصه و مناجات با معبود متعال
آن وری نماید که جمیع لذاید دنیا و آخرت در جنب آن محقور و مهمل و فاطمیم ملاذ
انبیاء در نظر او مقابل آن ... و باطل است و در آن حالت آن مقدور ... درگاه کریم
عفار شفیع نشود فاطمه ما لکنا ... انا اذ اذل ناس ...
که تو مستور و مقرر فرموده ... که ... البار ... و ...
محفوظ باید آنچه مذکور شد در تعیین آن ساعت مطلوبه بود در امثال این بلاد در اوقات غایت
قصر ایام لیالی و در ... نقص و ... شمس در برج جدی بوده
باشد مقدار شب در آن وقت چهارده ساعت و پنج یا نوزده دقیقه می‌باشد از شب
اصفهان و بعد از انتقاص ما بین طلوعین از آن مقدار باقی می‌ماند از شب اول مقدار
دوازده ساعت و نیم بیست و ... دقیقه تقریبا و شب ... در آن وقت عبارت از چهل
الا ... دقیقه ... ساعت ... تا نود ... ده و ...

یعنی یک ساعت و ... دقیقه
تقریبا در فرض مذکور

[illegible]

و ساعت مطلوبه بنابر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ظاهر میشود
بعد از انقضای ~~ساعت~~ شش ساعت و بیست و نه دقیقه
در دو ساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه متحقق است نیز عاقل طالب
سعادت و سداد و داعی لذت طاعت و مناجات بسیار سهل و جزء است اهتمام
در ادراک این مقدار بجهة وصول باین عطیه نامدار با وقار بلکه معونت عبادت بالله
ما خوذه از بعض نصوص معتبره آنست که در صبح صورت نیز ساعت مطلوبه ساعت تافیه
بعد از انقضای یک ساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنا براین ادراک
درک ساعت مطلوبه اسهل خواهد بود در کسی که عارف و مشغول کسی است که خود سوار شرافت
سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثل مجرد که ادا به مشغله نامیه
در تبیین کرده است بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بسیار است و کفایت
میکند در این باب آیه شریفه و المستغفرین بالاسحار و مشخص است در کیفیت افضلیت
عظیم موقوف بمعرفت کردن است و همچنین ادعیه وارده در وقت سحر مخصوصا در ماه
مبارک رمضان موقوف بر معرفت آنست و کلام علما در تبیین این وقت مختلف است
جلال صحاح و فاضل در غیر آن سحر را تفسیر نموده اند بقبیل الصبح یعنی بسیار نزدیک به صبح
و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله مقامه در منتهی اختیار این قول است و صاحب کشاف
درک قرآن در تفسیر آیه شریفه و الحمد لله نجیناهم بسحر در سوره قمر سحر را تفسیر نموده بسدس آخر شب
و مرحوم شیخ طبرسی قدس الله روحه در جوامع الجامع ایضا موافقت با آن نموده و فخر
رازی در تفسیر این قول نسبت بقبیل داده بعد از آنکه سحر را تفسیر نموده با اول لیل و بعضا در
نیز بعضی سحر را تفسیر با ثلث نموده و این تفسیر اعم است و تفسیر اول است و ظاهر
این است که سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد و موید این مطلب است حدیث صحیح که
اسمعیل بن سعد الاشعری روایت نموده قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن ساعات
الوتر قال احبها الی الفجر الاول و سالته عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی
بیان آنکه حقیقت وقت با عمل بکرد و این وقت را باید معمول کرد که استغفار در سحر نیز مهم است
و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه نیز ذکر کرده

بیان تعیین وقت

معروف است [illegible] آن نیز شد

بیک عباس [illegible] مجموع سدس [illegible]
مثل و سدس آخر لیل [illegible]
جامع [illegible] این لفظ در
غرض ... است و لهذا هرگاه
کسی استغفار در این وقت

[illegible]

افضل
چون سحر افضل اوقات لیل است و این دلالت میکند بر آنکه افضل ساعات شب
ثلث آخر شب است پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود و دو قول اول مطابقه این
ندارند که گفته ~~بعض~~ نوبت معنی لغوی سحر همان بوده باشد که تفسیر نموده اند لکن ظاهر اینست که مراد در لسان شرع ~~افضل~~ آن باشد
میتوان سحر را در عرف شایع از این تقریب سحر را چگونه معنی نموده باشند و حال آنکه میتوان ادعا نمود
الحمد این قدر که مدلول علیه باین تفسیر و صفت ربع از ادعیه وارده در سحر ماه
مبارک رمضان ~~[illegible]~~ ثابت نماید دو نزدیک بیشتر است برای قول ~~[illegible]~~ مطلب
ظاهر است چه اعمال موظفه در سحر بنابر قول اولی که سحر عبارت از سدس اول لیل باشد
قبل از آن هرگاه کسی بتیان آن نماید محصل امتثال نخواهد بود بلکه حکم شرع و عقد
آن بموجب مشکل است چه اتیان عبادت موظفه بقصد توظیف قبل از وقت
آن بدعت خواهد بود بر خلاف آنکه گوییم سحر که سحر عبارت از ثلث آخر شب است
و باید و همچنین بحو آنکه مستحب است در ماه مبارک رمضان امتثال آن در
صورت نیز مشکل در ثلث آخر شب واقع شود و هرگاه قبل از آن شروع نمودن
سنت نخواهد بود و همچنین است حال در استغفار در اسحار مستحب و بهتر هم در
وقت نافله صبح است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه
از نصف شب نافله منقضی شد مقداری که کفایت یازده رکعت نماید که عبادت
از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد بعد از انقضای
~~این مقدار وقت این نماز داخل میشود~~ و ممتد است تا ظهور حمره
از جانب مشرق لکن افضل اوقات این ما بین الفجرین است پس وقت
فضیلت این دو نافله مخصوص است بوقت اجزاء سابق و لاحق
سابق بعد از انقضای مقدار یازده رکعت از نصف شب

[illegible]

ملاحی بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره که از جانب مشرق بنا بر اینکه
هر گاه کسی باعتبار عارضی ایشان را و بر این شد که نتوانستند ایشان بیان نافله نماید و در اول فجر ایشان را
نور نفقه مشروع فجر نمود و بعد … از الناس را عمر بزرگ نافله رفع شد ایشان بنافله ملاحی نماید به نیت ادا
مادامیکه حمره … از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا ایشان را می نماید به نیت قضا این است
~~پس در کعت نوافل و تقه و اوقات انها بصیغ انها بلکه قاطبه نوافل و در کعت یک سلیم~~
و آنچه مذکور شد از وقت این نافله و سابقه و نهایته مشهور ما بین فقها است و در هر دو مقام خلاف شده
بعضی قائل شده اند برانکه وقت این داخل میشود بطلوع فجر اول پس ایشان را بیان نمی شود قبل از ان لکن بر
نمیباشد و بعضی قائل شده اند برانکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس ایشان … گذشت
این دو رکعت بعد از طلوع فجر ثانی و قبل ادا ایشان نور نفقه بنا بر این قول محسوب …
لکن ظاهر این است که این از صورتیکه بوده باشد که ایشان بنافله شب نه نموده و اما هرگاه مشغول
بنافله شب بود که طلوع فجر ثانی حاصل شد … که در این صورت … ادعا نماید که ایشان
نه نمود … قبل ادای ایشان نور نفقه … نموده وفق نماید که از جمله … داشت
مواظبت بنوافل خصوصا نوافل یومیه که اهتمام در محافظت انها بسیار باید نمود و ثمرات
مترتبه بر محافظت انها بسیار است از جمله آن است که اهتمام محافظت انها باعث این میشود
که ایشان نوافل یومیه در وقت فضیلت انها شود و مثوبات مترتبه در ایشان …
در وقت فضیلت بسیار است دوم آن است غالب آن است که نمازهای که از ما صادر
میشود مشوب است بانواع نقص و قصور و احادیث مستفیض است که ایشان بنوافل موجب
رفع نقایص و قصور فرایض است سیم آن است که مواظبت نوافل … سنت جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله میباشد نظر بانکه نوافل … از خصوصیات آن سرور … باشد اگر
فرض شود که هیچ ثمری مترتب بر محافظت این نوافل نمود … صاحب الکتاب
مناسب … امت آن سرور را فضل … مرتبه … که در صدد اصلاح
امت بود و هر گاه … موجب … امت بود … قال الله
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم …

لیکن پیغمبری که از جنس بشر است یعنی از … نه از ملائکه شاق است بران رسول مشقت …
از انکه مشقت شان است نمی تواند دید مناسب حال امت … است که … و مکان سرور
داوند اصول تکلیف از ان … بعد از انکه رشته کلام بابن مقام … رسید حوالیکه منظر
لطف … در حق امت لطف ان سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد در حق امت
و در این مقام ذکر نمود که اطلاع بران موجب تنبه خوب است در حق امثال ما غافلان …
این باعث تذکر غریبی غریب است در حق ما عاصیان بی خبران نقل شده از انس بن
مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا بود صلی الله علیه و آله بود که … وقتیکه حضرت
جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله در وقتیکه متعارف
بود در میش آن وقت بران سرور نازل بود … در حالتیکه آثار حزن و ملال از ان
امین حضرت ذو الجلال ظاهر شد آن سرور عالم از سبب تغیر … استفسار
فرمودند … از آن سرور رسید … لایق و … عالم الجنهم … شدت
عذاب آن بوده باشد آثار سرور و شادی از آن ظاهر نمود جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند ای جبرئیل … پاره از وصف جهنم بیان نما
جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از انکه جهنم را خلق فرمود امر فرمود …
بران هزار سال … سرخ شد بعد از ان افروختند بران هزار سال دیگر تا سفید
شد بعد از ان افروختند بران هزار سال دیگر تا سیاه شد بهمان حالت سیاهی
و ظلمت باقی است قسم بکسیکه ترا مبعوث بحق فرموده هر گاه … از ثیاب اهل جهنم
معلق شود ما بین آسمان و زمین هر آینه قاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت
آن و قسم بعظمت کسیکه ترا برسالت مبعوث فرموده هرگاه قلیلی از زنجیر … خداوند عالم
مقرر فرموده و در قران ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه کوهها آب
میشوند از شدت حرارت آن تا هفت طبقه زمین و قسم بکسیکه ترا
به نبوت مبعوث فرموده اگر … معذب شود بعذاب جهنم هر آینه

میسوزند که بلکه در شرق هستند از شدت عذاب ایشان منوبه و آتش جهنم آتشی است
که حرارت آن شدیدتر است و قعر جهنم بسیار دور است و همه جهنم آهنی است
وای بر اهل جهنم جهنم جحیم است و چونکه هست از برای جهنم هفت در است از برای
هر در طایفه قسمت شده که داخل آن شوند در آن حضرت فرمود ندا یا این هفت
در مثل درهای این زمان است جبرئیل [illegible] عرض کرد که درهای جهنم بعضی از آن
درهای فوق دیگری است مابین مسافه مابین هر باب تا باب دیگر بقدر هفتاد
سال راه است هر دری اشد که در تحت است حرارت آن از آنچه است از دری که
در فوق او است هفتاد مقابل کشنده میشود دشمنان خداوند عالم مسلوبان
طبقات بعضا از آنکه بر دیگ رسانیده اند ملائکه عذابیکه موکل باین طبقه میباشند
با استقبال ایشان آمده با غل و زنجیر در گردن زنجیر در طرف زنجیر را داخل در
آن میکنند و از عقب آن بیرون می آورند و نوبت بنوبت [illegible] و مسکن او میشود
بهمان و [illegible] از زنجیر آن انهار را میکشند هر نوع [illegible] ده در یک زنجیر
قرار میدهند میکشند انهار را در حالتیکه بر روی ایستاده باشند و ملائکه عذاب با گرزهای
آهنی ایشان [illegible] جناب رسول خدا صلی الله علیه فرمودند که کیست سکان این طبقات
جبرئیل [illegible] طبقه [illegible] که در تحت همه است کیستی از منافقین و کفار
از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه که فوق آن است سکان آن [illegible]
نام آن جحیم است و طبقه ثالثه سکان آن کسانی اند که خارج از جمیع
ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان آن ابلیس
و جنود ابلیس و اتباع او [illegible] مجوس میباشند و نام آن لظی است و طبقه
خامسه سکان آن یهود میباشند و نام آن حطمه میباشد و طبقه سادسه
و ران [illegible] میباشند و نام آن سعیر است بعد از آن [illegible]
جبرئیل عرض الله جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند چه را اخبار

از دربان دوزخ نام

طبقه اول

در تفصیل طبقات جهنم

مالک نام

کردم

ای برادر من جبرئیل گفتم

نکرده

نمودی از سکان طبقه سابعه که سکان آن کیانند عرض کرد و منع با محمد سوال مکن
از سکان این طبقه ششم که سکان آن اهل معاصی کبیره از امت تو میباشند که امانت ...
اقدام معاصی کبیره نموده اند ... ذنوب شده اند قبل از توبه و نام این طبقه جهنم است
چون این کلام تا اینجا رسید جناب رسول خدا صلی الله علیه بیهوش شدند و افتادند
پس حضرت جبرئیل سر مبارک آن رسول جلیل را بر دامن خود گذارد تا حضرت بحال
آمدند پس فرمود ای جبرئیل چه لباس بزرگ شعار اهل [illegible] این مصیبت من و حزن و الم
من شده است من داخل آتش جهنم میشوند جبرئیل فرمود بلی اهل کبایر از امتان تو
داخل جهنم شدند پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و گریه نمود بحالتی
و حضرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بردند و اندرون خود و قرار [illegible]
که کسی داخل شود بر آن خانه و بیرون تشریف نیاوردند مگر جهت نماز و بعد از فراغ از نماز
تا کسی متکلم نمیشدند و داخل در منزل خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز
گریه و تضرع و دعا در [illegible] جناب [illegible] بزرگوار و جناب باری عز شانه
مینمودند تا این نحو بود تا سه روز بود از سه روز بعضی از صحابه بر در باب حجرات
بر خود منع اهل بیت در دولت سرای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت السلام علیکم
اهل بیت الرحمة اهل الکساء السلام رسول الله من سبیل یعنی ایا ممکن هست کسی خود بخدمت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند احدی جواب نگفت برگشت ثانیا عود نمود سلمان که سلام
گفت و سوال نمود جواب نشنید تا سه بار و باین گونه سوال داشت مطلقا جوابی نشنید سلمان فارسی
رضی الله عنه با کمال اضطراب رسید که در آن باب میزاید متوسل بسیده نساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها
شد اما کرد بخدمت آن معصومه و عرض نمود یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله ... خدا
[illegible] صلوات الله و سلامه علیه عزلت از مردمان اختیار نموده و بیرون تشریف نیاورند
مگر جهت نماز با هیچکس از شدت حزن و الم با احدی تکلم حرف نمیزنند و احدی سوال نمیکند
که بخدمت آن [illegible] مشرف شود جناب سیده نساء جامه بر سر انداخته تشریف آوردند و قتیکه

انا نبکه

و گذاشتند

و جبرئیل گفت دور بگذارم

و فرمودند

و در این وقت ... بلکه
آن سرور ... بودند که
جواب تکلم با این نامی بود

ان سرور در رکوع بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا رسول الله و فاطمه ام جناب رسول خدا
صلوات الله وسلامه علیه سر مبارک از سجده برداشتند چونکه نظر جناب فاطمه بان سرور افتاد
[illegible] اثار تغیر و حزن و هم [illegible] فرمودند که گوشت رخساره
مبارک ان سرور اب شده بود از شدت حزن و الم [illegible] غش نمود گریه بسیار — گریه برم
کرداند عرض کردم ای بابا رسول الله چه میشود شما را چه چیز نازل شده بر شما حضرت فرمودند
جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات جهنم را [illegible] و خبر داد بمن در طبقه [illegible]
انها که فوق همه طبقات [illegible] اهل کبایر از امت من [illegible] باعث حزن و الم
[illegible] و موجب گریه من گردیده فاطمه زهرا عرض کرد کیفیت حال ایشان [illegible] در جهنم
چه گونه است حضرت فرمودند میکشند ملکه [illegible] انها را تا داخل جهنم نمایند لکن
روهای انها سیاه نمیشود و مهر بر دهنهای انها نمیگذارند و غل و زنجیر بگردن انها نمیگذارند
عرض پس چگونه میکشند انها را فرمودند اما مردان پس ریشهای انها را میگیرند و میکشند — کرد
و اما زنان گیسوهای انها را میگیرند و میکشند [illegible] و چه بسیار از پیران از امت من باشند
که ریشهای انها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و انها فریاد میکنند وا شیباه و وا ضعفاه
و چه بسیار از جوانان از امت من که ریشهای انها را میگیرند و میکشند بسوی
جهنم و ایشان فریاد میکشند وا فضیحتاه [illegible] انها را میکشند تا برسانند بمالک
[illegible] بعد از انکه نظر مالک به انها افتاد میپرسد [illegible] ملکه که انها را میکشند
کیستند این اشقیا هرگز شقیای مثل اینها ندیده ام صورتهای انها سیاه نشده و غل
و زنجیر هم برگردن انها گذارده نشده ملکه میگویند ما باین نحو مامور بودیم که انها را بسوی تو
برسانیم [illegible] مالک خطاب میکند بانها که ای جماعت اشقیا کیستید شما در جواب میگویند
ما از جمله اشخاصی بودیم که قران بر انها نازل شد و روزه ماه رمضان را میگرفتیم پس مالک
میگوید قران نازل نشد مگر بر محمد صلی الله علیه و اله پس میگویند [illegible] از قران
چیزی که منع نماید شما را از معصیت الهی میگویند [illegible] شفاعت [illegible]

نمود

نمود و گمراه شدیم پس بعد از انکه انها بکنار جهنم [illegible] نظر کردند
بسوی اتش جهنم و بملائکه غلاظ و شداد که موکلند بران اتش عرض نمایند بمالک که ای مالک ما را
اذن دهید که تا بحال خود بگرییم مالک اذن [illegible] قدر گریه میکنند تا اشک چشم انها
تمام میشود و [illegible] خون از چشمهای انها خارج [illegible] ان وقت
مالک بانها میگوید اگر این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا بود ممکن نبود [illegible] اتش
جهنم بشما برسد در ان وقت مالک امر میکند باتش جهنم بگیر انها را اتش میگوید
چگونه بگیرم انها را و حال انکه [illegible] میگویند لا اله الا الله بعد از ان مالک
میگوید قسم میدهم ترا بخداوند عالم [illegible] که بگیر انها را ان وقت اتش
میگیرد انها را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم اتش جدا میشود از انها باز
خطاب میکند باتش که بگیر انها را اتش میگوید چگونه بگیرم کسانی را که ذکر اسم
خداوند عالم را نمایند باز میگوید مالک بگیر انها را اتش میگوید که تو مامور
از جانب پروردگار عالم که [illegible] انها بگیرم مالک میگوید بلی باین نحو [illegible]
مامورم از جانب پروردگار عالم ان وقت اتش میگیرد انها را با اختلاف — میگیرد هم
شقاوت انها بعضی را میگیرد تا قدمها و بعضی را تا زانو ها و بعضی را
میگیرد تا کمر و بعضی را میگیرد تا گردن بعد از ان که اتش میگیرد [illegible] بسوی
روهای انها مالک میگوید [illegible] نسوزان روهای انها را که بسیار
سجده کرده اند از برای خدا [illegible] مسوزان قلوب انها را که
بسیار تحمل عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک رمضان [illegible] حالت هم
خواهند بود [illegible] الی قرار گرفته باشند و دعا میکنند یا ارحم الراحمین
یا حنان یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم خود [illegible] انها جاری فرمود
فرمود [illegible] جبرئیل [illegible] گناه کار کرداند گناه کاران از امت محمد صلی الله علیه و اله

عرض میکنند چه لب ربرد حال اینها وچه لب باد تنگ است حال اینها سوز اینده
آتش میتهااتهار را وخورده است گوشتهای اینها را و باقی مانده است
قلوب پرورده‌های اینها نور ایمان در قلوب اینها باقیست پس بعد از ضعف — تا به بیند حال اینها بکی رسیده م
از بی‌رب جلیل امر میشود بمالک که حجاب از روی اینها بردار تا حال اینها دیده
شود پس او امر میکند مالک ملکی را که حجاب را برطرف نمایند بعد از انکه نظر اینها بجبرئیل
علیه السلام افتاده و ملاحظه حسن خلقت او نمودند میدانند که از ملکه عذاب نیست
انصاف زده‌اند که کیست این بنده که مثل او ما ندیده‌ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت
جبرئیل است مقرب درگاه احدیت این است که واسطه وحی بود در کتاب محمد پیغمبر صلی الله علیه وآله
بعد از انکه اسم جناب رسول خدا را میشنوند همه اینها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام
ما را به پیغمبر ما برسان سید المرسلین برسان و خبر بده او را که معاصی ما جدا — وشدت عذاب یاد م
کرده ما را از فیض خدمت ان و خبر بده او را از بدی حال ما ان وقت جبرئیل
بعد از انکه [illegible] موقف عرض پروردگار جلیل جبرئیل خداوند عالم از ابتدای جبرئیل
میکوید بدی امت محمد صلی الله علیه وآله عرض میکند ای پروردگار عالم چه لب باد
حال اینها و شدت حال اینها پس پروردگار عالم میفرماید و حال انکه
دانا تر از همه است آیا از تو سوال مطلب بسوال کرده‌اند عرض میکند بلی سوال نموده‌اند
از من که حال اینها را به پیغمبر ان برسانم و بدی حال اینها را بان سرور — سلام م
عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای خواهش اینها
معمول دار پس جبرئیل میاید به خدمت جناب رسول خدا در وقتیکه ان حضرت
در خیمه تشریف دارند از در [illegible] که از نور ان خیمه چهار هزار دری
در دری دو لنگه از طلا پس عرض میکند ای محمد [illegible] از جانب امتان
تو که معذب شده در جهنم سلام ایشان را رسانیدند و عرض میکنند ضرر از حال ما — از شدت عذاب م
ندارد که چه نزد ما میگذرد ان وقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله

تشریف می‌برند در مقام مناجات با قاضی الحاجات میروند بسجده یکی خداوند عالم را — در سجده م
ذکر خواهند نمایند که احدی نگفته باشد مثل ان ثنا خدا را ذکر نه نموده باشد خطاب
میرسد از جانب رب العزة که یا محمد سر را بلند کن از سجده برداد هر سوال که خواهی بکنی که
با جابت مقرون است دران وقت سوالی که از ان حضرت صادر میشود این است
که ای پروردگار عالم [illegible] حکم خود جاری فرمودی در اشقیای از امت من
شفاعت مرا در باره اینها بدرجه قبول مشرف گردان خطاب میرسد که ای حبیب من شفاعت
تو مقبول است برو در الحال که امتان تو معذب شده هرکس بیرون بیاور هر کس که گفته
گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشود جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وقتیکه نظر مالک بجمال با کمال شمس فلک رسالت می‌افتد بر
خیزد بجهت تعظیم ان حضرت پس جناب رسول صلی الله علیه وآله میفرمایند ای مالک اشقیای امت من
حال اینها چگونه است مالک عرض میکند چه لب بد است حال اینها و ضیق مکان اینها
حضرت میفرمایند در جهنم را باز کن و حجاب را بردار بعد از انکه نظر عصاة از امت بجمال — بفزع وابتهال م
با کمال شمس فلک سعادت میافتند قاطبه اینها یکبار فریاد و ناله میکنند که یا محمد
ما از امتان تو شدیم آتش پوست بدن ما را سوزانده ان وقت جناب رسول خدا — بمیان اینها م
صلی الله علیه وآله همه اینها را از آتش بیرون میاورد [illegible] قال
در حالتیکه بدن همه اینها مثل زغال شده باشد حضرت اینها را با خود میبرند لوی
لنگر در بهشت که اسمش حیوان است پس فرو میروند دران نهر الحیوان حالت بیرون
میاید جمیع الاعضاء والجوارح خوش صورت مثل شکل جوان اند در پیشانی اینها نقش شده
نوشته الجهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل میشوند در بهشت بعد از ان
اهل بیر طبقات جهنم می‌بینند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شدند تمنا میکنند — الذین کفروا لو کانوا مسلمین م
که کاش ما مسلمان میشدیم از جهنم میرهیدیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم [illegible] الی الاشاره م
بود

در بیان فضیلت بعض نوافل از بعضی

بحث نهم در بیان فضیلت بعض نوافل بر بعض افضل نوافل مذکوره

نافله شب است بعد از آن نافله زوال یعنی نافله ظهر افضل از نافله عصر است بعد از آن نافله فجر افضل

از بقیه است و نافله مغرب افضل از نافله عصر است و نافله عصر افضل از نافله عشا است مطلب

ثانی در عروض بعضی اسباب مسقطه تکلیف بعضوه و رفع آن است و در این

دو مقام است اول در عروض و حدوث این اعذار است مثل حیض و نفاس و جنون و اغما

بعد دخول وقت صلوات مفروضه و این خفا نیست که واجب است قضای مقداری

که کفایت نماز با شرایط مفقوده نماید پس اگر باقی از آن نماز ثانی

لازم نیست اما باید دانست که هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما هر سید بعد از دخول وقت صلوه

نماز اگر ابتدای دخول وقت تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز

با شرایط مفقوده نماید در این صورت قضای آن نماز لازم است جزما و اگر منقضی نشده باشد

قضای آن نماز لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی این است که گفته شود که هست الا انقضای

مقداری که کفایت نماید چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت که کفایت می‌کند در حکم وجوب

قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و کاهست این قدر کفایت در حکم لزوم قضا نماید اول

در صورت نیست اگر کسی در حین دخول وقت فریضه یا حضور بود و مقدار چهار رکعت از زوال

و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد ضعیفه حایض شد در این

صورت بدانستن آن نماز لازم است و اما هر گاه در حین دخول وقت مطهر بوده

باشد انقضای این مقدار کفایت می‌کند در حکم لزوم قضا بلکه لابد است در حکم لزوم

قضا از انقضا شدن مقداری که کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و همچنین است نفاس و جنون

و اغما مقام ثانی در رفع این اسباب است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد و از آخر وقت درک

نمود مقداری که کفایت شرایط مفقوده نماید یک رکعت از نماز را ادا نماید در این صورت اتیان به آن نماز

واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد و از آخر وقت درک نمود به مقداری که

کفایت پنج غسل و یک رکعت از نماز کند تا نماز واجب است ظاهر این است که به نیت ادا او تواند

در صورت عدم اتیان بنماز

حیض او قضای ظهر یا مغرب و عشا...

حدوث تکلیف بعد...

[illegible]

نمود بلکه صورت نیست ظاهر این است که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را نماید لکن کفایت غسل تیمم و یک رکعت نماید بازنماز واجب

است لازم بوده باشد و ظاهر این است که وسعت زمان بجهت رفع خبث معتبر نبوده باشد و در جمیع

صور مذکوره هرگاه اهمال بنماز در همان وقت نماید اثم و قضای آن نماز واجب بوده باشد

و از آنچه مذکور شد معلوم می‌شود که اگر قبل از غروب درک نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت

نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر آن کس لازم خواهد بود و همچنین هرگاه قبل از نصف شب درک

کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هر دو بر آن کس لازم خواهد بود و اما هرگاه

بقدر چهار رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان بنماز عشا تا بدانیان نماز

مغرب جایز نیست نظر باینکه این مقدار مختص بنماز عشا است پس صادق نیست که یک رکعت

از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در این

صورت ضعیف است چنانچه از آنچه مذکور شد ظاهر می‌شود و علاوه آنکه وقت مختص

بنماز عشا چهار رکعت نیست مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده

باشد و دو رکعت بی غیر سوره و در این صورت متمکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب

و یک رکعت نماز عشا که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود و بلی هر صورت از مفروض خارج

خواهد بود و مگر اینکه گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب

نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت هر رکعتی بر حمد بلکه تسبیح یعنی هرگاه بقدر رکعات او وقت

درک نمود هر دو نماز واجب است این نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت

پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و بعضا و مقدار رکعتی که مختص است

نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس چرا این فرض که شده در ضیق

صورت نماز مغرب و نماز عشا هر دو واجب خواهد بود و صحیح نخواهد بود

تحقیق در مسئله این است در حق فحما را وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار

رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره با [illegible]

پس اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت ... نماز لازم خواهد بوده

در

صحیح

تاخیر نماز عصر و عشا و نماز عشا در صبح مختار تا این حد جایز است اما تاخیر زیاده
بر این ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگرچه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند
و اما ارباب عذر پس هرگاه بقدر پنج رکعت از وقت درک نماید ظاهر این است
هر دو نماز واجب بوده باشد نظر به تضیق وقت و اطلاق فقها عدم وجوب سوره
در این صورت حالت مطلب سیم لازم است علم به دخول وقت نماز با امکان علم
و اما در صورت عدم امکان علم اکتفا به ظن در حصول دخول وقت جایز است پس
هرگاه در صورت تمکن از علم اکتفا به ظن نمود و شروع به نماز نمود نماز باطل خواهد بود
خواه کل نماز واقع در خارج شده باشد یا بعضی در خارج وقت شده و بعضی در وقت یا نه
بلکه نماز باطل است اگرچه منکشف شود که کل نماز واقع در وقت شده باشد
و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت اعتماد به ظن معمول بود
و در این مقام دو قسم میشود اول آن است که متمکن از تحصیل علم در حال نیست
و همچنین امید حصول علم در استقبال ندارد در این صورت اعتماد به ظن در دخول
وقت بی اشکال است دوم آن است که متمکن از تحصیل علم
در حال نیست لکن امید حصول علم در استقبال هست مثل روز ابر در
این صورت هم جواز اعتماد به ظن ظاهر است [illegible] کسی
اگر اعتماد به ظن در این صورت نمود بعد از آن منکشف شد که ظن
او مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابقه
و عدم مطابقه معلوم نشد صحت صلوة در قسم اول محل اسلام است
و همچنین اشکال در قسم ثالث و اما قسم ثانی پس آن بر دو قسم
میشود یک قسم آن است اگرچه فساد اعتقاد او کشف شده باشد
لکن بعضی از اجزاء صلوة در خارج وقت شده و بعضی در وقت

بدون سوره

لازم است قبل از شروع نمودن به نماز تحصیل علم به

منکشف شده که ظن

یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم به دخول وقت حاصل نماید بلکه نماز مظنه به دخول وقت نماز منعقد شود

واقع شود این قسم هم نماز صحیح است اگرچه اجزای واقعه در وقت اقل بوده باشند
نسبت به اجزای واقعه در خارج وقت و قسم دیگر آن است که کل اجزای صلوة
واقع در خارج وقت شده در این قسم نماز باطل است و اعاده آن در وقت
لکن این در صورتی است که کشف فساد اعتقاد او بعد از فراغ از نماز منکشف شده باشد یا در اثنای
نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هرگاه فساد اعتقاد او در بین نماز منکشف شود لکن قبل
از دخول وقت الحال بلکه اگر نماز را تمام نماید در بین نماز وقت داخل میشود و بعضی اجزای
نماز بعد از دخول وقت میشود در این صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد
پس قطع نماز در این وقت که منکشف شد هنوز وقت داخل نشده متعین است اگرچه عالم
بوده باشد که قبل از اتمام صلوة وقت داخل میشود و قسم دیگر آن است که کل اجزای صلوة
واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده آن در وقت لازم است
مطلب چهارم راجح و افضل در هر نمازی آن است که [illegible]
در اول وقت [illegible] که بعد از دخول وقت آن تعجیل نمود در اتیان آن نماز مگر در مواضع چندی
که استثنا شده از این حکم که در آنها تعجیل نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است اول جمع نماز ظهر و عصر است
اولی در حق نافله گذار آن است که بقدر ادای نافله تاخیر نماید دوم نماز عشا است اولی تاخیر آن است
تا زوال حمره مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا است در حق کسی که کوچ و وقوف به عرفات نموده بعد از غروب
کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام افضل در حق آن کس آن است که تاخیر در ادای مغرب و عشا نماید
تا برسد به مشعر چهارم تاخیر جایز است بجهة حصول علم به دخول وقت [illegible] اکتفا به ظن در دخول
وقت جایز بوده باشد پنجم تاخیر مستحاضه کثیره است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانکه
مقتضای [illegible] است [illegible] اول وقت [illegible]
هر یک از صلوتین را در اول وقت فضیلت آنها با استظهار [illegible]
میان ظهر و عصر [illegible] با یک غسل واحد
بغسل

عصر کند بغسل

و همچنین نماز صبح افضل آن است که بقدر ادای نافله تاخیر نماید [illegible]

یا تأخیر نماید بجهت ترقب [struck] و انتظار نقا با رعایت اتیان صلوات
را در اوقات فضیلت انها پس تأخیر نماید [struck] نماز ظهر را تا انکه بعد از
اتیان بغسل و طهارت ظاهر شخص مثل شخص شود و اتیان بنماز عصر بعد از ان بلا فصل
نماید و تأخیر نماید نماز مغرب را تا انکه بعد از غسل و اتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه
شود و بعد از ان بلا فصل اتیان بنماز عشا نماید ششم ارباب معاذیر سوغه تیمم یعنی
کسانیکه تکلیف انها تیمم است بجهت عذری که موجب تیمم میشود در صورتیکه این عذر رجاء زوال
بوده باشد تأخیر نماز از اول وقت راجح است بلکه احتیاط در تأخیر است تا ضیق وقت اگر وقت
اگر رفع شد بمقتضای ان عمل بسازد و اگر رفع نه ان وقت تیمم بکند و نماز بکند هفتم در حق صائم
در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او منازعه با او کند پس در این صورت افطار مقدم
میدارد بر صلوة هشتم تأخیر نماز است بجهت دفع بول و غایط نهم تأخیر صلوة مغرب است
در حق کسیکه [illegible] تا جمع کند ما بین [illegible] مغرب و نماز عشا در وقت فضیلت هر دو بعد از
ازاله نجاست در صورتیکه بعد ازاله مشقتی بوده باشد با احتمال خفه رفع قائم بوده باشد
دهم تأخیر ظهر و عصر است از برای مربیه طفل در صورتیکه ثوب متعدد نداشته باشد در این صورت تأخیر
ظهرین مینماید تا آخر وقت بعد از غسل ثوب جمع نماید ما بین ظهرین و عشائین یازدهم
تأخیر نماز است از اول وقت بجهت اشتغال بقضای حاجت مومن دوازدهم تأخیر ظهر و عصر است
در صورتیکه اتیان بیک رکعت از نافله انها در وقت نافله ممکن بوده باشد در این صورت
اولی تأخیر فریضه است بعد از فارغ از نافله میشود سیزدهم تأخیر نماز صبح است در صورتیکه
فجر طالع شده باشد بعد از اتیان چهار رکعت از نماز شب در این صورت اولی تأخیر نماز
صبح است بعد از اتمام نماز شب و اتیان بنافله فجر باید چهاردهم تأخیر [illegible] است
از برای کسیکه اراده احرام دارد از نافله احرام پانزدهم تأخیر صلوات است در حق
کسیکه فعلا مشغول بفوائت بوده باشد شانزدهم تأخیر صلوات
در صورت انتفای بعض شرایط بجهت عدم تمکن از ان در صورت رجای تمکن

بتاخیر

در اول وقت هم

بتأخیر مثل صلوة [illegible] با کشف عوره در اول وقت در صورت عدم تمکن
از ستر یا رجای تمکن از ان پس تأخیر و همچنین نماز با لباس نجس یا بغیل در
صورت عدم تمکن از ازاله ان با احتمال تمکن از ازاله ان پس تأخیر تا ضیق وقت
و همچنین نماز در سعه وقت جالسا با احتمال تمکن از قیام یا تأخیر و بجوز [illegible]
چیزی که سجده بران جایز نیست در حال اختیار [struck] یا باعتبار عدم تمکن
از چیزیکه سجده بران جایز است در سعه وقت با رجای تمکن از سجده بران پس با تأخیر و موارد دیگر نیز
هست که تأخیر نماز در ان راجح است مطلب پنجم آنکه نافله منقسم بر سه قسم یا تبعه
رواتب و ان نوافل یومیه است و ذوات الاسباب مثل نماز طواف و الاحرام و نماز
تحیه مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها و نافله مبتدأه و ان نمازی است که مکلف
اتیان بان مینماید بدون تعیین خصوصیتها در شریعت وارد شده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده
قسم اول موقت است چنانکه بیان شد پس در غیر وقت انها اتیان بانها نمیتوان نمود
الا مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات که کسی خواهد اتیان
میتواند نمود مگر انکه قسم ثالث [illegible] مکروه هست اتیان بان در پنج محل
اول وقت طلوع الشمس تا انکه افتاب بلند شود بجهت [illegible] دوم وقت قیام افتاب
که عبارت از نزدیک رسیدن افتاب باشد بدایره نصف النهار تا تحقق زوال که
عبارت از تجاوز نمودن افتاب بوده باشد از دایره نصف النهار سیم نزدیک
بغروب شمس یعنی وقتیکه افتاب میل بزردی میکند تا وقت غروب [struck]
بعد از نماز صبح [struck] و اما ان دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از
نماز صبح است تا طلوع افتاب کراهت فعل در اینجا [struck] متصل است بکراهت
زمانی دوم بعد از نماز عصر است تا غروب در اینجا کراهت توارد هر دو کراهت
میشود الا در صورتیکه اتیان نماز عصر در وقت میل افتاب بوده باشد
بزردی که [illegible] زمان کراهت فعل پیشتر است از زمان کراهت زمانی

صورتست که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد و کراهت نیز که عکس این است
که زمان کراهت قطع اقل از زمان کراهت زمانیست و این دو وقت نیست که
اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد مطلب پنجم صبی متطهر
گاه بالغ شود در اثنای وقت این متصور گشته صورت میشود و ظاهر آنکه
جهت ملاحظه از این بحث یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا حین اشتغال
بنماز یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر یا بعد از بلوغ درک خود وقت
یک رکعت نماز یا زیاده دارد و یا نه و بر هر کل تقادیر یا بلوغ بچیزیست که مبطل
طهارة نیست مثل اکمال سن یا مبطل هست مثل حیض بشود گشتن صورت متصور
متصور میشود در این قسم نماز واجب نیست احتمالی و اما در صورتیست که
زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال
بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال بآن یا بعد از فراغ از آن و خواه و تقادیر نیست
که بلوغ بچیز بوده باشد که مبطل طهارة بوده باشد یا نه و همچنین است در صورتیکه
زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز را داشته باشد و طهارة را نداشته باشد
لکن بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارة بوده باشد و در بقیه صور نماز
واجب است و این در صورتیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت
بوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت را داشته باشد یا بلوغ
خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ و همچنین
در صورتیکه بلوغ بچیز بوده باشد که مبطل طهارة بوده باشد لکن زمان بعد از
بلوغ وسعت طهارة و یک رکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور
نماز واجب است پس هرگاه اخلال نماید اثم و قضای آن لازم خواهد بود

مطلب ششم

در صورتیکه [illegible] بلوغ [illegible] نماز

مطلب ششم آنست که هرگاه کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد آنکه نماز ظهر را قبل آورده است یا مشغول
نماز عشا شد باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد
ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ از هر دو نماز
پس در این مطلب دو مقام است مقام اول آنست که ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز
بوده باشد این بر شش قسم میشود اول آنست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص
صلوتین متقدم بوده باشد و علم آن نیست و ظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص همان نماز
بوده باشد دوم آنست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن
ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک ما بین صلوتین بوده باشد سیم آنست که شروع
بنماز لاحق و همچنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد در این اقسام
هر سه قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید بنماز سابق یعنی نماز
سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس نزد خود قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب
قسم چهارم آنست که زمان شروع بنماز و زمان تذکر هر دو در وقت مختص
بنماز سابق بوده باشد مثل آنکه شروع بعصر یا بنماز عشا نمود باعتقاد آنکه ذمه او از نماز
ظهر یا مغرب بری شده و در اثنای نماز معلوم او شد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان ننموده
در این صورت بطلان عدول جایز نیست پس لازم است که آن نماز را بقصد آنکه عصر است
یا عشا است باتمام رساند بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آنست که وقت
شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص بنماز
لاحق بوده و این قسم هم اگر چنین است که اگر عدول بنماز سابق نماید ممکن از درک
یک رکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد باید عدول جایز نیست و اگر چنین
بوده باشد یعنی بعد از عدول ممکن بنماز سابق و اتمام آن میتواند یک رکعت از نماز لاحق را
در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که عدول نتوان نمود

فرع ان الحکم [illegible] مختص [illegible]

است یا مغرب

در او فوت شده

و اتمام کند

محقق نماند از انچه مذکور شد
در قسم پنجم حکم قسم ششم نیز ظاهر [illegible]

مقام دوم آنست که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد و صاحب احتمالات
سابقه در اینجا نیز جاری است توضیح حال متفقی آنست که گفته شود که فراغ از نماز لاحق
یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص بنماز خواهد بود دوم
لاحق و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف متعدد دوم
پس احتمالات ششگانه خواهد بود اول آنست که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بنماز سابق
و همچنین زمان شروع در آن وقت ظاهر آنست که نماز باطل بوده باشد اعاده آن بعد از
اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدول در این مقام ممکن نباشد نابت نخواهد
بود دوم آنست که زمان فراغ مخالف با زمان شروع باشد یعنی که زمان بنماز را
شروع مختص بنماز لاحق اگرچه مختص بنماز سابق است لکن زمان فراغ وقت
مشترک مابین هر دو نماز است درین صورت نیز ظاهر آنست که آن
نماز باطل بوده باشد پس اعاده آن نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد
بود سیم آنست که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان
شروع در آن یعنی که زمان فراغ از آن و زمان شروع با آن هر دو در
وقت مختص مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگرچه
عدول از لاحق ممکن نیست لکن ظاهر آنست که نماز لاحق صحیح بوده باشد نابت هم
و اعاده آن واجب نبوده باشد پس اتیان می‌نماید بنماز سابق تنها چهارم
چهارم آنست که زمان شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده
باشد یعنی که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ
مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آنست که زمان فراغ موافق بوده باشد
با زمان شروع یعنی که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد
در این دو صورت نیز نماز لاحق صحیح است و عدول ثابت نیست

[illegible]

ولازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت نماز سابق قضا
خواهد بود پس اتیان می‌نماید آن را به نیت قضا پس از آنچه مذکور شد منقح
شد که عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست هرگاه
دو نماز با هم در عدد رکعات مساوی بوده باشند یا مختلف و در صورت
مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشند یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این صورت
اخیر احتمال آنکه احدهما نماید قضا بوده باشد و دیگری ادا یا هر دو قضا بوده باشد
بخلاف در چهار رکعتی چنانچه تصویر در دو قضا ممکن نیست در دو ادا نیز ممکن نیست
~~چنانچه مختلف نخواهد بود~~ و همچنین در مختلفین پس جواز عدول مختص خواهد
بتصویر نیست که منکشف گشف حال شود در اثنای نماز و این اعم از آنست که هر دو
نماز ادا بوده باشند چنانچه کلام در آن بود یا هر دو قضا بوده باشند یا مختلف
~~الحدیث~~ یا یعنی که معدول منه ادا بوده باشد و معدول الیه قضا و تصویر
عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول منه
و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشند ثابت است
ثابت هرگاه ادا بیکه فارغ شود اگرچه قبل از صیغه سلام بوده باشد که بالغ از نماز
فارغ میشود و همچنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف بوده
باشند لکن معدول رکعات معدول الیه زیاد تر بوده باشد از رکعات معدول منه رکعات هم
مثل آنکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه معدول
منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل آنکه معدول منه نماز عشا است
و معدول الیه نماز مغرب اشکالی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بر وجه
اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از رفع راس از رکعت آخره یا [illegible]
چهار رکعت خواهد بود و مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول از آن

رکعت دوم
[illegible]

صورت ممکن نخواهد بود بلکه بسبب آنست که محل عدول فوت میشود بدخول
در رکوع رکعت رابعه در صورت مفروضه بخلاف آنکه در این مقام است الا آن
که اینجا فوات محل عدول موقوف بر انست هرزمان دو رکعت است نسبت
بمعدول الیه یا مطلق زیاده شد بنابر این آنکه در صورت مفروضه اگر
در رکعت چهارم دیگر عدول نمی تواند نمود اگرچه شروع بقراءة یا تسبیح نموده باشد
پس لازم است در فرض مفروض هرگاه متذکر کیفیت حال شد بعد از آنکه ابتدا در جهت
رکعت چهارم نماز عشا را تمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از آن نماز اتیان بنماز
مغرب نماید از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول جائیکه بعد از فراغ از عمل ثابت نیست احتمالی
بلکه در اثنای عمل هرگاه تجاوز از محل عدول نموده واجب شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول منه
و معدول الیه در قراءة جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز
مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح وهکذا فصل چهارم در بیان قبله است بدانکه قبله
در اصطلاح اهل شرع عبارت است از موضعی که لازم است استقبال بجانب آن در حالت نماز
~~اتیان بنماز واجب و کذا ... ال~~ و لازم است گردانیدن انسان رو بجانب
آن در حالت احتضار و دفن نمودن میت بجانب آن و گردانیدن ذبیحه بجانب
آن و ترک نمودن استقبال بجانب آن در حالت تخلی و غائط ... فقهاء اعلی الله
مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن بعضی از قدمای فقها فرموده اند
آن کعبه است در حق کسانی که در مسجد الحرام بوده باشند و مسجد الحرام است در حق کسی که
در حرم بوده باشند و حرم است در حق کسانی که در خارج حرم بوده باشند
و حق آن است که قبله عبارت از موضع کعبه است در حق کسانی که
متمکن هستند از استقبال بآن و جهت عین کعبه است در حق
کسانیکه متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول مختار محققین است

مختار نزد جمهور علماء است

توجه

از فضاء آنست که کعبه ...
آن ... فوق تا سموات علی ...
... الی ...

فصل

69

هرچه و هرچه که بازوی تو　کم کند از کس ترازوی تو
ایستد ملک به امید بر پای فرش　روز و اجل بیارند پیش
تا بود ابد نهایت را　کم و بیش بقا نهایت را